

آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی، از تعامل تا تقابل با آمریکا

(قسمت دوم)

علی ابوالحسنی (مُنْدِر)

۵-۶. سؤال از نخست وزیر راجع به تعیین وضعیت نیروهای آمریکا در ایران (بایز ۲۴)

۵ مهر ۲۴، اکثریت مجلس ۱۴ (شامل کسانی چون سیدضیاءالدین طباطبایی و علی دشتی) به برنامه دولت صدراالاشراف رأی اعتماد داد و این امر به شدت مورد مخالفت لنگرانی، دکتر مصدق، دکتر فریور، دکتر معظمی (و... نیز فراکسیون حزب توده) قرار گرفت. علت مخالفت اقلیت مجلس با صدراالاشراف، چنانکه دکتر مصدق در نطق خود فاش ساخت، «سست‌عنصری و تذبذب» وی در دوران دیکتاتوری رضاخانی (و اطاعت از دستورهای رضاخان حتی در کشف حجاب همسر خویش) بود که طبعاً خطر تسلیم وی به فشارها و تحکّمات قدرتهای خارجی (خاصه انگلیس) را در اوضاع پرمخاطره آن روز کشور در پی داشت. ۱۰ مهر ۲۴ (برابر سپتامبر ۱۹۴۵) لنگرانی، به عنوان نماینده مجلس ۱۴، متنی را برای طرح در مجلس شورا خطاب به وزیر خارجه تنظیم کرد که در آن از وی می‌پرسید علت عدم الحاق دولت آمریکا به پیمان سه گانه، یا دلیل عدم انعقاد قراردادی مستقل با آمریکا برای تعیین وضعیت نیروهای آن کشور در ایران چیست و چه کسانی مانع این امر بوده‌اند؟

مروری بر تاریخچه ورود سربازان آمریکا به ایران پس از شهرپور بیست، و مکاتبات دو دولت ایران و آمریکا بر سر آن، حکمت و ضرورت سیاسی این اقدام لنگرانی را کاملاً روشن می‌سازد. به نوشته محققان:

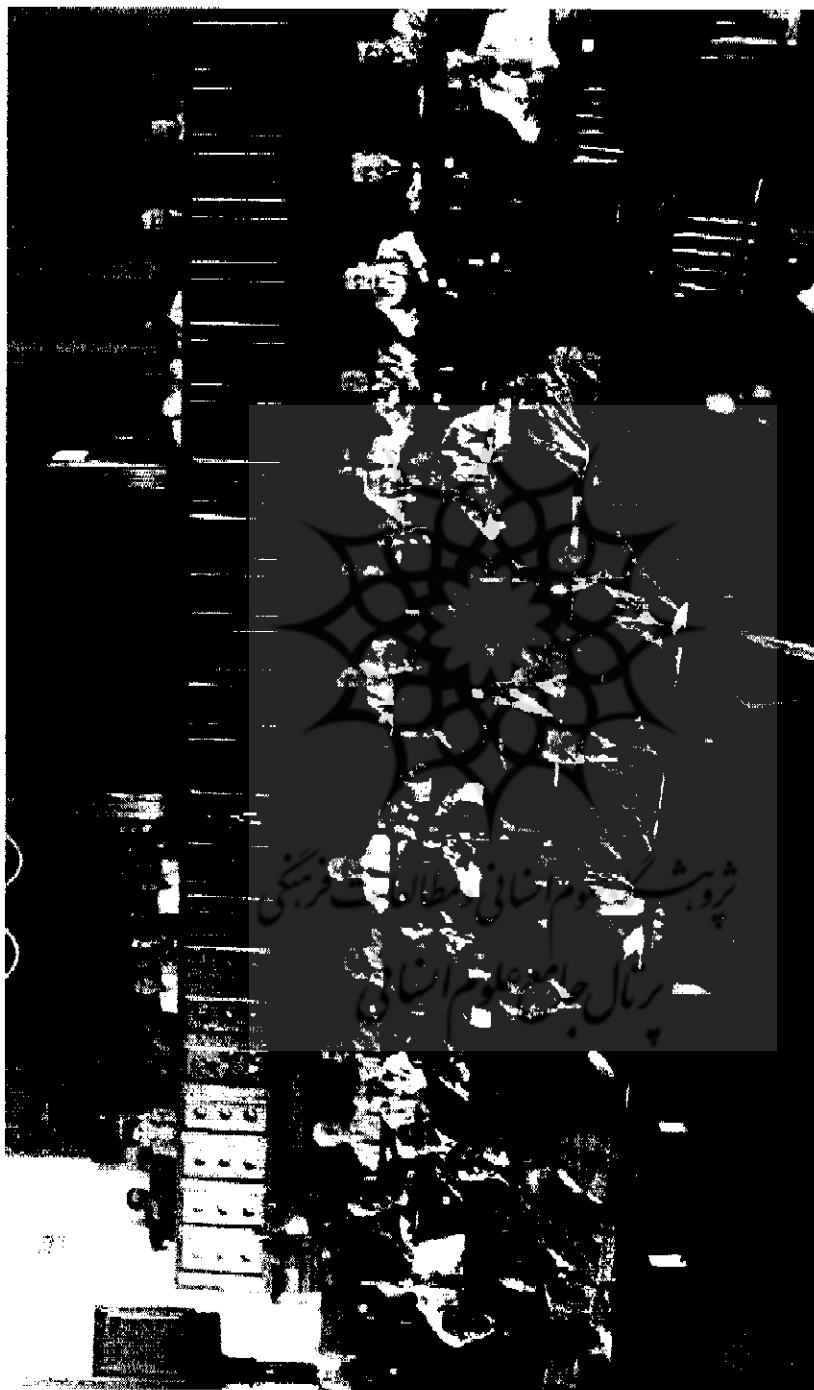
اندکی پس از اشغال ایران به توسط قوای روس و انگلیس، بریتانیا از ایالات متحده خواست که برای ارسال مواد و مهمات جنگی به شوروی از طریق ایران، لندن را یاری کند. با اعلام جنگ هیتلر به آمریکا (۱۱ دسامبر ۱۹۴۱) و پیشروی نیروهای آلمان به سوی مسکو، ارسال مواد به پشت جبهه شوروی اهمیت استراتژیک یافت و کمبود ظرفیت بنادر

ایران برای تخلیه بار، ظرفیت حمل ناچیز راه آهن سراسری این کشور و وضع جاده‌های آن، کمی نیروی انسانی و متقابلاً افزایش روزافزون میزان کمک‌های متفقین به شوروی، و همچنین ناتوانی لندن از تأمین نیروی انسانی کافی و منابع مورد نیاز برای رفع مشکل حمل مواد به روسیه، نخست‌وزیر انگلیس (چرچیل) را وادار به قبول پیشنهاد روزولت رئیس جمهور آمریکا مبنی بر واگذاری مسئولیت حمل مواد و مهمات در ایران به آمریکاییها ساخت. در سپتامبر ۱۹۴۲ (مهر ۱۳۲۲) آمریکا «میسون نظامی ایران»^۱ را تشکیل داد تا کار فراهم ساختن تسهیلات لازم برای تأمین نیازهای انگلستان در منطقه خلیج فارس و همچنین کمک به شوروی را سامان دهد. مقامات آمریکا دلیل تشکیل این میسیون را «پیشبرد مقاصد آمریکا در هدفهای جنگی خود» عنوان کردند. اولین دسته از نیروهای غیرجنگنده آمریکایی وابسته به میسیون مزبور، که اغلب آنها از رشته مهندسی ارتش آمریکا بودند، در دسامبر ۱۹۴۲ (دی ۲۱) وارد ایران شدند و تا پایان سال ۱۹۴۲ عملیات حمل مواد و اداره راه‌آهن ایران را در منطقه جنوب به طور کلی از انگلیسیها تحویل گرفتند و بسیاری از کارهای ساختمانی، تعمیرات و عملیات راه‌آهن ایران در قسمت جنوب را انجام دادند.

تعداد نیروهای آمریکایی که برای این منظور به ایران آمدند بسیار زیاد بود و روزبه‌روز نیز بیشتر می‌شد، به طوری که در ژانویه ۱۹۴۳ (بهمن ۱۳۲۱) شمار آنها به ۳۰ هزار رسید. حضور این همه سرباز، تنها به درخواست انگلستان از آمریکا صورت گرفته بود و در این باره هیچ موافقتنامه یا قراردادی بین ایران و آمریکا امضا نشده و حتی مذاکره‌ای هم انجام نگرفته بود، در حالی که پیمان اتحاد سه‌گانه میان ایران، روسیه و انگلیس (۹ بهمن ۱۳۲۰) وضع قوای روس و انگلیس در ایران، و زمان خروج آنها از این کشور را روشن ساخته بود.

دولت ایران برای روشن شدن وضع سربازان آمریکا در ایران و تعیین نحوه فعالیت و علت حضورشان در این کشور، در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۲۱ یادداشتی برای سفیر آمریکا ارسال داشت تا به اطلاع دولت خویش برساند که ایران «برای روشن نمودن روابط فیما بین حاضر است پیمان اتحاد سه‌گانه منعقد در نهم بهمن ۱۳۲۰ را با شرکت دول متحده کشورهای آمریکای شمالی مبدل به پیمان چهارگانه نماید». متعاقب این امر، به سفیر ایران در آمریکا (محمد شایسته) نیز فرمان داده شد که موضوع را پیگیری کند.

۱. میسیون مزبور بعداً به نام «فرماندهی خدمات خلیج فارس» و سپس در بهار ۱۹۴۳ به عنوان «فرماندهی خلیج فارس» تغییر نام داد.



محسن صدر نخست‌وزیر و اعضای کابینه وی هنگام حضور در مجلس شورای ملی؛ ردیف اول از راست نادر آراسته، محمود بدر، محسن صدر، حسینی کمال هدایت، عباسعلی گلشنایان؛ ردیف دوم از راست محمد نعیمی، عبدالله معظمی، محمد ذوالفقاری، مهدی فرخ [۱۳۶۶-۲۴ع]

دولت ایران می‌خواست آمریکا را متعهد به تضمین استقلال و حفظ حاکمیت ایران بسازد و ضمناً تاریخ تخلیه کشور از نیروهای آمریکایی را (همچون قوای روس و انگلیس) حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ تعیین کند. لذا دستورالعمل دیگری برای سفیر خود در واشنگتن ارسال کرد از این قرار:

چون ورود نیروهای آمریکا ادامه دارد و هیچ نوع قراردادی در این باب با آنها نداریم و بالتبع تعهد تخلیه نیروهای خود را شش ماه پس از ختم جنگ به طوری که متفقین پیمان سه‌گانه ملزم به آن هستند ننموده‌اند، لازم است در دنبال اقدامات خود نسبت به الحاق دولت آمریکا به پیمان سه‌گانه متذکر شوید که طبق منشور آتلانتیک ملزم به محترم شمردن حق حاکمیت و استقلال ما می‌باشند...

احمد قوام نخست وزیر وقت ایران (که در آن زمان، مورد حمایت جدی لُنکرانی قرار داشت) در تلگراف مورخ ۲۹ دی ۱۳۲۱ خود به شایسته نوشت که چون قرارداد ایران با متفقین بر اساس منشور آتلانتیک بوده و مبتکر این فکر نیز دولت آمریکاست «دولت ایران علاقه دارد که دولت آمریکا استقلال ایران را با ملحق شدن به پیمان سه‌گانه رسماً تضمین نماید».

با این همه، دولت آمریکا به عذر آنکه قرارداد اتحاد سه‌گانه بین ایران و دو کشوری امضا شده که آن را به اشغال نظامی خود درآورده‌اند و سربازان آمریکایی ایران را اشغال کرده و حضورشان در ایران صرفاً جنبه فنی و کمک به امر حمل مواد و مهمات به شوروی دارد، از امضای پیمان سه‌گانه و تضمین استقلال و حاکمیت ایران سرباز زد و پیشنهاد کرد قرارداد جداگانه‌ای بین ایران و آمریکا منعقد شود. دولت ایران، که از پیوستن آمریکا به پیمان سه‌گانه ناامید شده بود، ناگزیر به عقد قرارداد جداگانه با آن کشور رضایت داد. قرار شد واشنگتن طرح قراردادی را تهیه کند که مسئله تضمین استقلال ایران و خروج سربازان آمریکایی حداکثر شش ماه پس از جنگ در آن لحاظ شود. طرح مزبور، که در آوریل ۱۹۴۳ (اردیبهشت ۲۲) به دولت ایران تسلیم شد، رضایت کامل ایران را فراهم نساخت و دولت ایران تغییرات و اصلاحاتی در آن به عمل آورد. یکی از اشکالات عمده‌ای که در طرح پیشنهادی آمریکا وجود داشت و منطقی نمی‌توانست مورد قبول ایران قرار گیرد مسئله مالکیت ساختمانها و تأسیساتی بود که آمریکاییها در ایران ساخته بودند و بند سوم از ماده ۶ طرح مزبور مقرر می‌داشت که دولت ایران، بعد از جنگ، ترتیبی برای مالکیت آن بدهد. مفهوم این بند آن بود که مثلاً

اگر آمریکاییها در بنادر ایران اسکله‌هایی ساخته بودند می‌توانستند به استناد همین ماده (با وجود آنکه آن تأسیسات و ساختمانها به تقاضای دولت ایران ساخته نشده بود) ادعاهایی بنمایند و روشن است که تصدیق آن، چه مشکلاتی برای ایران به بار می‌آورد. مورد دیگر، اشاره‌ای بود که در همان ماده ۶ طرح پیشنهادی، به فصل ۴ منشور آتلانتیک شده بود. فصل مزبور مربوط به بازرگانی آزاد و دسترسی همه کشورهای به مواد خام، به‌طور یکسان، است. معلوم نیست چه ضرورتی اشاره به این امر را در طرح پیشنهادی ایجاد می‌کرد، ولی مسلماً با تأیید این بند از ماده ۶ به توسط ایران، آمریکا می‌توانست به اتکای آن، حقوقی برای خود در استفاده از مواد خام ایران که شامل معادن و غیره نیز می‌شد قائل شود و شکی نیست که منظور آمریکاییها از گنجاندن این موضوع در قرارداد، استفاده آتی از منابع نفتی ایران بود که آمریکاییها آن را زیرکانه در قرارداد راجع به حضور نیروهای آمریکایی در ایران گنجانیده بودند. در اصلاحاتی که دولت ایران در طرح پیشنهادی آمریکا انجام داد، ضمن حذف این دو بند از ماده ۶، برخی تغییرات دیگر نیز صورت گرفت و چون از طرفی بعضی شرایط و مسائلی که در قرار داد پیش‌بینی شده بود با ورود ایران در جنگ دیگر وجود نداشت مسئله دفاع ایالات متحده از ایران نیز مورد توجه قرار نگرفت. در اصلاحات پیشنهادی ایران، کوشش شده بود که آمریکا به قبول مسئولیتها و ضمانتهایی درباره ایران متعهد شود و حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی آن را محترم شمارد. مقامات آمریکا، پس از مطالعه اصلاحات ایران در طرح پیشنهادی خود، طرح جدیدی تسلیم ایران کردند که نه تنها اصلاحات پیشین ایران در آن منظور نشده بود بلکه در بعضی قسمتها از طرح اول هم مشکل‌تر می‌نمود! از این رو، دولت ایران مجدداً تغییرات و اصلاحاتی را پیشنهاد کرد و در نهایت، کار عقد و امضای قرارداد به فرجام مطلوب نرسید.^۲

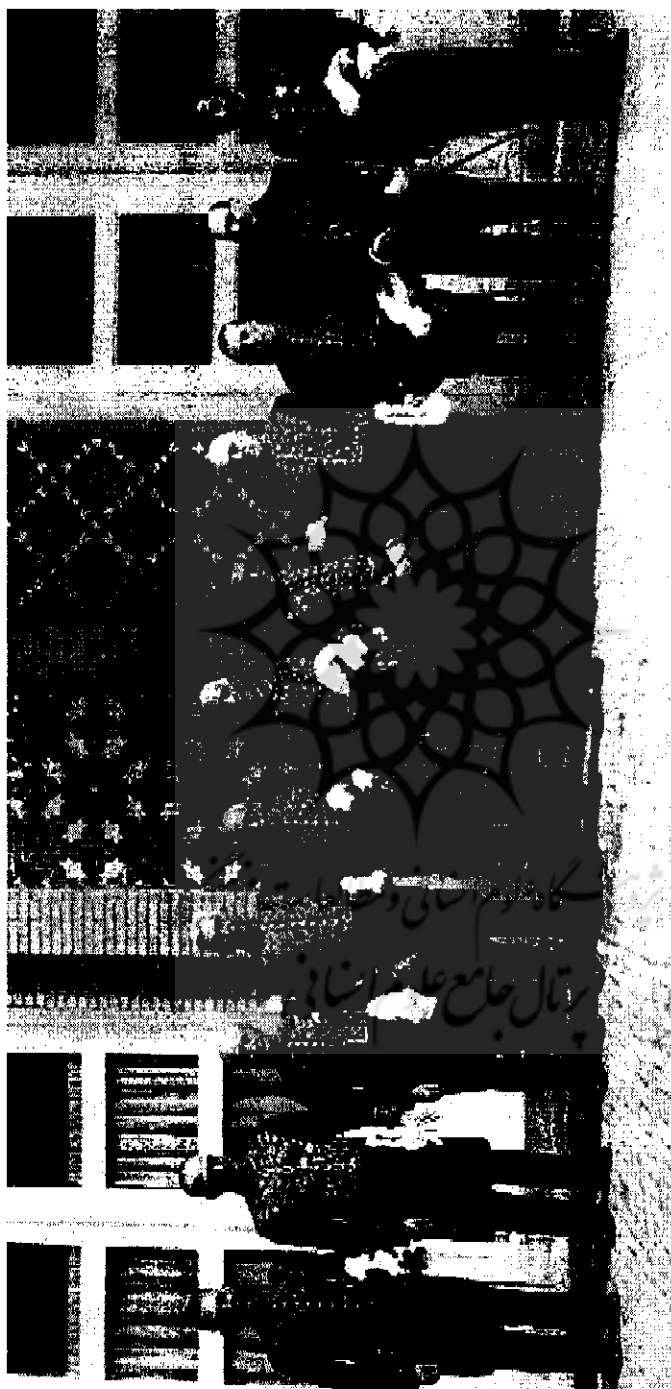
بدین‌گونه، وضع سربازان آمریکایی در ایران نامعلوم ماند و ناگفته پیداست که ادامه حضور نیروهای هر یک از سه کشور اشغال‌کننده ایران، گره اشغال کشورمان به دست متفقین را محکم‌تر می‌ساخت و به بقیه امکان می‌داد که برای ادامه حضور سربازان خود در ایران بهانه و توجیهی تراشیده و استقلال و تمامیت ارضی کشورمان را به بازی گیرند. متقابلاً خروج نیروهای هر یک از سه دولت از ایران، عرصه را بر بقای سربازان دیگر کشورها در این سرزمین تنگ می‌ساخت و فریاد اعتراض دولت و ملت ایران را نسبت به

۲. رک: ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، صص ۱۵۸-۱۶۳.

ادامه حضور بقیه رساتر می‌کرد. از این رو لنگرانی، به حق، اصرار داشت که تکلیف نیروهای آمریکا در ایران هرچه زودتر روشن شده زمینه خروج آنها از کشور فراهم گردد؛ و سؤال او از وزیر خارجه صدرا لاشراف، معطوف به همین قصد بود.

از اعلامیه مورخ پاییز ۱۳۲۴ سفارت آمریکا در تهران، که بخشی از آن در سؤال لنگرانی از وزیر خارجه دولت صدرا لاشراف منعکس شده، چنین برمی‌آید که مذاکرات دولت ایران با آمریکا در ماه دسامبر ۱۹۴۳ (دی ۲۲)، زمان نخست‌وزیری سهیلی^۳ و وزارت خارجه ساعد، «به طور ناگهانی» از سوی دولت ایران قطع شده و برخلاف گذشته، تا روی کار آمدن دولت سهام السلطان بیات (که مورد حمایت اقلیت مستقل مجلس ۱۴: مصدق و لنگرانی و... قرار داشت) هیچ‌گونه اقدام عملی در این زمینه صورت نگرفته است. همچنین، سؤال لنگرانی از وزیر خارجه صدر حاکی است که دست اجنبی (انگلیس و روس) نیز به نحوی در جلوگیری از عقد پیمان بین ایران و آمریکا فعال بوده و به‌رغم شایعانی که دائر بر اهمال و استتکاف آمریکا از تن دادن به این پیمان در اذهان رواج داشته، «عدم تمایل دیگران به تشدید روابط حسنه بیشتر» بین ایران و آمریکا در جلوگیری از عقد آن پیمان بی‌تأثیر نبوده است؛ چنانکه اعلامیه سفارت آمریکا در تهران (پاییز ۲۴) نیز با این عبارت، سستی بنیان آن شایعه را آشکار می‌ساخت: «دولت آمریکا مایل بود قراردادی کتبی راجع به موقعیت نیروی آمریکا در این کشور منعقد نماید. در سال ۱۹۴۳ مذاکراتی به این منظور جریان یافت لکن این مذاکرات در ماه دسامبر آن سال [برابر دی ۲۲، زمان نخست‌وزیری سهیلی] به‌طور ناگهان از طرف دولت ایران قطع شد. گرچه مکرر دولت ایران تمایل خود را به تجدید مذاکرات اظهار داشت، هیچ‌گونه اقدامی از طرف مقامات ایرانی تا ماه مارس ۱۹۴۵ [فروردین ۲۴، اواخر حکومت سهام السلطان بیات] به عمل نیامد. در آن تاریخ وزیرمختار ایران در واشنگتن به وزارت امور خارجه آمریکا اطلاع داد که دولت ایران دیگر قراردادی را لازم نمی‌داند و موضوع را کلاً تمام شده تلقی می‌کند. بنابراین، روشن است مسئولیت فقدان قرارداد رسمی راجع به حضور نیروی آمریکا در ایران به‌کلی بر عهده خود دولت ایران می‌باشد». لنگرانی، چنانکه در سؤال خود تصریح دارد، «کراراً از خیلی از پیش از ورود» به مجلس ۱۴، پیگیر این موضوع بوده و «به دولتهای وقت و بالاتر [شاه ایران؟] در این باب مراجعه» می‌کرده ولی «با وعده‌های مکرر ظاهراً امیدبخش» ولی بی‌نتیجه و «بلااثر» روبه‌رو می‌شده است. اینک، به دلیل وخامت اوضاع کشور، و به عنوان مقدمه اخراج قوای متفقین از ایران، می‌بایستی اقدام جدی‌تری در این راه صورت می‌گرفت، که طرح سؤال از

۳. عضو ژنرال ماسونی مولوی و همایون (رک: فراماسونها، روزنامه‌ها... ص ۲۷۹).

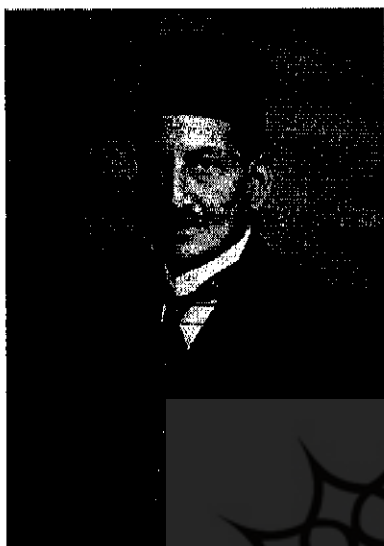


کابینہ مرنضی قلی بیات؛ از چپ نقر دوم: علی اکبر سیاسی، مصطفی عدل، امامانہ ار دلان، حسعلی کمال ہدایت، مرنضی قلی بیات، خلیل نھمی، عیسی صدیق، نادر آراستہ، سعید مالک، نصر اللہ انتظام [۳۳۶۸-۸۱]

وزیر خارجه به همین منظور بود.

با این حال، در نتیجه کشمکشهای سیاسی جاری در کشور، و چالش سخت اقلیت مجلس (لنکرانی و مصدق و...) با نخست‌وزیر، امکان تقدیم سؤال فوق به دولت پیش نیامد و لنکرانی سؤال مزبور را در ۱۳ آبان همان سال (برابر نوامبر ۱۹۴۵) خطاب به نخست‌وزیر وقت (حکیمی) مطرح ساخت.^۴ لنکرانی در آن نوشته، خواهان افشای «توطئه‌های مرموز» جاری «بر ضد ملت ایران»، و معرفی عواملی شده بود که با تحریک بعضی از دول سلطه‌جوی

ابراهیم حکیمی نخست‌وزیر | ع ۲۱-۱



خارجی (خصوصاً انگلیس) دولت ایران را از عقد قرارداد دفاعی با آمریکا و الحاق آن دولت به پیمان سه‌گانه باز داشته و (به رغم استقبال خود آمریکاییها از این امر) مانع انجام گرفتن آن شده‌اند.

این زمان، دوران ادامه اشغال ایران به توسط ارتش سرخ، و اوجگیری تحکیمات روسیه شوروی و غائله پیشه‌وری در ایران بود. درست در روز رأی مجلس به نخست‌وزیری حکیمی (۱۵ آبان ۲۴) عبدالصمد کامبخش (عضو فراکسیون حزب توده در مجلس ۱۴، و عامل مهم روسیه در حزب مذکور) طی نطقی در مجلس، تلویحاً از ادامه حضور ارتش سرخ در آذربایجان دفاع کرد و ۲۹ آبان نیز ارتش سرخ، در شریف‌آباد قزوین، رسماً از ورود ارتش مرکزی ایران به آذربایجان جلوگیری کرد و با این حادثه، بحران آذربایجان به نقطه اوج خود نزدیک شد.

متن سؤال لنکرانی از حکیمی چنین بود:

۴. در نامه رئیس مجلس شورای ملی (سیدمحمدصادق طباطبایی) مورخ ۱۳۲۴/۸/۱۷ بر سربرگ مجلس شورای ملی و خطاب به «جناب آقای نخست‌وزیر» آمده است: «آقای لنکرانی نماینده مجلس (راجع به سیاستهای مربوط به دولتهای قبل از کابینه فعلی) سؤالی دارند که رونوشت آن به پیوست ارسال و مقتضی است برای پاسخ در مجلس شورای ملی حضور به هم رسانند». از ذیل نامه برمی آید که نامه مزبور در ۲۴/۹/۸۱ به عرض نخست‌وزیر رسیده است.

جناب آقای حکیمی نخست وزیر

این سؤال قبلاً در موقع خود به عنوان وزیر امور خارجه دولت قبل تهیه، و علمی باعث تأخیر آن شد. اینک عین آن سؤال را (که راجع به سیاستهای مربوط به دولتهای قبل از کابینه فعلی آن جناب است فقط با تبدیل عنوان وزیر امور خارجه به عنوان نخست وزیری) برای مبارزه با توطئه‌های مرموزی که ضد ملت ایران می‌شود و تأمین مصلحتهای مهم ملی، به آن جناب تقدیم و با تمنای تسریع در جواب، تجدید احترامات می‌نماید.

همه می‌دانند که عدم الحاق دولت آمریکا به پیمان سه‌گانه و یا عدم انعقاد قراردادی بین ایران و آمریکا راجع به موقعیت نیروی آمریکا در ایران، همواره مورد اعتراض عمومی قرار گرفته و آن وضع مبهم به شکل اسرارآمیزی ادامه می‌یافت و توجه علاقه‌مندان به مصلحت مملکت را جلب می‌نمود و خودم هم کراراً از خیلی از پیش از ورودم به مجلس به دولتهای وقت و بالاتر در این باب مراجعه و با وعده‌های مکرر ظاهراً امیدبخش، که در نتیجه بلااثر می‌ماند، استقبال می‌شدم.

از اطراف و جوانب و بعضی نواحی هم به‌طور غیرمستقیم سعی می‌شد که عدم انعقاد قرارداد را ناشی از بی‌میلی و استنکاف دولت آمریکا نشان دهند و اشاعات زیادی هم در این باب می‌شد. به اندازه‌ای که افراط در این اشاعات، باعث عکس‌العمل و منتهی به خلاف مقصود اشاعه‌دهندگان شده و ایجاد زمینه برای این حدس نمود که شاید علت آن ابهام و خفا، و منشأ این همه فعالیت در این اشاعات، همان عدم تمایل دیگران به تشدید روابط حسنه بیشتری بین ما و آمریکا باشد و اعلامیه اخیر سفارت کبرای آمریکا در تهران مطالبی مهم را که کوشش در انحصار آن می‌شد مکشوف و پرده‌های ضخیم را از روی سرانتری که سعی در امتنار آن می‌شده برداشت. لذا از لحاظ اینکه این جریان پای ملت ایران حساب نشود، برای اینکه نقشه‌های ظالمانه‌ای که برای ایجاد وضعیت خاص نامطلوبی بین ما و آمریکا از گذشته‌های تاریخ معاصر تا به حال مستمراً به کار رفته و می‌رود عقیم گردد، برای اینکه آمریکاییها متوجه شوند که تا چه اندازه کوشش می‌شود که ملت ایران از دوستی شدید و علاقه‌های قلبی خود به ملت آمریکا نتایج معکوس ببرد، برای اینکه مسئولین داخلی عواقب این رویه سوء شناخته شده به ملت ایران معرفی شوند، برای اینکه بتوان به مسئولین این اوضاع به نام خیانت به ایران علی‌التعین اعلام جرم نمود، با نقل عین عبارات بند دوم و بند سوم از اعلامیه سفارت آمریکا سؤالات زیرین را از جناب آقای وزیر امور خارجه می‌نمایم.

از اعلامیه سفارت آمریکا:

۲. ایران متفق جنگی کشورهای متحد آمریکا بود و دولت آمریکا چنین فهمیده بود که کار نیروی آمریکا در ایران برای نیل به پیروزی مشترک از طرف دولت و ملت ایران، که با سایر ممالک دنیا در بلبات شکست سهیم می‌شدند، مورد استقبال واقع گردیده است.

۳. با وصف این، دولت آمریکا مایل بود قراردادی کتبی راجع به موقعیت نیروی آمریکا در این کشور منعقد نماید. در سال ۱۹۴۳ مذاکراتی به این منظور جریان یافت؛ لکن این مذاکرات در ماه دسامبر آن سال به‌طور ناگهان از طرف دولت ایران قطع شد. گرچه مکرر دولت ایران تمایل خود را به تجدید مذاکرات اظهار داشت، هیچ‌گونه اقدامی از طرف مقامات ایرانی تا ماه مارس ۱۹۴۵ به عمل نیامد. در آن تاریخ وزیر مختار ایران در واشنگتن به وزارت امور خارجه آمریکا اطلاع داد که دولت ایران دیگر قراردادی را لازم نمی‌داند و موضوع را کلاً تمام شده تلقی می‌کند. بنابراین، روشن است مسئولیت فقدان قرارداد رسمی راجع به حضور نیروی آمریکا در ایران به‌کلی برعهده خود دولت ایران می‌باشد.

این بود موارد مرتبط به سؤال و این است سؤالات که از وزیر امور خارجه می‌شود، و این سؤالات نمی‌تواند کوچک‌ترین نمونه‌ای از موافقت و یا عدم موافقت من نسبت به قبول یا رد معامله اموال آمریکاییها در ایران واقع گردد و خدای ایران مردم خیرخواه را در مواقع خود به طرف وظائف ملی و مصلحتهای اجتماعی و تکالیف وجدانی آنها هدایت خواهد فرمود:

۱. کیفیت امر چه بوده و قضیه از چه قرار است و علت اخفای این جریان ممتد در این طول مدت از مردم و مجلس چه بوده است؟

۲. در تاریخی که اعلامیه سفارت آمریکا اشعار می‌دارد که «مذاکرات به‌طور ناگهان [کذا] از طرف دولت ایران قطع شده» کدام دولت زمامدار بوده و وزیر خارجه وقت ما کی بوده است؟

۳. اینکه اعلامیه سفارت آمریکا اشعار می‌دارد «گرچه مکرر دولت آمریکا تمایل خود را به تجدید مذاکرات اظهار داشت هیچ‌گونه اقدامی از طرف مقامات ایرانی تا ماه مارس ۱۹۴۵ به عمل نیامد» در مواقع مکرره این اظهار تمایلها چه دولتهایی در ایران زمامدار بوده و وزرای خارجه وقت ما چه اشخاصی بوده‌اند؟

۴. اینکه اعلامیه سفارت آمریکا اشعار می‌دارد «وزیر مختار ایران در واشنگتن به وزارت خارجه آمریکا اطلاع داد که دولت ایران دیگر قراردادی را لازم نمی‌داند و

موضوع را کلاً تمام شده تلقی می‌کند» در زمامداری کدام دولت است و وزیر خارجه وقت که بوده و در این موقع و سایر مواقع مرتبط به موارد سؤال، وزیر مختار ایران در آمریکا و یا مسئول سفارتخانه مادر آنجا چه شخص و اشخاص بوده‌اند؟
در موقع معین برای جواب این سؤالات توضیحات کافی تری به عرض مجلس شورای ملی خواهم رساند.

با تقدیم احترامات: ش. حسین لنگرانی.

۵-۷. بهره‌گیری از تضاد آمریکا با روس و انگلیس، برای نجات ایران از اشغال و تجزیه (۲۵-۱۳۲۴) یکی از مهم‌ترین ادوار فعالیت حادّ و پرمخاطره سیاسی در زندگی لنگرانی سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ شمسی مقارن با دوران اشغال آذربایجان به توسط ارتش سرخ و غائله پیشه‌وری است، که در نهایت به تبعید لنگرانی به کرمان انجامید. در این دوران حساس، لنگرانی در سنگر نمایندگی مجلس ۱۴ و نیز نمایندگی دولت قوام در مذاکره با پیشه‌وری و هیئت همراه وی در باغ ارباب مهدی (واقع در جوادیه سرخه حصار تهران) برای رفع و دفع این غائله به سود مصالح ایران فعالیت داشت و گزارش اقدامات گوناگون وی در این بُرهه، کتابی مبسوط می‌طلبد. از جمله آن اقدامات، دامن زدن به تضاد آمریکا با روس و انگلیس برای برهم زدن نقشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ شوروی و بریتانیا بود که شرح کامل آن به فرصتی بیشتر نیاز دارد و در اینجا مختصراً به آن اشاره می‌کنیم:

در فاصله ۲۹ آذر تا ۷ دی ۱۳۲۴، کنفرانس ثلاث در مسکو با شرکت وزرای خارجه انگلیس (مستر بوین)، روسیه (مولوتف) و آمریکا (برنس) برگزار شد. در پایان، کنفرانس مزبور به دولت ایران پیشنهاد داد کمیسیونی سه جانبه از سوی دولتهای روس و انگلیس و آمریکا در تهران به مدت ۲۵ سال تشکیل شود و به کار نظارت بر اجرای قوانین و اصول مشروطه و استقرار آرامش و رفع نارضایتیها در ایران پردازد. تلقی ملّیون از کمیسیون مزبور، نابودی استقلال ایران و تجدید سناریوی کهنه تجزیه ایران به مناطق نفوذ بود.

از این رو، دکتر مصدق در ۱۹ دی ۲۴ در مخالفت با کمیسیون سه جانبه (که به درستی از آن با عنوان «کمیسیون قیمومت» یاد می‌شد) در مجلس به سخنرانی پرداخت. اکثریت انگلوفیل مجلس می‌خواست با انداختن مجلس از اکثریت، مانع سخنرانی وی شود که لنگرانی به کمک وی آمد و، با فریادهای بلند اعتراض، ترفند آنها را به هم زد. مصدق، اطلاعات خود راجع به

کمیسیون را از طریق اللهیار صالح که جزو وزرای کابینه بود،^۵ به دست آورده بود. در ۲۶ دی حکیمی از روسها به شورای امنیت شکایت برد. او همچنین عزم سفر به مسکو و گفت‌وگو با روسها را داشت که با عدم قبول آنها روبه‌رو شد و بحران ناشی از این امر، به استعفای وی از نخست‌وزیری انجامید. ۷ بهمن ۲۴ فرمان نخست‌وزیری قوام از سوی شاه صادر شد و او زمام اداره کشور بحران‌زده ایران را در دست گرفت و در ۱۲ بهمن مظفر فیروز - عنصر مرموزی که لنگرانی وی را جاسوس انگلیسیها می‌انگاشت - به سمت ریاست تبلیغات و معاون سیاسی نخست‌وزیر منصوب گشت.

۲۹ بهمن قوام در رأس هیئتی بلندپایه به مسکو رفت و به مذاکره با استالین پرداخت. در آستانه عزیمت او، لنگرانی در برابر مجلس خطاب به مردمی که به نفع وی و قوام و نمایندگان مبارز مجلس ابراز احساسات می‌کردند گفت: «علاوه بر اینکه از قوام‌السلطنه و دولت او پشتیبانی می‌کنید، باید در کار او نظارت هم بکنید و اعمال دولت را کنترل بنمایید. باید حرکات ملی را مراقبت کرد و نباید به دنبال شخص برویم. باید برای آزادی و استقلال ایران عزیزمان فداکاری کنیم، زنده باد آزادی». هشدار لنگرانی در جراید وقت از قبیل ایران ما انعکاس یافت.

اوایل اسفند ۲۴ اعلامیه خیرگزاری شوروی مبنی بر تعویق تخلیه آذربایجان از قشون شوروی تا مدت نامعلوم انتشار یافت و باعث نگرانی زیادی شد. در نهم اسفند (۲۱ فوریه ۱۹۴۶) مستر بوین، وزیر خارجه انگلیس، در مجلس عوام لندن نطق مهمی ایراد کرد و در آن، ضمن اشاره به سابقه اتحاد روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ (تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) و لزوم ادامه آن سیاست در ایران، بحث و گفت‌وگویی نمایندگان سه دولت در کنفرانس ثلاث مسکو پیرامون نفت و نیز تعدد زبان و قومیتها در ایران، طرح مسئله کمیسیون سه‌جانبه (قیومت)، به دفاع تلویحی از غائله آذربایجان و کردستان پرداخت. نطق مزبور، حاکی از همدستی لندن و مسکو در تجزیه ایران بود. دوروز پس از آن نطق، یعنی در یازدهم اسفند ۲۴، موعد خروج قشون روس و انگلیس از ایران فرارسید، اما روسها به تعهد خود عمل نکردند و این امر (در کنار سایر عوامل) موجبات غائله آذربایجان را فراهم آورد.

در دوازدهم اسفند ۲۴ دکتر مصدق طی نطقی در مجلس، به ترفتن قوای شوروی از ایران شدیداً اعتراض کرد. در ۱۶ اسفند قوام از مسکو به تهران بازگشت و در ۲۱ اسفند گزارش سفرش را به مجلس ارائه داد و همان روز، عمر مجلس ۱۴ نیز پایان یافت و دوران خطرزای فترت در

۵. رک: ایرج افشار. مجله آینده، س ۷، ش ۱ و ۲، صص ۱۱-۹؛ خسرو سعیدی. اللهیار صالح... ج ۱، ص ۱۳۷ به بعد.



۹۱

ملاقات ایوان سادچیکف سفیر و سایر کارکنان سفارت شوروی در ایران با محمدرضا پهلوی
پشت سر محمدرضا پهلوی حسین علا، باقر کاظمی، نادر باتمانقلیچ | ۱۰۸۹-۱۱ع |

ایران فرا رسید.

در ۲۵ اسفند حسین علاء شکایت ایران از مداخلات ارتش سرخ را مجدداً در
شورای امنیت مطرح کرد و لنگرانی از وی در هیئت دولت حمایت نمود. در ۲۹ اسفند

سادچیکف (سفیر شوروی) وارد تهران شد و در سوم فروردین ۱۳۲۵ مذاکرات قوام با وی آغاز شد و در پی آن، مقاله - نامه (موافقتنامه) قوام - سادچیکف مبنی بر: تخلیه ایران از قوای شوروی تا ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵، تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران، و نیز حل و فصل مسأله امتیاز غائله آذربایجان، امضا شد. در ۲۵ فروردین سادچیکف به قوام قول و اطمینان داد که ارتش سرخ از خاک ایران تا روز ۱۶ اردیبهشت ۲۵ کاملاً از ایران خارج خواهد شد. روز بعد قوام به حسین علاء دستور داد که شکایت ایران (از شوروی) را از شورای امنیت



جعفر پیشه‌وری رئیس نطق دمکرات آذربایجان [۳۰۲۸-۳۱ع]

پس گیرد.

۹۲

۱۸ اردیبهشت ۲۵ پیشه‌وری همراه با هیئتی از تبریز به تهران آمد و در باغ ارباب مهدی (واقع در جوادیه سرخ حصار) اقامت گزید و هیئتی متشکل از لنگرانی و مستشارالدوله صادق و... از سوی دولت قوام به گفت‌وگو با وی پرداختند. لنگرانی (برای آنکه با نقشه تجزیه ایران، به اسم ترک و فارس، مخالفت کند) در آغاز نطق خود در آن مجمع گفت: «من چون خون



محمد مسعود مدیر روزنامه مردامروز [۷۱۲-۷۱۳ط]

آذربایجان را دارم، به زبان فارسی صحبت می‌کنم، و به روزنامه‌نگاران گفت: «بنویسید به پارسی!»

۱۴ اردیبهشت - مصاحبه لنگرانی با هفته‌نامه مردامروز (به مدیریت محمد مسعود، ش ۵۴،

صص ۱ و ۲ و ۹) انتشار یافت. موضوع مصاحبه مسائل آذربایجان بود و لنگرانی ضمن تنقید شدید از عملکرد دولتهای پس از شهریور ۲۰، حلّ ریشه‌ای غائله آذربایجان از طریق تصفیه هیئت حاکمه از عناصر ناصالح و وابسته و اصلاح رویه استبدادی - استعماری دولت مرکزی را خواستار شد. لنگرانی در این مصاحبه، درباره عواقب سوء ادامه سیاستهای ظالمانه جاری برای کشور هشدار داده گفت:

عقیده من - که کرارا از طرف عناصر صالح مطلع هم تأیید شد - این بوده و این است که یک امر واقع شده (قیام آذربایجان) را به نفع تمام ایران و تأمین حاکمیت ملی و بسط عدالت اجتماعی و ریشه‌کن کردن اوضاع ننگین جاری مورد استفاده قرار دهیم؛ این است آرزوی من... من صریح می‌گویم هیئتهای خائن و یا سفیه [تهران] نتوانسته‌اند این حقیقت را متوجه شوند که اگر تمام کتابها از اول باید خوانده شود ولی کتاب سیاست از آخر، باید شروع شود... من به شما هنوز هم اطمینان می‌دهم که اگر ایران دارای حکومت ملی عاقلی باشد تمام مشکلات داخلی و خارجی ما رفع خواهد شد...

۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ - جرج آلن، سفیر کبیر جدید آمریکا، وارد تهران شد^۶ و چهار روز بعد استوارنامه‌اش را به شاه تقدیم کرد. ورود آلن در آن برهه حساس، به گردش چرخ دیپلماسی آمریکا در ایران سرعت بخشید^۷ و این امر فرصتی زرّین برای کوشندگان راه استقلال و آزادی در کشورمان پیش آورد که از آمریکا «به عنوان ابزاری برای ایجاد توازن سیاسی»^۸ بهره گیرند و از تضاد منافع آن ابرقدرت با لندن و مسکو به سود ایران سود جویند. به نوشته محققان:^۹

در بهار ۱۳۲۵ جرج و آلن به عنوان سفیر، جانشین لیلاند موریس گردید. در دوران تصدی آلن، ایالات متحده عمیق‌تر درگیر سیاستهای داخلی ایران شد. برخی از پژوهشگران نوشته‌اند که در آن روزها ایرانیان بیش از آنچه ایالات متحده در ایران اعمال نفوذ می‌کرد، خودشان را فعالانه درگیر اعمال نفوذ در سیاست آمریکا کرده بودند. یکی از نویسندگان ادعا کرده است که آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به

۶. امید، س ۴، دوره سوم، ش ۲۷ (شماره مسلسل ۱۱۶)، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۵، ص ۱.

۷. رک: خاطرات ایرج اسکندری، ص ۲۲۱؛ مشفق کاظمی، روزگار و اندیشه‌ها، ج ۲، ص ۱۱۶.

۸. رک: جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، ج ۱، ص ۱۴.

۹. دکتر حبیب لاجوردی، «سراغاز پشنیایی آمریکا از حکومت فردی در ایران»، ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۷-۱۱۸، ص ۷۵.

درگیر شدن در مسائل ایران کشانده شد و به جای اینکه بتواند مقاصدش را به دولت بی‌میل تهران تحمیل کند، دولت ایران فعالانه می‌کوشید درگیری آمریکا در امور داخلی ایران را به عنوان وزنه‌ی متقابلی در برابر انگلستان و شوروی به کار گیرد. جرج آلن در تیرماه ۱۳۲۵ همین نظریه را ابراز کرد و مدعی شد که ایرانیان او را محاصره کرده و از او می‌خواهند ایالات متحده نقش فعال‌تری در امور داخلی کشورشان داشته باشد.^{۱۰}

لنکرانی از جمله کسانی بود که می‌کوشیدند برای برهم زدن نقشه‌ی دو همسایه‌ی طماع و تجاوزگر ایران (روس و انگلیس)، مبنی بر تجزیه و چندپارگی ایران، از هر وسیله‌ای (و از آن جمله، آمریکا) بهره‌جویند.

۲۳ اردیبهشت ۲۵ - پیشه‌وری و هیئت نمایندگان آذربایجان، بدون نتیجه‌ی مورد نظر، با یک هوایم‌ای شوروی به تبریز بازگشتند. قوام، خود نیز در مذاکرات با پیشه‌وری در باغ جوادیه شرکت داشت، ولی ایجاد توافق بین او و پیشه‌وری در مذاکرات - به علت وجود تضادهای سیاسی بین سه دولت خارجی مذکور، و سایه‌ی سنگین آن بر رویدادها - به سختی پیش می‌رفت و لنکرانی از تضادهای قدرتهای جهانی با یکدیگر، که به نفع استقلال و آزادی ایران بود، خوشحال بود و خود نیز، در حدود توان، به آن دامن می‌زد چنانکه همان روزها، با شور و شعف، به دوستانش، که از آینده و نتیجه‌ی اوضاع می‌پرسیدند، مژده داد: «تاکنون تضاد روس و انگلیس، و بهره‌برداری زندانه‌ی رجال ملی ایران از این تضاد، مایه‌ی خشی شدن بسیاری از نقشه‌ها و توطئه‌های این دو ابرقدرت می‌شد؛ حالا آمریکا نیز اضافه شده و تضاد، سه جانبه گردیده است...»

آقای حسین شاه‌حسینی، از دوستان و آشنایان دیرین لنکرانی، آیت‌الله لنکرانی را از آن دسته آزادیخواهان و ملیون می‌شمرد که در سالهای پس از شهریور بیست، برخلاف احزاب چپ‌گرا و راست‌گرای وقت، معتقد بودند که روسها و انگلیسیها، هر دو، استقلال و آزادی کشورمان را تهدید می‌کنند و ما باید در برابر آنها یک سیاست بینابین اتخاذ کنیم. ما منافع داریم، آنها هم منافع دارند؛ بنابراین، مثل دو تاجر یا مثل دو شریک تجاری، می‌آییم در چهارچوب منافع خویش با هم بنده‌بستان سیاسی می‌کنیم؛ ولی به هیچ‌وجه دخالتی در کار هم نمی‌کنیم و هر کس متاع ما را بهتر خرید به او می‌فروشیم و هر متاعی

۱۰. گزارش جرج آلن، ۶ ژوئن ۱۹۴۶. برای نمونه‌ای از چنین دعوت به مداخله رک: گزارش ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶ از همو.



حج آئن معاون وزارت امور خارجه آمریکا در فرودگاه مهرآباد [۲۶۰۷-۱۳۴ط]

را هم لازم داشتیم از هر کس که ارزان‌تر می‌دهد می‌خریم. چهاردیواری مملکتمان را هم حفظ می‌کنیم و این رویه تحت عنوان «سیاست موازنه منفی» بهترین رویه‌ای است که می‌تواند کشور ما را نجات بدهد. حتی اعتقاد داشتند حالا که در دنیا آمریکایی هم پیدا شده و جزو قدرتمندانی است که پس از جنگ بین‌الملل دوم سربلند کرده است، در نتیجه (به قول مرحوم شیخ حسین لنگرانی) دیگر میخ، سه شاخه پیدا کرده و ضربه‌های خیلی قوی می‌خواهد که این میخ سه شاخه به زمین سیاست فرو برود، این برای ما بهترین شانس است که باید از طریق ایجاد تضاد و موازنه بین این سه، منافع ملی خودمان را تأمین کنیم.^{۱۱}

اقدام مدبرانه دیگر لنگرانی، ایجاد شکاف بین پیشه‌وری و سفیر روسیه در ایران، و نیز «طراحی نقشه نهضت جنوب، با اجرای ناصر قشقایی و شاه» بود که شرح آنها موکول به فرصتی دیگر است.

خرداد ۲۵ - اولین شماره روزنامه وجدان (با صاحب امتیازی و مدیریت محمود مصاحب) به عنوان روزنامه‌ای مستقل از روس و انگلیس و راست و چپ، حامی منافع ایران و طرفدار عدالت اجتماعی، انتشار یافت. روزنامه مزبور در همان نخستین شماره، به انتقاد از قوام، میلیسو و نیز کسروی‌گری و بهائیت پرداخت و طی مقاله‌ای با عنوان «خانه لنگرانی یا یک مکتب ملی» به قول خود: قسمتهایی از «افکار بزرگ آقای شیخ

۱۱. تاریخ محاصر ایران. س ۴، ش ۱۳-۱۴، ص ۳۲۴. دکتر قاسم لنگرانی، عموزاده آیت‌الله لنگرانی، در ۲۸ اردیبهشت ۷۳ به حقیر اظهار داشتند: بادم هست زمانی که جریان اشغال آذربایجان در سال ۱۳۲۵ در ایران پیش آمده بود آقای حاج شیخ حسین لنگرانی به نمایندگی از طرف دولت قوام‌السلطنه در مذاکره با پیشه‌وری که در جوادیه (باغ ارباب مهدی) صورت می‌گرفت شرکت داشت. من هم آقا را در رفت و آمد به آنجا همراهی می‌کردم. یک روز که با آقا از جوادیه برمی‌گشتیم ایشان حرفی زد که همیشه در گوشم هست. ایشان گفت: تاکنون میخ، دو شاخه بود فرو نمی‌رفت؛ حالا که سه شاخه شده دیگر هیچ فرو نمی‌رود! مقصودشان این بود که، آن زمانی که روس و انگلیس هر یک برای محو استقلال و بلع انحصاری ایران در کشور ما مداخله و اعمال نفوذ می‌کردند (به علت رقابت سیاسی و اصطکاک منافع آن دو با یکدیگر) به مقصود شیطانی خود آن‌گونه که می‌خواستند نائل نمی‌شدند و بسیاری از توطئه‌هاشان نقش بر آب می‌شد (و میخ استعمار، به علت دو شاخه بودنش، در این سرزمین فرو نمی‌رفت)، حالا که آمریکا هم آمده و این میخ، در واقع، سه شاخه شده، دیگر هیچ وقت فرو نمی‌رود! و بعد با خوشحالی زایدالوصفی افزود: الحمدلله که نمی‌شود! موضوع سه شاخه شدن میخ، در بین دوستان مرحوم لنگرانی مشهور است. افزون بر اشخاص یاد شده، آقایان سیدمحمدحسن حائری‌نیا، علی‌اشرف والی و سرهنگ پورسجادی (از معاصران واقعه) نیز در گفت‌وگو با حقیر، به ترتیب: مورخ ۸ اسفند ۷۲، ۲۱ فروردین ۷۳ و ۲۱ آبان ۷۹، موضوع سه شاخه شدن میخ را به نقل از لنگرانی تکرار و تأیید کردند.



ناصر قشقای به اتفاق جمعی از سران قشقای | ۱۳۰۴-۸ع

حسین لنکرانی، قهرمان ملی ایران» رادرج کرد^{۱۲} که خشم قوام را برانگیخت. اقدامات لنکرانی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، سرانجام به تبعید پنج ماهه او و سه تن از برادرانش در ۲۴ مرداد ۲۵ از سوی قوام به کرمان منجر شد. وی در مصاحبه‌ای که مدتها پس از آن تاریخ، یعنی بهمن ۱۳۲۶، با محمد مسعود انجام داد (و متن منتشر نشده آن در اختیار نگارنده قرار دارد) در بیان علت اختلاف خود با قوام و راز تبعیدش به کرمان چنین گفت:

... اولین دقیقه‌ای که قوام السلطنه احساس کرد و برای او این مطلب کشف شد که من در هیچ طرف، پشتیبان خارجی ندارم از اولین فرصت برای در هم شکستن من به انکاء استقلال و فقدان پشتیبان خارجی استفاده کرد... علت اساسی تبعید من از سوی قوام، تمام عقاید سیاسی من و تمام عقاید قوام السلطنه بوده است. مظفر فیروز هم در این آنتریک دست داشته است و اگر من بگویم کدام منبع خارجی، تبعید مرا پیشنهاد کرده و کدام منبع دیگر، آن را تقویت و تأیید کرده و کدام منبع سوم، موقع را مغتنم شمرده^{۱۳} تعجب خواهید کرد. خواهشمندم به هر چه استنباط می‌فرمایید اکتفا کنید.

گفتنی است که، لنکرانی نسبت به قوام السلطنه و دستیار وی (مظفر فیروز) دیدگاهی شدیداً منفی داشت. قوام را سیاستمداری مستبد، کژاندیش و فاقد قوه تشخیص نفع و ضرر سیاسی، و در نتیجه دارای اشتباهات فاحش و مکرر در سیاست داخلی و خارجی می‌شمرد و مظفر فیروز را نیز عامل انگلیسیها در دستگاه روسها قلمداد می‌کرد.^{۱۴} در

۱۲. وجدان، ش ۱، ۲۹ خرداد ۲۵، صص ۱ و ۲.

۱۳. اشاره به انگلیس و روس و آمریکا. آقای مرتضی لنکرانی، که همراه با حاج شیخ حسین به کرمان تبعید شد، در گفت‌وگویی که در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۷۳ با این جانب داشت اظهار نمود: «بنده محترم تبعید ما به کرمان بیشتر با موافقت سادچیکف بود».

۱۴. دیدگاه منفی لنکرانی را اظهارات ایرج اسکندری، نفی زاده، مشفق کاظمی، ابوالفضل قاسمی، فریدون کشاورز، و نیز نامه خود مظفر فیروز توسط هارولد نیکولسن (احتمالاً در اوایل مه ۱۹۴۵ برابر اردیبهشت ۱۳۲۴) به سفارت انگلیس، تأیید می‌کند. ایرج اسکندری - از سران حزب توده، عضو فراکسیون آن حزب در مجلس ۱۴ و نیز یکی از همکاران مظفر فیروز در دولت قوام - مظفر را «عامل ایتلینجنس سرویس» یعنی سازمان جاسوسی و اطلاعاتی انگلستان شمرده است (خاطرات ایرج اسکندری، ص ۲۳۵). در مورد سایر مآخذ رک: زندگی طوفانی؛ خاطرات سید حسن نفی زاده، به کوشش ایرج افشار، صص ۲۷۶-۲۷۷؛ مشفق کاظمی، روزگار و اندیشه‌ها ج ۲، ص ۱۱۶؛ الیگارش یا خاندانهای حکومتگر، ۱: خاندان فیروز،

ماجرای غائله آذربایجان هم لنگرانی اولاً غائله مزبور را بخشی از سناریوی تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس قلمداد می‌کرد؛ ثانیاً طراح اصلی غائله را انگلیسها می‌شمرد و نقطه شروع آن را سخنرانی مزورانه بوین، وزیر خارجه بریتانیا، در مجلس عوام لندن (اسفند ۲۴) می‌دانست که متعاقب تشکیل کمیسیون ثلاث در مسکو و تصمیم‌گیری آنان راجع به ایران (دی ۱۳۲۴ شمسی) صورت گرفت. بوین در آن سخنرانی، ضمن بیاناتی تحریک‌آمیز درباره وجود زبانها و نژادهای متنوع ایران و مسئله کردستان، سخن را به پیشینه اتحاد روس و انگلیس در ۱۹۰۷ (دائر بی‌تجزیه ایران به مناطق نفوذ) کشانده و تلویحاً خواستار تجدید آن اتحاد شده بود.

لنگرانی (برخلاف تحلیل مثبتی که نوعاً نسبت به عملکرد قوام در قضیه نجات آذربایجان ابراز می‌شود) قوام را، به ویژه در اوایل امر، به نحوی شریک صحنه‌گردانان سناریوی تجزیه ایران می‌دانست و نقش او و مظفر فیروز را (به نوعی) مشابه نقش وثوق‌الدوله (برادر قوام) و نصرت‌الدوله (پدر مظفر فیروز) در قرارداد ۱۹۱۹ ارزیابی می‌کرد. از همین رو بود که لنگرانی ... هر چند در روی کار آمدن قوام (در بار اول و دوم نخست وزیری وی پس از شهریور بیست) بی‌نقش نبود - اما در طول دوران حکومت قوام، با او شدیداً درگیری و اختلاف پیدا کرد و در نتیجه نیز در مرداد ۱۳۲۵ (با فشار روس و انگلیس و مامشات آمریکا) از سوی قوام برای مدت چند ماه به کرمان تبعید شد. چنانکه پس از بازگشت از تبعید کرمان هم، تمهیدات قوام در اواخر نخست‌وزیری‌اش برای بقای حکومت خود به کمک آمریکاییها را خشتی گذاشت. وی در یادداشتها و مصاحبه‌های منتشر نشده خویش به این مطالب اشاره دارد که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

به هر روی، اوایل آذر ۲۵ دولت آمریکا یادداشتی خطاب به دول انگلیس و روس صادر کرد که ضمن اعلام خروج نیروهای نظامی خود از ایران، خواستار خروج سریع قشون آن دو از این کشور می‌شد. طبق این یادداشت، دولت ایران به دولت آمریکا اطلاع داده بود که رؤسای لشکری اتحاد جماهیر شوروی مانع آن شده‌اند که نیروهای انتظامی

→ فرمانفرمایان، ابوالفضل قاسمی، ص ۱۰۱ به بعد؛ فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم... صص ۵۰-۲۵؛ باستانی‌پاریزی، شاهنامه آخوش خوش است، صص ۱۷۲-۱۷۵. برای نامه مظفر فیروز نیز رک: انور خامه‌ای، سالهای پر آشوب؛ پژوهشی در تاریخ معاصر ایران بر بنیاد اسناد از طبقه‌بندی خارج شده انگلستان، آمریکا، و ایران، بخش چهارم؛ وضع سیاسی و اجتماعی ایران در دوران اشغال، ص ۲۵.

دولت ایران در ایالت‌های آذربایجان نظم و آرامش را برقرار سازند.^{۱۵} متعاقب این امر، در تاریخ ۱۸ آذر ۲۵ عملیات نظامی ارتش مرکزی برای پاکسازی آذربایجان از متجاسران آغاز شد و، سرانجام، نهایتاً ارتش در ۲۱ آذر بر تبریز تسلط یافت و منطقه را از وجود دمکراتها پاک کرد. در همه این مراحل، و همچنین در جریان طرح شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت، آمریکا پشتیبان ایران در برابر روسیه بود.^{۱۶} روز ۱۲ دی ۲۵ نیز فرمان آزادی لنگرانی و برادران وی (از تبعید کرمان) از سوی قوام صادر شد و لنگرانیها بعد از ظهر ۲۲ دی در میان استقبال باشکوه مردم پایتخت به تهران بازگشتند.

۸-۵. تلاش برای محرومیت قوام از پشتیبانی آمریکا (پاییز ۱۳۲۶)

پیش از این، به اجمال، از دیدگاه شدیداً منفی لنگرانی نسبت به قوام، و تبعید وی به دستور قوام به کرمان، سخن گفتیم. با این سابقه، لنگرانی مترصد بود که در نخستین فرصت، ضربه کاری را برای برکناری وی از سریر قدرت وارد آورد. ۱۶ تیر ۲۶ اعلامیه قوام بر ضد مطبوعات و اعلام برقراری مجدد حکومت نظامی در تهران انتشار یافت و روز بعد شمار زیادی از مدیران جراید نظیر حسن صدر (مدیر روزنامه قیام ایران) دستگیر و روزنامه‌های آنان توقیف شد. پیرو این امر، بین قوام و سپهبد امیراحمدی مناقشه لفظی شدیدی در گرفت که در جامعه بازتابی وسیع یافت. امیراحمدی، در دوران دیکتاتوری بیست ساله، از ارکان رژیم رضاخانی محسوب می‌شد و اینک نیز سمت وزارت جنگ را در کابینه قوام برعهده داشت. قوام، به سپهبد فرمان داد استعفا دهد ولی او نپذیرفت و این امر را به شاه ارجاع داد. کشمکش مزبور، در نهایت، به استعفای امیراحمدی انجامید.^{۱۷} حدود ۲۲ تیر سپهبد امیراحمدی با شاه در دربار به صرف شام پرداخت و این عمل بین مردم به عنوان حمایت شاه از ارتشیان مخالف قوام تلقی شد.^{۱۸}

آن روزها جرج آلن، سفیر کبیر آمریکا در ایران، که خود را هوادار آزادی و دمکراسی

۱۵. روزنامه کشور، ش ۱۳۱، ۷ آذر ۱۳۲۴، ص ۳.

۱۶. گفته می‌شود: حتی شی که محمدرضا (برای پایان دادن به غائله پیشه‌وری) فرمان حرکت ارتش به طرف آذربایجان را صادر کرد، جرج آلن در دربار به صرف شام دعوت داشت (خاطرات ابوالحسن استیج، ج ۱، ص ۲۳۲).

۱۷. برای درگیری سخت سپهبد امیراحمدی با قوام در کابینه دولت (پس از دفع غائله پیشه‌وری) که به استعفای سپهبد انجامید، گذشته از خاطرات خود سپهبد، رک: ملکه پهلوی، خاطرات تاج‌الملوک.... صص ۱۹۴-۱۹۹.

۱۸. گزارشهای محرمانه شهربانی، ۱۳۲۴-۱۳۲۶، ج ۱، صص ۳۶۷-۳۶۸.

می‌شمرد، در برابر روسها که به قوام فشار می‌آوردند تا، طبق توافقه‌های پیشین، نفت شمال را در اختیار روسها بگذارد، از قوام جانبداری می‌کرد.^{۱۹} محمد مسعود مدیر مرد امروز، که به دیکتاتوری قوام شدیداً معترض بود و طبعاً پشتیبانی آمریکا از وی را بر نمی‌تافت، در ۲۸ شهریور ۲۶ سرمقاله‌ای در جریده‌ی مرد امروز درج کرد که در آن با اشاره به نطق اخیر آلن «در خصوص پشتیبانی از ایران در مقابل تجاوزات احتمالی به عنوان حمایت از دموکراسی» و سوء استفاده سیاسی دولت قوام از نطق مزبور به نفع خود، از سیاست روسیه و آمریکا در ایران و نیز عملکرد قوام شدیداً انتقاد شده بود.^{۲۰} در آبان ۲۶ نیز، همزمان با مخالفت جمعی از نمایندگان مجلس با قوام، شایعه حمایت جرج آلن از قوام در برخی مطبوعات منعکس شد.^{۲۱} در همین ایام (پاییز ۱۳۲۶) لنگرانی - که برای سرنگونی قوام، لحظه‌شماری می‌کرد - نوشته‌ای خطاب به سفیر آمریکا (جرج آلن) تنظیم کرد که احتمالاً آن را اللهیار صالح یا مورخ‌الدوله سپهر به او داده بودند (و شاید شاه هم در جریان بوده است). لنگرانی در این نوشته، ضمن شرح سوابق ارتباط و دوستی میان ایران و آمریکا و کمکهای صریح آمریکا به ملت ایران بر ضد قرارداد خاننانه ۱۹۱۹، به آمریکا در مورد دسایس انگلیس برای خراب کردن موقعیت معنوی وی در ایران هشدار داد و در این زمینه نقش مرموز مستر بوین (وزیر خارجه انگلیس) در زمینه‌سازی غائله آذربایجان به توسط روسها را متذکر شد:

۱. متوجه بلاهایی که برای خراب کردن سوابق مستر شوستر^{۲۲} و دکتر میلیسپوری سابق، سر دکتر میلیسپوری بعدی آورده و او را به طرف اشتباهات فاحش که در واقع برای خراب کردن موقعیت معنوی آمریکا در ایران انجام گرفت اسوق دادند، باشند.
۲. متوجه تدابیری که یک حریف کهنه‌کار^{۲۳} برای رسوا کردن حریف قدیمی تازه‌کار دیگرش در ایران و مشرق^{۲۴} به کار برده بشوند و مراقبت کنند که همان نقشه در مورد خود آمریکا هم اعمال نگردد. فراموش نشود که البته حوادث آذربایجان،

۱۹. در معنی، هم روسها و هم آمریکاییها، هر یک به دلایل خاص خود، خواهان بقای حکومت قوام بودند، چنانکه همان روزها، در زاپوت مخفی مأموران شهرنای مورخ ۲۰ تیر ۲۶ خاطر نشان شد: کابینه قوام را «دو سیاست متضاد روسیه و آمریکا، روسها برای گرفتن امتیاز نفت و آمریکاییها برای توسعه نفوذ سیاسی و اقتصادی، حفظ کرده است». رک: گزارشهای مجرمانه شهرنای. ۱۳۲۴-۱۳۲۶، ج ۱، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۲۰. مرد امروز، س ۶، ش ۱۲۳، صص ۱ و ۲.

۲۱. رک: روزنامه کشور، س ۳، ش ۲۸۱، ۱۰ آبان ۲۶، و ش ۲۸۲، ۱۹ آبان ۲۶، ص ۴.

۲۲. در اصل: شستر. ۲۳. انگلیس. ۲۴. روسیه شوروی.

مولود نطق بوین وزیر خارجه انگلیس در کنفرانس ثلاث^{۲۵} راجع به ترک و کرد و عرب در ایران است....

سیاست این دورقیب (مخصوصاً اگر احتمالات سیاسی بعضی مطبوعات آمریکا را صائب دانسته و معتقد شویم که خدای نخواستہ معاهده بیطرفانه ۱۹۰۷ تجزیه و تقسیم بین آنها سؤاً تکرار شده است) زندگانی ما را طوری کرده است که به اسم حفظ استقلال، دمکراسی و آزادی ما تهدید می‌شود و به اسم ایجاد آزادی و دمکراسی، استقلال ما، و صریح‌تر باید گفت که خوب مواظب باشید که رنود کهنه‌کار داخلی^{۲۶} بر روی سر و سرهایی کاری نکنند که موقعیت آمریکا در کمکهای عملی نسبت به ایران در مقابل متجاوزین به استقلال ما، مستلزم از بین بردن آزادی و دمکراسی ما و ایجاد رژیم



احمد امیر احمدی | ۱۳۳۸-۱۴۱۱ ع

دیکتاتوری و یا حکومت ملیتاریسم و تجدید اوضاع بیست ساله به شکلهای دیگر بشود، که بالتلیجه سیاست آمریکا هم در ایران گرفتار بدنامیهای سیاست آن دورقیب شده و تجدید رژیم استبداد در ایران، تمام سوابق حسنه آمریکا را پایمال سازد... وای به روزی که آمریکا در ایران جنبه سیاست تکروی را ترک کند و در بدنامیهای تاریخی

دیگران در ایران خود را سهیم سازد، و آرزوی ملت ایران برای تجدید دمکراسی در نتیجه سیاست دوستانه و بیغرضانه آمریکا، به طور غیرارادی دفن شده و اوضاع بیست ساله تجدید گردد.

نکته مهم دیگر در نوشته لنگرانی، انتقاد توأمان وی از سپهبد امیر احمدی و قوام، به عنوان دو روی یک سکه، و مظاهر دیکتاتوری «چکمه» و «شاپو»، بود:

۲۶. اشاره به قوام و امیر احمدی.

۲۵. در اصل: ثلث.

رقابت بین قوام و دستگاه رضاشاهی... بر روی بدبختی ایران دور می‌زند. قوام می‌خواهد از اوضاع برای دیکتاتوری خود نتیجه بگیرد و قشون و دستگاه رضاشاهی هم برای تجدید میلیتاریزم با اینکه اوضاع و احوال عین این مقصود را تأیید می‌کند...

تنها آمریکاست که می‌تواند به نفع ایران، به نفع خودش، به نفع دنیا، رویه‌ای اتخاذ کند که جنبه استقلال و آزادی ما روی هم رفته مخدوش نگردد...

هدف از نوشته مزبور، چنانکه گفتیم، انصراف آمریکا از حمایت از قوام و رفع موانع برای عزل وی از نخست‌وزیری از طریق مجلس ۱۵ بود. در ۲۹ مهر ۲۶، مقاله‌نامه قوام-سادچیکف از سوی نمایندگان مجلس، به عنوان عدم انطباق با قانون ۱۱ آذر ۲۳ (ممنوعیت واگذاری امتیاز از سوی دولت به بیگانگان) رد شد. این امر، حملات شدید رادیو مسکو و جراید شوروی به دولت و مجلس ایران را در پی داشت و سادچیکف نامه‌ای تند به قوام نوشت. متقابلاً آمریکا و سفیر آن در ایران به پشتیبانی صریح از اقدام دولت و مجلس پرداختند. نمایندگان مجلس در ۱۲ آذر از اعلامیه مفصل قوام اظهار نارضایی کردند و حتی فراکسیون حزب دمکرات ایران در مجلس با وی (که مؤسس حزب بود) از در مخالفت درآمد و ۱۰ تن از وزرای کابینه، برخلاف میل قوام، استعفا دادند. در خلال بحران، بعضی از وزرای قوام به لنگرانی مراجعه کردند که به حمایت از قوام برخیزد؛ اما او پاسخ رد داد و اظهار داشت که: «ما با نفس دیکتاتوری مخالفیم؛ خواه زیر پاگون و چکمه باشد، خواه زیر شاپو و کراوات...!» لنگرانی همچنین در ۱۶ آذر بیانیه‌ای دائر بر تنقید از نقاط سوء سیاست قوام در مطبوعات انتشار داد که در آن از وی با عنوان «متخصص خرابکاری در سیاستهای داخلی» و بی‌اعتنا به «قانون و اصول آزادی و... حکومت ملی» یاد شده بود.^{۲۷}

در روز ۱۹ آذر ۲۶ رحیمیان (نماینده مجلس) قوام را استیضاح کرد و پس از پاسخ قوام، مجلس با رأی عدم اعتماد به او، راه را بر سقوط وی از نخست‌وزیری گشود. در ۲۶ اسفند همان سال لنگرانی طی مصاحبه‌ای با مخبر روزنامه قیام ایران (به مدیریت حسن صدر) ضمن انتقاد از دولت حکیمی، استقلال خود و ملت ایران را از وابستگی به دو جبهه شرق و غرب (یعنی آمریکا و شوروی)، که مقاصد سیاسی خود را در پوشش

۲۷. رگ: روزنامه ایران ما، ش ۸۹۲، ۱۸ آذر ۲۶، صص ۳-۱.

عناوین کمونیسم و دمکراسی پیش می‌برند، اعلام کرد:

من ربع قرن است که در زندان به سر می‌برم... هنوز کسی اسرار تبعید مرا [به کرمان] نمی‌داند... می‌گویند دنیا به دو جبهه تقسیم شده است: یکی کمونیستی و دیگری دمکراسی... این کلمه دو جبهه نباید مردم را به اشتباه بیندازد... دنیا به دو جبهه تقسیم نشده است، بلکه دو جبهه در دنیا به وجود آمده؛ کسانی هم هستند [که] جزو هیچ یک از این [دو] جبهه به‌شمار نمی‌روند و ما مردم بیچاره از آن دسته هستیم.

۹-۵. دیدار با فرستادهٔ توومن به ایران (تابستان ۲۶)

تابستان ۱۳۲۶ دکتر پسرینز هاپکینز آمریکایی در منزل لنگرانی (واقع در سنگلج تهران) با وی مصاحبه کرد و لنگرانی در این گفت‌وگو، ضمن تنقید از رویهٔ استعماری روس و انگلیس در ایران، نسبت به اتخاذ این رویهٔ سوء از طرف آمریکای متظاهر به بشردوستی ابراز نگرانی کرد و در پایان اظهار داشت که: راه اصلاح مشکلات موجود کنونی، گفت‌وگو و تفاهم بین رجال عاقل انسان‌دوست آزاد و آزادهٔ دو جبههٔ شرق و غرب و وضع یک قانون اساسی جهانی بر اساس عقل سلیم و امکانات است.

هاپکینز در زمان ریاست دکتر میلیسیو بردارایی ایران (دی ۱۳۲۱- بهمن ۱۳۲۳) مشاور روزولت رئیس‌جمهور آمریکا بود.^{۲۸} وی در گزارشی از آن دیدار، که برای لنگرانی فرستاد، نوشت:

در ساعت ده صبح ما پذیرایی شدیم در خانهٔ سادهٔ یک ملای بسیار جالب توجه (روحانی اسلامی) که معلوم شد مرد سیاسی است، آقای لنگرانی. او هنوز به لباس روحانیت متکی است ولی علاقهٔ او اساساً در بهتر کردن اوضاع زندگی مردم ایران است. اخیراً او به حادی به مسائل آذربایجان علاقه‌مند شد که دولت او را در تحت تردید کمونیست بودن بازداشت نمود در حالی که در این ضمن، قدرت شوروی برای بیرون آوردن او نفعی به کار برد.^{۲۹} مخصوصاً برای اینکه وی کمونیست نبود. خانهٔ او واقع است در یک منطقهٔ مرکزی شهر و خیلی ساده (غیرمتظاهر) برای مدتی طولانی او یکی از چپ‌ترین اعضای مجلس قبل بود.

۲۸. میلیسیو، آمریکاییها در ایران، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صص ۲۸۶-۲۸۷. جیمز بیل وی را معتمدترین مشاور روزولت می‌شمارد (عقاب و شیر، همان، ج ۱، ص ۳۹).

۲۹. برخلاف نوشتهٔ هاپکینز، لنگرانی و برادران وی معتقد بودند که سفیر روسیه در تبعید آنان به کرمان، نقش اساسی داشته است.

من صحبت خودم را با شرح مختصری از نظریات سیاسی خود و مختصر بازداشت‌شدگی در آمریکا در بیست و پنج سال پیش آغاز نمودم و پس از آن او نیز با صراحتی به همان اندازه نظریات خود را شرح داد.

سپس گفت: «من مانند همه ملت ایران، روی هم رفته، دخول آمریکا را در امور شرق نزدیک خیرمقدم می‌گویم ولی نگرانیهایی دارم. روسیه در تحت تظاهر کمک به توده‌ها فقط علاقه‌مند به بلعیدن آنهاست. به همان نسبت نیز انگلستان، مع‌التأسف، علاقه‌مند به شکوه امپراتوری است. آمریکا فی‌الحال می‌نماید که بشر دوست است ولی هنوز چیزی نگذشته که می‌نماید که در جای قدمهای انگلیس راه خواهد رفت. آیا مثل دیگران نخواهد بود؟^{۳۰}

چند نامه از هاپکینز خطاب به لنکرانی و بالعکس، مربوط به شهریور و مهر ۲۶، موجود است که ذیلاً می‌خوانید:

۱. نامه لنکرانی به هاپکینز (ظاهراً به قلم کیا علی کیا):

آقا شیخ حسین لنکرانی - تهران، ایران

۲۷ سپتامبر ۱۹۴۷

دکتر هاپکینز گرامی

رسید نامه دهم سپتامبر شما را با تشکر اظهار می‌کنم. به ضمیمه آن، قطعه‌ای مربوط به ملاقات و صحبت شما با من در هنگام مسافرت شما در ایران بود. از نامه شما این طور فهمیدم که قطعه مزبور به منظور درج در کتابی است که قصد انتشار آن را دارید. به ضمیمه نیز تیم دلار ارسال کرده بودید که به منظور هزینه پست پاسخ من بود. من از ملاحظه‌کاری شما در هر دو مورد ممنونم. یقین دارم آن چک را که به منظور تمبر پست پاسخ من ارسال فرموده‌اید طبق رسم شما است، ولیکن طبق رسم ما (در ایران) من آن را با تشکر برمی‌گردانم. راجع به قطعه ارسالی و مصاحبه ما نظر به اینکه صحبت‌های آن روز ما هنوز در فکر من روشن مانده است من قسمتهایی از یادداشت‌های ارسالی و کلمات شما را با سخنان خود که خوب در ذهن من مانده آمیختم و به ضمیمه این نامه ارسال می‌دارم. اگرچه سخنانی که میان ما ردوبدل شد قدری مفصل‌تر بود، من کوشیده‌ام آنها را به صورت کنونی خلاصه‌تر کنم. آشنایی ما، در نظر من، نه تنها رابطه میان دو نفر می‌باشد، بلکه به مثابه رابطه‌ای

۳۰. تأکید روی کلمات از ماست.

میان دو ملت است و به سود ملت من است و به همین جهت من به خود برای آشنایی با شما تبریک می‌گویم. من یک متن فارسی آن را نیز ضمیمه کرده‌ام؛ ممنون خواهم شد که هرگاه قصد طبع دارید فقط به همان نحوی که ضمیمه کرده‌ام منتشر کنید و هرگاه چاپ نحوه اکتفا برای شما غیر مقدور است مرا ممنون خواهید ساخت که هیچ مطلبی در این موضوع ننویسد.

قبلاً متشکر از اینکه وعده فرموده‌اید نسخه‌ای از کتاب آینده خود را پس از انتشار برای من بفرستید. موجب ممنونیت من خواهد بود که در آینده مستقیماً به من بنویسید. با تشکرات صمیمانه.

شیخ حسین لنگرانی

۲. نامه‌ها پکینز به لنگرانی:

PR NS H P NS

شماره ۱۹۰۰ گاردن استریت، سانتا باربارا، کالیفرنیا، تلفن ۲۶۹۶۴

۱۴ اکتبر ۱۹۴۷

آقای شیخ حسین لنگرانی

ارفع السلطنه، ا.م. خان فرخ، کوچه هدایت، نمره ۲۲، لاله‌زار بالا، تهران - ایران.

آقای لنگرانی عزیز

پست امروز صبح نامه مورخ ۲۷ سپتامبر شما را برای من آورد. این لطف شما بوده است که زحمت تصحیح نسخه مرا تحمل کرده‌اید و همچنین برای برگرداندن چک خود از شما تشکر می‌کنم. من البته آن شرح تصحیح شده را در دفترم مورد استفاده قرار خواهم داد. فقط متأسفم که شما احساس کرده‌اید که لازم است در آنچه شما می‌خواسته‌اید گفته شود، رعایت اختصار گردد. من واقعاً خیلی خوشوقت می‌شدم که شما این شرح را بسط بیشتری می‌دادید.

ممکن است که این اتصال و ارتباط ما به همان اندازه منافی را که شما فکر می‌کنید، داشته باشد. من اکنون تصمیم دارم که یک مسافرت دیگری برای آشنایی با اوضاع مخصوصاً آلمان به اروپا بکنم و به هر حال امیدوارم که در ظرف این چند سال بتوانم به مشرق و ایران بیایم.

دوست صمیمی شما، پرینز هاپکینز

PRYNS HOPKINS

1900 GARDEN STREET, SANTA BARBARA, CALIFORNIA
TELEPHONE 20961

October 14, 1947

Mr. S. H. Hasein Lankarani
c/o Arfa es Sultaneh
A. M. Khan de Farrokh
22 Kucheh Hedayat
Upper Lalezar
Teheran, Iran

Dear Mr. Lankarani:

107 This morning's mail brought me your letter of September 27. It is very good of you to have taken so much trouble in connection with my manuscript and thank you also for returning my check. I will, of course, use the corrected version in my book. I only regret you felt it necessary to condense what you would have liked to have said for I should have been very happy indeed to have expanded the account.

108 May our contact prove to have as rich fruit as you have suggested. I am already planning another trip to Europe to study conditions more particularly in Germany and I hope in the course of a few years at any rate I may again be able to get as far East as Iran.

Sincerely yours,

Pryns Hopkins

PH:w

Pryns Hopkins

پرینز هایپکینز
شماره ۱۹۰۰، گاردن استریت، سانتا باربارا، کالیفرنیا
۱۰ سپتامبر ۱۹۴۷

آقای لنکرانی
تهران، ایران

آقای لنکرانی عزیز،

به تازگی شرح سفر تابستانی خود به اروپا و خاور نزدیک را در قالب یک کتاب تنظیم کردم. در این کتاب به خود جسارت دادم تا برخی از یادداشتهای فی مابین را در آن ذکر کنم.

همانطور که انسان معمولاً دوست دارد بداند چگونه سخنانش مطرح می‌شوند، فکر کردم شما نیز مایلید ببینید من چه گفته‌ام؛ در نتیجه در اینجا بخش مرتبط با سخنان شما را از میان متن دست‌نویس برایتان ضمیمه می‌کنم. اگر اشتباهی در آن می‌بینید و یا با بخشی از آن مخالفت و یا مایل به افزودن چیزی هستید، لطفاً محبت کنید و تغییراتی را که باید انجام شود، یادداشت کنید و سپس نسخه تصحیح شده را در پاکت آدرس داری که به ضمیمه برایتان می‌فرستم، برایم ارسال نمایید.

برای اینکه تصحیحات شما قبل از رفتن کتاب به چاپخانه به دست من برسد، از شما تقاضا می‌کنم آن را با پست هوایی بفرستید که برای تأمین هزینه آن حواله بانک نیویورک را برای مبلغ مورد نظر به ضمیمه ارسال می‌کنم. با کمال خرسندی، نسخه‌ای از این کتاب کوچک را، به محض انتشار آن به عنوان یادگاری از ملاقاتمان برای شما ارسال خواهم کرد.

ارادتمند

پرینز هایپکینز

لنکرانی برای گفت‌وگوی خود با هایپکینز، اهمیت و تأثیر تاریخی قائل بود و گه‌گاه، به مناسبت، از آن یاد می‌کرد. برای نمونه، در کنفرانس مطبوعاتی‌ای که چهار سال پس از آن تاریخ، یعنی در ۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ شمسی در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی برگزار کرد، به مناسبت کشمشکهای فزاینده روز بین بلوک شرق و غرب بر سر کرده و... (که جهان را در معرض خطر ایجاد جنگ جهانی سوم قرار داده بود) به دیدار و گفت‌وگوی چند سال پیش خود با هایپکینز اشاره نمود و بر لزوم تدوین قانون اساسی

PRYNS HOPKINS
1900 Garden Street, Santa Barbara, California

XXXXXXXXXXXX

*

September 10, 1947

Mr. Lakarani
Tehran, Iran

Dear Mr. Lakarani:

I have just put into book form the account of the trip I made to Europe and the Near East this summer. In this book I have ventured to introduce some memoranda of my contact with yourself.

As one generally likes to see how one's remarks are being reported, I have thought you might like to see just what I have said, and accordingly I enclose herewith the relevant passages from my manuscript. If they contain any errors or anything you would object to, or if you would like to add something, will you be good enough to note down the changes which should be made and then return the corrected bit of manuscript to me in the self-addressed envelope which I also enclose.

To make sure that the corrections reach me before the book goes to press may I further ask that you send it to me by air mail, to defray which I enclose a New York bank draft in equivalent amount.

I shall give myself the pleasure of sending to you a copy of this little book as soon as it is published, as a memento of our meeting.

Sincerely yours,

Pryns Hopkins
Pryns Hopkins

PH:w
encs.

جهانی توسط اندیشمندان «بی‌غرض و آزادفکر» جهان تأکید کرد. در آن مصاحبه، لنکرانی رو به خبرنگاران خارجی کرده با تنقید از تضادی که میان حرف و عمل هر دو جبهه شرق و غرب راجع به صلح جهانی وجود دارد، اظهار داشت:

آقایان... به نام یک فرد بشر می‌گویم که این کشاکشها طرفین و بشریت را به سوی نیستی سوق می‌دهد. من در یک مصاحبه‌ای که با یکی از آقایان خارجیها که گویا از آمریکا آمده بود و در دو یا سه سال پیش با حضور عده‌ای کردم مخصوصاً خاطرنشان نمودم که این کشاکش کسب شدت می‌کند و طرفین در مقابل آنچه نمی‌خواهند قرار می‌گیرند و متذکر شدم که اگر هیئت‌های حاکمه طرفین به اجتماع بشری و خودشان رحم کنند و فلاسفه بی‌غرض و آزاد فکر را میدان دهند که در یک تجمع آزاد، قانون اساسی عمومی جهانی از لحاظ اقتصادی و سیاسی برای دنیا وضع کنند و همه در برابر آن خشوع نمایند، ممکن است برای یک مدتی عالم رو به آرامش برود؛ و تصور نمی‌کنم که طرفین اگر باور کنند که با حسن‌نقاهم از چنین امری استقبال خواهد شد به آن تن در دهند. اینک بهترین فصل است برای این کار، چون فردای خطرناکی، امروز بشریت را استقبال می‌کند. آخر خود آنها هم بشرنند....

لنکرانی همچنین در مصاحبه با مجله گلستان (اسفند ۴۰ شمسی) هایپکینز را فرستاده ترومن (رئیس جمهور سابق آمریکا) به ایران جهت مطالعه در امور کشورمان خواند و افزود که گفت‌وگوی وی با هایپکینز، در اظهارات کاخ سفید بی‌تأثیر نبوده است:

دنیا در میان کشمکش سیاستمداران دو جبهه به اصطلاح شرق و غرب قرار گرفته و سایر افراد و اقوام و ملل در این کوران، زندگانی تلخ و حتماً بی‌سابقه‌ای را می‌گذرانند و ملل عاقل در همین حال بهره‌برداری هم می‌کنند.

در یک مصاحبه‌ای که زمان ریاست جمهوری مستر ترومن، یکی از مقامات خارجی دنیای جدید، که به تشخیص من مخصوصاً به ایران آمده بود، در منزل سنگلج با من به عمل آورد مطالبی گفتم و نتیجه گرفتم که راه تخلص این است که طرفین، رجال عاقل انسان دوست آزاد و آزاده خود را با هم ارتباط دهند و به وسیله وضع یک قانون اساسی جهانی براساس عقل سلیم و امکانات، خودشان و بشریت را از این ورطه هولناک خلاصی بخشند و به آقایان دیگری که از هموطنانم در آن مصاحبه حضور داشتند گفتم: اگر امروز (یعنی آن روزها) زمینه برای این مقصود مساعد نباشد فردا مساعد خواهد شد.

پس از چند ماهی همین عنوان (قانون اساسی جهانی) در خلال بیانات آقای

ترومن به گوشتم خورد ولی دیگر از آن خبری نشد. خلاصه آن مصاحبه هم ضمن کتابی از آمریکا برایم فرستاده شد که موجود است. حقیقت مطلب این است، که نه آن وضعی را جبهه غرب خواستار آن بوده و یا هست می‌تواند به همان شکل نگاهدارد و نه تمام آنچه را که جبهه شرق می‌خواهد، عملی و قابل اجراء است. به طوری که می‌بینیم مرور زمان هر دو جبهه را، خواه‌ناخواه، از عوالم خیالبافی و فرضیه‌های جامد و نتایج تلخ آن تا حدی به طرف عالم عقل و امکان سوق داده است. امروز شرایط برای این مقصود مساعدتر است؛ زیرا جبهه شرق یعنی روسیه مراحل اولیه مقتضیات انقلاب کور را پشت سر گذارده و متوجه ناپایداری حرکت قسری^{۳۱} شده است و جبهه غرب هم در زیر آوار احلام و آرزوهای استعماری خود به شکل مختصری دست و پا می‌زند. هر دو طرف می‌دانند که باید به طرف امکانات بروند ولی ترس از یکدیگر هر دو را از منافع این انتباه محروم نگاه داشته. گرچه وجود این تضاد را لطف الهی می‌دانم و طرفین قبول داشته و یا نداشته باشند، بخواهند و یا نخواهند، به طرف نتیجه مقدس این تضاد (اگر جنگ نشود) و به طرف فنا و زوال (اگر خدای نخواسته جنگ بشود) می‌روند. پس راه منحصر همان است که طرفین در مقابل یک قانون اساسی جهانی جامعی که تکلیف بشریت را از هر حیث تعیین کند صمیمانه خضوع نمایند.^{۳۲}

پژواک اظهارات لنکرانی راجع به خطر تجدید جنگ عالمگیر و لزوم تدوین یک قانون اساسی جهانی برای جلوگیری از آن را می‌توان در سخنرانی ازل وارن (رئیس دیوان عالی کشور آمریکا) نیز که ۲۷ تیر ۴۲ در انجمن ایران و آمریکای تهران ایراد شد، مشاهده کرد. مضمون اصلی سخنرانی وارن، لزوم حل مشکلات ملل و دستیابی به صلح جهانی از طریق ایجاد نهضتی از سوی حقوق‌دانان عدالتخواه سراسر جهان برای تدوین قانون بین‌المللی، و ایجاد دادگاهی مبتنی بر آن، بود. شباهتهای زیادی که، به لحاظ محتوا، بین اظهارات مستر وارن (در تیر ۴۲) با سخنان لنکرانی (در گفت‌وگو با هاپکینز و خبرنگاران خارجی در فاصله سالهای ۱۳۲۶-۱۳۴۱) وجود دارد، گویای نوعی تأثیرپذیری مقام عالی‌رتبه قضایی آمریکا از سیاستمدار و نظریه‌پرداز پیر ایرانی است. به بخشی از سخنان وارن اشاره می‌کنیم:

من سه هفته پیش به این قسمت از جهان وارد شدم که در کنفرانس قضات و

۳۲. رک: مجله گلستان، سال هشتم، نوروز ۱۳۴۱ شمسی.

۳۱. زوری و غیرطبیعی.

حقوقدانان درباره «صلح جهان از طریق حکومت قانون» شرکت کنم. حقوقدانانی از کلیه نقاط دنیا که نمایندگان فرهنگها، مذاهب و سیستمهای مختلف سیاسی بودند در این کنفرانس شرکت داشتند. شرکت در این کنفرانس، تجربه بسیار هیجان انگیزی بود. ما در آنجا به عنوان نمایندگان علائق خاص یا سازمانهای بخصوصی نبودیم. حتی در این کنفرانس ما به عنوان «اتباع دنیا» که معتقدند اگر قرار باشد صلح جهانی داشته باشیم باید بین ملتها قانون همان طور حکمفرما باشد که در داخل ملتها حکمفرماست، شرکت کرده بودیم.

در گذشته، سیستمهای قدیمی و کند مخابرات و مواصلات و وسایل نقلیه تغییری پیدا نمی کرد و ملل دنیا به علت نبودن وسایل مؤثر جهت تفاهم بین ملل مختلف از هم دور و جدا مانده بودند. آنها، صرف نظر از آنچه که در دل و در سر داشتند، لزوماً از رهبران خود پیروی می کردند بدون آنکه توجهی به این امر داشته باشند که تصمیمات رهبران آنها تا چه حد ملی یا شخصی یا مستبدانه و یا تجاوزکارانه باشد. ولی در اواسط قرن بیستم هنگامی که ارتباطات مخابرات آبی است و سرعت حمل و نقل قدری کندتر از ارتباط مخابراتی است؛ یا هنگامی که مردم یک کشور در هر روز سال می توانند بدانند که در قسمتی دیگر از دنیا چه حادثه‌ای اتفاق می افتد و هنگامی که مردم می توانند در عرض چند ساعت به هر نقطه‌ای از دنیا سفر کنند نمی توان بانه‌ای برای قصور در امر قانون و نظام بین‌المللی داشت.^{۳۳} ما نمی توانیم ادعا بکنیم که از امیدها و آرزوهای مردم تمام نقاط دنیا، از بیعدالتیهایی که مانع نیل آنان به این آرزوها و امیدها می گردد اطلاع کافی نداریم. دیگر نمی توان اعمال بد و حتی علل و اسباب ناشایست را از چشم مردم دور نگه داشت.

هنگامی که امروز به خطرات اصطکاک بین‌المللی می اندیشیم احساس می کنیم که برای ما کوشش در راه ایجاد قوانین بین‌المللی بیش از پیشرفت در قوانین داخلی اهمیت دارد. گرچه تغییرات قوانین داخلی نیز اهمیت خاص خود را دارد ولی من این را از آن جهت می گویم که ما همگی قوانین داخلی خود را قبلاً منظم و متشکل ساخته‌ایم. ما قوانین دادگاهها و سازمانهای اجرایی و قوانین داخلی خود را داریم؛ ولی هنوز همه مردم دنیا لزوم مطلق داشتن یک دادگاه قانون بین‌المللی که حق حاکمیت و اتخاذ تصمیم در مورد مسائل جاری داشته و وسایل لازم برای اجرای

۳۳. تأکید روی کلمات از ماست.

احکام خود را در اختیار داشته باشد، درک نکرده‌اند. علاوه بر این، مردم به لزوم یک عقیده جهانی که از خود مردم سرچشمه گرفته باشد و پشتیبان سازمانهای قانون بین‌المللی باشد و دائماً محیطی ایجاد نمایند که قانون در آن توسعه یافته و گسترش پیدا کند اهمیت نمی‌دهند.

چون آنهایی که در کنفرانس اخیر شرکت کردند به لزوم چیزهایی که در بالا بدانها اشاره شد ایمان دارند و علاقه‌مند هستند که دوشادوش برادران قانونگذار خود در هر مملکت برای رسیدن به نیات بالا بکوشند؛ من بسیار خوشوقت هستم که یکی از آن افراد بودم و می‌خواستم برای نیل به این هدف، قدرت ناچیز خود را به کار اندازم. خوشوقت هستم که ما در آن کنفرانس، به عنوان افرادی که نماینده نحوه تفکر و آرزوهای قسمت عمده‌ای از اجتماع کشورهای متبوع خود بودند، شرکت کرده بودیم. من به این موضوع اشاره می‌کنم، زیرا اگر قرار باشد که نظام بین‌المللی براساس قانون داشته باشیم باید آن نظام از قلوب مردم جهان سرچشمه گرفته باشد، باید جنبه جهانی داشته باشد و باید از این آرزوی پرشور سرچشمه گرفته باشد که تمام ملل دنیا از بزرگ و کوچک و قوی و ضعیف در سایه قوانینی که توسط تمام مردم جهان می‌توان قوانین عادلانه و درست تشخیص داده شده است در صلح زندگی کنند.

حقوقدانان دنیا باید قیل از هر کس دیگر قبول کنند که مسئولیت ایجاد نهضتی برای حل مسائل ملل توسط وسایلی غیر از جنگ بر دوش آنهاست. آنهایی که در کنفرانس شرکت کرده بودند ایمان داشتند که دنیا به این نهضت بیش از هر چیز احتیاج دارد؛ ولی میلیونها و شاید بیشتر حقوقدانان هستند که در کنفرانس شرکت نداشتند. آنها نیز لااقل تا حدی به اهمیت این حقیقت وقوف دارند. بسیاری از حقوقدانان هستند که علاقه دارند [اما] وسیله تجلی عملی برای نیروی خود در اختیار ندارند. دیگران در آن بی‌اعتنایی‌ای که مدت درازی است دنیا را فرا گرفته، فرو رفته‌اند؛ ولی اگر قرار بر این باشد که واقعاً پیشرفت بکنیم باید همه بیدار شوند و بفهمند که کاری در پیش است و باید انجام یابد و برای همکاری و انجام آن کار احتیاج به سازمانی هست. اگر هدف ما صلح جهانی است باید آن را بر همه چیز مقدم بداریم. اگر ما عقیده داریم که این کار را از طریق قانون جهانی می‌توان انجام داد باید در مورد اصولی که تمام ملل دنیا آنها را به عنوان اجزاء لاینفک تمدن قرن بیستم شناخته‌اند توافق پیدا کنیم. ما باید از قوانینی که این اصول به عنوان نیروی راهبر آنها برای حفظ حیات ملتها و مردم جهان است حمایت بکنیم. این نخستین

کنفرانس بین‌المللی حقوقدانان صد کشور جهان، به عنوان آغاز کار، ممکن است حتی از یک کنفرانس بین‌المللی دولتهای متبوع ما مؤثرتر بوده باشد.... بسیاری از ما که در این سالن هستیم در طول عمر خود ناظر و شاهد دو جنگ جهانی بوده‌ایم و باید گفت که جنگ جهانی دوم به مراتب مخرب‌تر و مهلک‌تر از جنگ نخستین بود و شک نیست که اگر جنگ سوم پیش آید تمدن ما به پرتگاه انهدام سوق داده خواهد شد....

۱۰-۵. مناقشه با شاه بر سر «نوع ارتباط» با آمریکا (۱۳۲۸ شمسی)

می‌دانیم که محمدرضا پهلوی در سالهای نخست سلطنت خود، با برخی از شخصیتها دیدار و گفت‌وگو داشت که یکی از آنان آیت‌الله لنگرانی بود.^{۳۴} در این ملاقاتها، درباره مسائل سیاسی و اجتماعی روز کشور بحث می‌شد و شاه از نظریات و رهنمودهای لنگرانی بهره می‌برد و بعضاً از آن تبعیت می‌کرد. روابط مزبور - که شرح آن، مقاله‌ای مستقل می‌طلبد - کمابیش تا سال ۱۳۲۸ ادامه یافت و پس از آن برای همیشه قطع شد و علت قطع آن نیز، دقیقاً به موضوع روابط و همکاری ایران و آمریکا، و چگونگی این روابط، مربوط می‌شد. لنگرانی می‌فرمود:

در یکی از دیدارها، ضمن صحبت، محمدرضا به طور بی‌سابقه‌ای اظهار داشت: ما باید با آمریکا روابط «صمیمانه» برقرار کنیم. من گفتم: «روابط ما با کشورها، و از آن جمله با آمریکا، مانعی ندارد بلکه بعضاً گریزی از آن نیست. «صمیمانه» اش را حذف کنید، روابط اشکالی ندارد.» گفت: «نه، نه، باید روابط صمیمانه برقرار کنیم» من مجدداً گفتم: «ما از داشتن روابط با کشورهای دنیا ناگزیریم و آمریکا هم یکی از آنهاست. صمیمانه‌اش را حذف کنید. روابط معمولی با آمریکا مسئله‌ای نیست. یادم هست زمانی هم که می‌خواستیم از هم جدا شویم، برای چندمین بار تأکید کردم: قربان! صمیمانه‌اش را حذف کنید، روابط، مسئله‌ای نیست!»

شاه در آن ملاقات، از تأکیدهای من ناراحت شد و پس از آن نیز رشته دیدارها بین من و او از هم گسست و او در راهی افتاد که فرجام آن، قبول مصونیت مستشاران آمریکایی و وابستگی روزافزون کشور به آمریکا بود، که همین باعث سقوط دهمت‌بار او از سلطنت و آوارگی در جهان گردید.

۳۴. در این باره رک: علی ابوالحسنی (منذر)، «اعلی حضرت، بایستی پدرشان را فراموش کنند»، تاریخ معاصر ایران، س ۴، ش ۱۷، صص ۳۰۹-۳۱۹.

فکر می‌کنم زمانی که شاه (در نتیجه قیام ضد استعماری - ضد استبدادی ملت ایران در سال ۱۳۵۷) از کشور گریخت و آواره جهان شد و حتی آمریکاییها - به رغم خدمت بسیاری که او به آنها کرده و به همین علت نیز منفور و مطرود ملت خویش شده بود - روی ملاحظات سیاسی و حفظ منافع خویش، نخواستند یا نتوانستند به او پناه دهند^{۳۵} و عاقبت در مصر، به گونه‌ای مشکوک^{۳۶} و با حالتی بسیار زار و غریبانه درگذشت. [لابد] در روزها و ساعات آخر عمر خویش، یاد حرف آن روز من افتاده است که چند بار به او تأکید کردم: «صمیمانه» اش را حذف کنید، داشتن روابط باکشورها و از آن جمله آمریکا (در حدود حفظ مصالح و منافع ملی) مسئله‌ای نیست!»

۱۱-۵. لنگرانی و آمریکا در جریان ملی شدن صنعت نفت (۱۳۲۹-۱۳۳۲)

لنگرانی نسبت به رویه دکتر مصدق در سیاست داخلی (به ویژه برخی از انتصابات او) انتقادهای جدی داشت، و در عین حال، «امانت» و «درایت» وی در سیاست خارجی را می‌ستود. کراماً می‌گفت: «اگر دکتر مصدق، سند فروش ایران را امضا کند، من چشم بسته زیر آن را امضا خواهم کرد» (کنایه از کمال اطمینان به وطنخواهی مصدق) و نیز می‌افزود: «من در سیاست خارجی، به لحاظ خبرگی و درایت، دکتر مصدق را از بیسمارک و میرزا تقی خان امیرکبیر هم بالاتر می‌دانم، ولی در سیاست داخلی به او نمره

۳۵. اردشیر زاهدی درباره تلخی برخورد آمریکاییها با شاه در اواخر عمر، سخن جالبی دارد. در کتاب رازهای ناگفته (اردشیر زاهدی) ص ۲۷، می‌خوانیم: «شاه ایران، پس از ترک کشور به مصر، مراکش، باهاماس، مکزیک، پاناما و آمریکا رفت و سرانجام در قاهره چشم از زندگی فرو بست. اردشیر زاهدی در یافتن محل اقامت برای شاه تلاش زیادی به عمل آورد و در واپسین لحظات زندگی شاه نیز در کنار او ماند... او از این بابت ناراحت بود که، به سخن کیسینجر، با شاه کشورش مانند هلندی سرگردان رفتار شده بود. در این باره می‌گوید: تجربه بد تلخ غم‌انگیزی بود. من نگاه فراع‌تری به فرهنگ اروپاییان داشتم. توجه به فضایل اخلاقی را در اروپاییان و آمریکاییان بیش از این می‌دانستم. آرزوی من برای کشورم استقرار نوعی دموکراسی بود که اروپا و آمریکا از آن بهره‌مند بودند. اما اینک، آنچه می‌دیدم شکل یک شعشیر دودم و رنگ دورویی داشت که مرا اندوهگین می‌ساخت!»

۳۶. هامیلتن جردن (رئیس ستاد کباخ سفید در زمان کنارتی) در کتاب بحران (تهران، کتابسرا، ۱۳۶۲، صص ۲۰۲-۲۰۳) نقل می‌کند که شاه در پاناما به آمریکاییها گفت: «من می‌فهمم که در حال مرگ هستیم... ولی می‌خواهم با شرف بمیرم، و نه روی میز جراحی، آن هم به دلیل یک اشتباه یا رشوه! هامیلتن می‌افزاید: نگرانی شاه بی‌اساس نبود، چون بعدها فهمیدم که آمریکاییها [برای خلاصی از شاه که روی دستشان مانده بود، و تخلص از فشار ملت انقلابی ایران] به یک جراح پانامایی پیشنهاد کرده بودند یک میلیون دلار رشوه بگیرد و شاه را در هنگام عمل جراحی به قتل برساند، ولی جراح مذکور نپذیرفته بود.



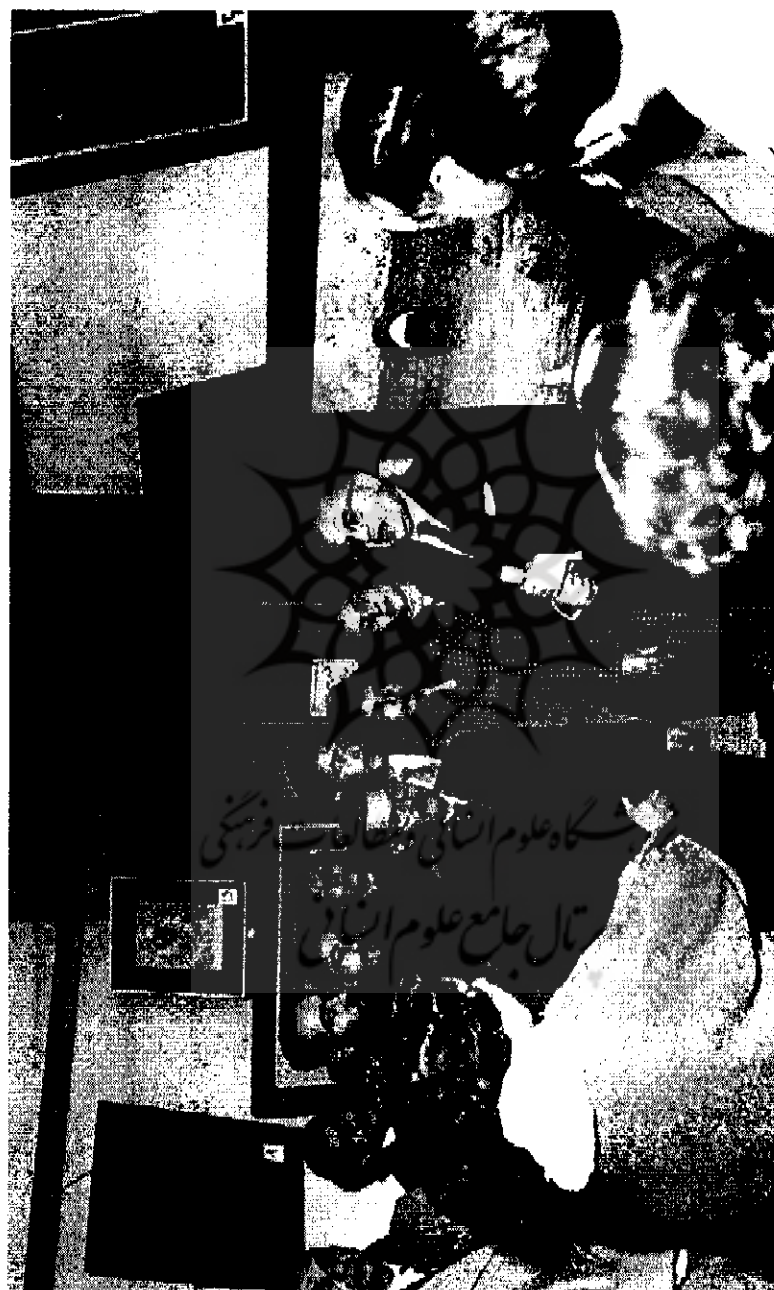
دکتر حسین فاطمی و همراهان در سفر به عراق | ۳۰۸-۱۲۴ط

پایین می‌دهم». در همین زمینه، به یاد دارم که روزی می‌گفت: «تر اقتصاد منهای نفت را، دکتر مصدق، علیه آمریکا مطرح ساخت و لبه تیز این سیاست، متوجه آمریکاییها بود».

۱-۱۱-۵. دیدار لنکرانی با مکی و حائری زاده

از خاطرات جمعی از بنیادگذاران جبهه ملی نظیر احمد ملکی،^{۳۷} دکتر بقائی، حسین مکی و دیگران برمی‌آید که دکتر سیدحسین فاطمی در آغاز دوران اوجگیری نهضت ملی (نیمه ۱۳۲۹ شمسی) همراه جمعی دیگر از اعضای هیئت مؤسس جبهه ملی (ابوالحسن حائری‌زاده، مظفر بقائی، مهدی میراشرفی، احمد ملکی و جلال نائینی) با اعضای سفارت آمریکا در ایران: جرال دوهر، ویلز، دیشر، و دکتر گرنی (به ترتیب: مأمور برجسته اطلاعاتی آمریکا در ایران، مستشار، وابسته مطبوعاتی، و وابسته فرهنگی سفارت آمریکا) دیدار و گفت‌وگو داشته‌اند و حتی نطفه حزب زحمتکشان بقائی

۳۷. وی مدیر روزنامه ستاره و یکی از ۱۹ تن مؤسس جبهه ملی بود.



دکتر نیلور گزنی وابسته سفارت آمریکا در ایران در حال سخنرانی در مراسم افتتاحیه نمایشگاه نقاشی استاد بهزاد [۲۹۸۱-۴ع]

(تأسیس: اردیبهشت ۱۳۳۰) با کمک مادی و معنوی آمریکا و تصویب اعضای جبهه، در همین جلسات ریخته شده است. آمریکاییهای مزبور، نخست بار با «فعالیت شدید» و «برحسب دعوت» دکتر فاطمی گرد آمده و باب گفت‌وگوهای مفصل را با اعضای کمیسیون مطبوعات و کمیسیون سیاسی جبهه ملی در خصوص «اهداف جبهه ملی و علت مخالفت آنها با دولتها» و سپس مسائل سیاسی روز از جمله مبارزه با کمونیسم و مسئله نفت گشوده‌اند.^{۳۸} مذاکرات هم، به تناوب، در باغ صبا (متعلق به میراشرافی)، باغ احمد ملکی در حصارک کرج و یا احیاناً در منزل خود آمریکاییها، و در قالب مهمانی و پذیرایی، صورت می‌گرفته است. حصارک کرج، محل اقامت مرحوم لنکرانی نیز بود و داستان زیر قاعدتاً در همان ایام (و احتمالاً در بازگشت حائری‌زاده و مکی از یکی از آن جلسات) رخ داده است. آقای محمود رامیان در دفتری که از اظهارات و خاطرات مرحوم لنکرانی گرد آورده‌اند تحت عنوان «حائری‌زاده و مکی؛ از آمریکا هم می‌توان استفاده کرد!» خاطره زیر را از آن مرحوم نقل می‌کند:

کرج نشسته بودم، دیدم آقای حائری‌زاده و آقای مکی وارد شدند. کمی نشستند و بعداً گفتند آمدیم شما را برای گردش به جاده چالوس ببریم، و باعجله مرا برداشتند و به سوی جاده چالوس راه افتادیم و در هتل گچسار پیاده شدیم...

من در موقع ورود، خصوصی از یک نفر بومی راجع به کارگرهای آنجا پرسش کردم و مطمئن شدم همه مسلمان‌اند، و نشستیم. ضمن غذاهایی که آوردند یکی هم دلمه گوجه‌فرنگی بود که از نظر من خیلی خوشمزه بود و گفتم که آتشز بیاید و طبخ آن را به من بیاموزد... آخر، من آشنیزی هم بلدم (دیگران می‌گویند، من باورم شده). در گفت و شنود بین راه، موضوع نفت مطرح شد... حائری‌زاده و مکی که هماهنگ بودند اشاره به وجود شرایط می‌کردند که تشویق شوم... از همه جا گفت‌وگو شد و من بحث را ادامه می‌دادم که به هدف درونی خود برسم... خیلی طبیعی بحث به جایی رسید تحت عنوان اینکه: از موقعیت آمریکا هم می‌شود استفاده کرد... آنچه را که می‌خواستم بفهمم، دانستم... با اینکه خیلی سابقه دارم که همیشه پیشقدم در تشویق برای نجات نفت بودم و پی فرصت می‌گشتم... درباره

۳۸. رک: احمد ملکی. تاریخچه واقعی جبهه ملی. تهران، ۱۳۳۲. چاپ دوم، صص ۱۰۴-۱۱۱؛ خاطرات دکتر مظفر بقایی کومانی، مصاحبه‌کننده: حبیب لاجوردی، مقدمه و ویرایش: محمود طلوعی، صص ۲۲۶-۲۲۷. حسین مکی نیز در گفت‌وگو با مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، به شرکت خود در جلسات مزبور اشاره دارد. رک: تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۱، بهار ۷۶، صص ۱۹۳-۱۹۴.

مفهوم این جمله که مثلاً از موقعیت آمریکا هم می‌شود بهره‌برداری کرد، مرا چکش ۱۹ تجربه‌ی‌اتم واداشت که با شوخی بگذرانم و آن جدی را جنبه‌ی عادی بدهم... مقصود آنها، مخصوصاً حائری‌زاده، این بود که مثلاً من بیرق‌دار باشم...



ابوالحسن حائری‌زاده | ۱۳۷۰-۱۳۵۰ ع

یکی دو ساعت برای این ملاقات و گفت‌وگو صرف وقت شد و بالاخره در پایان، با این قول و قرار که هم آنها و هم من درباره‌ی موضوع فکر کنیم، خداحافظی کردند و رفتند. چیزی نگذشت که هیاهوی نفت شروع شد و جنبه‌ی وسیع پیدا کرد. من هم با حمایتها و همکاریهای بدون مسئولیت،

کمک داده و می‌دادم...

۱۱۹

بگذارید بگویم: من جلس می‌زنم که این جمله را که از موقعیت آمریکا هم می‌شود استفاده کرد، روی تجربه‌ای که از مذاکره با من به دست آمده بود به مصدق نگفته باشند.^{۳۹}

برداشت لنگرانی از سخنان مکی و حائری‌زاده را - علاوه بر جلسات یادشده بین برخی از اعضای جبهه ملی با آمریکاییها - اسناد دیگر نیز تأیید می‌کند. در گزارشهای محرمانه شهربانی، مورخ ۱۳ مرداد ۱۳۲۸ می‌خوانیم: عصر ۱۱ مرداد «حسین مکی... در کافه قنادی فردوسی به چند نفر از رفقای خود در باب انتخابات آینده اظهار داشته است: برخلاف آنچه که مردم خیال می‌کنند من با صحبتهایی که در جلسات اخیر مجلس نمودم موضوع نمایندگی خود را در دوره شانزدهم تثبیت کرده‌ام؛ زیرا با این اظهارات، فعلاً قدرت عظیم اتا زونی پشت سر ما می‌باشد».^{۴۰} در گزارش ۳ مرداد همان سال نیز آمده است: بنابه اظهار شخص موثقی شب گذشته، میراشراقی مدیر روزنامه آتش در انجمن روزنامه‌نگاران اظهار می‌داشت که: «مکی نماینده مجلس گفته است

۳۹. گنجینه معرفت... ص ۲۴۳.

۴۰. گزارشهای محرمانه شهربانی (۱۳۲۷-۱۳۲۸). به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر احمدی. ج ۲، ص ۲۹۴. در ۲۹ آذر همان سال نیز طرح مسئله ارتباط با آمریکا از سوی حائری‌زاده مطرح شد.

چندی قبل من خیال داشتم به اتفاق حائری‌زاده مسافرتی به اروپا بنمایم و برای انجام این مقصود تقاضای گذرنامه هم نموده بودیم. ولی مستر دوهر وابسته سیاسی سفارت آمریکا ما را از انجام این مسافرت منع نمود و حالا که موضوع نفت بدین صورت مطرح می‌شود می‌فهمیم که علت منع او چه بوده است.^{۴۱}

گذشت زمان، البته نشان داد که مذاکرات خصوصی مرحوم دکتر فاطمی، با آمریکاییها وی را در دام زدوبند با آنها نیفکنده است؛ زیرا اگر غیر از این بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد به چنان فرجام خونینی دچار نمی‌شد. به قول حسین مکی: فاطمی «از وقتی به جبهه ملی پیوست کاملاً به نفع ملت ایران و ملی شدن صنعت نفت قدم زد. مصدق آن زمانی که نخست وزیری را قبول نمی‌کرد همیشه به افراد جبهه ملی می‌گفت قلم فاطمی به اندازه چند سپاه به ما کمک کرده. خوب است بدانید فاطمی را انگلیسیها کشتند».^{۴۲} آنچه گفته شد پیداست که به معنای قبول دربست تمام مواضع دکتر فاطمی به ویژه پاره‌ای از تندرویهای او در جریان نهضت ملی نیست، که نقل و نقد آن خود فرصتی مستقل می‌طلبد. اما آن دیگران...؟ تکلیف میراشراقی (عضو فعال کودتای ۲۸ مرداد در شبکهٔ بدامن (Bedamen) که پس از کودتا نشان درجهٔ یک رستاخیز گرفت)^{۴۳} معلوم است. در مورد غیر او، بد نیست داستانی دیگر در این زمینه را - که باز به

۴۱. گزارشهای محرمانهٔ شهربانی... همان ج ۲، صص ۲۵۵-۲۵۶.

۴۲. گفت‌وگو با مکی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۱، بهار ۷۶، ص ۱۹۳. دربارهٔ برخورد تند و سازش‌ناپذیرانهٔ فاطمی با استبداد پهلوی و پشتیبانان خارجی آن رکن: اظهارات آقای حسین شاه حسینی مندرج در: مجلهٔ چشم‌انداز ایران، ش ۲۲، مهر و آبان ۸۲، صص ۷-۱۶.

باید توجه داشت که، شناخت آمریکا به عنوان یک قدرت امپریالیستی، بل «سرکردهٔ امپریالیسم جهانی»، عمده‌تاً سالها پس از ختم جنگ دوم جهانی حاصل گشت و پیش از آن، در جهان سوم، آمریکا را بیشتر به عنوان کشوری صلح دوست و آزادی‌بخش می‌شناختند که می‌شود به وسیلهٔ آن، سنگ استعمارگران متجاوز چپ و راست را در جای جای جهان درهم شکست. در ایران نیز روشنفکران و رجال مبارز سیاسی، بیشتر در اواخر دوران حکومت دکتر مصدق و در جریان هم‌نوایی آمریکا با انگلیس بر ضد نهضت ملی (که در کودتای ۲۸ مرداد خود را کاملاً نشان داد) تدریجاً به ماهیت واقعی آمریکا پی بردند و در حوزهٔ ستیز با آن قرار گرفتند؛ وگرنه پیش از آن، به ویژه در سالهای پیش و پس از جنگ جهانی اول، مستشاران آمریکایی نظیر مستر شوستر و دکتر میلیسپو، محبوب آزادیخواهان و فرشتهٔ نجات کشور از یوغ استعمار! قلمداد می‌شدند و کم بودند شخصیت‌هایی نظیر لیکرانی که سالها پیش از شروع نهضت ملی، به ماهیت جهانخواهانهٔ آمریکا واقف شوند (برای حسن نظر مایون ایرانی به آمریکاییها پس از شهریور بیست رکن: خاطرات ایرج اسکندری، صص ۱۹۱-۱۹۲).

۴۳. ناگفته‌هایی از دولت دکتر مصدق؛ دست‌نوشته‌های محمدابراهیم امیر تیمور (کلانلی)، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، بخش دوم؛ شرح حال ۱۳۱ تن از رجال سیاسی تاریخ معاصر ایران، صص ۳۰۲-۳۰۳، برای نقش میراشراقی

نحوی، پای لنگرانی در آن، به میان می‌آید - نقل کنیم.

۲-۱۱-۵. اطلاع (و نقش؟) مکی در کودتای ۲۸ مرداد

مرحوم حاج کیا علی کیا از سیاسیون شریف، پرتلاش و شایسته، از روزنامه‌نگاران مبارز و استوار سالهای پس از شهریور بیست (عمدتاً دهه‌های ۲۰ و ۳۰) بود که در روز ۲۵ مرداد ۳۲ نیز یکی از برگزارکنندگان میتینگ باشکوه مردم تهران بر ضد شاه فراری بود. وی در عمر پرتلاطم خویش، بارها به زندان افتاد و یا رنج تبعید را به جان خرید. از جمله اقدامات وی، تحصن او همراه با جمعی از روزنامه‌نگاران (همچون شمس قنات‌آبادی و ابراهیم کریم‌آبادی) در مجلس ۱۶ است که با عنوان اعتراض به دستگیری دکتر فاطمی از سوی دولت رزم‌آرا و لزوم اصلاح قانون مطبوعات آغاز شد و به اعتصاب غذای چند روزه و طرح شعار ملی شدن نفت انجامید.^{۴۴} کیا با روزنامه «مردم ایران»، ارگان مرکزی جمعیت آزادی مردم ایران (که علاوه بر ضدیت آشکار با حزب توده، جنبه ضد آمریکایی بارز داشت)^{۴۵} همکاری می‌کرد^{۴۶} و همراه آقای احمد سمعی (الف.

→ در کودتای ۲۸ مرداد و حوادث بعد از آن رک: نیمه پنهان؛ سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست. ج ۲، صص ۷۲-۸۰.

۴۴. رک: سیری در نهضت ملی شدن نفت؛ خاطرات شمس قنات‌آبادی. صص ۱۷۴-۲۰۰. تصویر مرحوم کیا در همه عکسها آمده، ولی در زیرنویس آنها نامی از وی نیامده است. برای نمونه، عکس شماره ۳۱ (در ص ۱۸۳) که تحصن‌کنندگان را با سردار فاخر حکمت نشان می‌دهد، چهره مصمم جوانی که در منتهی‌الیه سمت راست در کنار دکتر شروین ایبانه و آرم «صنعت نفت باید ملی شود» بر سینه دارد، از آن کیا است.

۴۵. روزنامه مزبور که در زمان نخست وزیری دکتر مصدق انتشار می‌یافت، از آمریکا به عنوان «امپریالیسم آمریکا» یاد می‌کرد (س ۲، ش ۱۲، ۴ اسفند ۱۳۳۱). همدستی آن کشور با انگلیس بر ضد دولت ملی و دخالتش در امور ایران محکوم می‌ساخت (ش ۱۳، ۱۲ اسفند ۳۱ و ش ۱۵، ۲۱ اسفند ۳۱). در مخالفت با عوامل و تأسیسات وابسته به آن دولت همچون اصل چهار افشاگری می‌نمود و خواستار تعطیل آنها بود (س ۲، ش ۲۵، ۱۷ اردی بهشت ۳۲) و در صفحه اول روزنامه تیر می‌زد که: «دست امپریالیستهای آمریکایی از سرزمین ما کوتاه!» (س ۲، ش ۱۴، ۱۴ اسفند ۳۱) با: «دست جاسوسان مستشارنمای آمریکایی را از ایران کوتاه کنید» (س ۲، ش ۱۶، ۲۴ اسفند ۳۱ و ش ۱۸، ۱۷ فروردین ۳۲) با: «مردم ضد استعمار ایران! قبل از اینکه سیاستهای استعماری آمریکا در میهن ما ریشه گیرد آن را قطع کنیم» (س ۲، ش ۹، ۲۵ خرداد ۳۲، ص ۱) با: «باید مستشاران نظامی [آمریکا] بلادرنگ اخراج شوند» (س ۲، ش ۵۶، ۲۱ مرداد ۳۲، ص ۱).

۴۶. در این زمینه، مقاله کیا با عنوان «مردم ایران از عمال فرومایه انگلستان انتقام خواهند گرفت» مردم ایران، س ۲، ش ۲۱، ۲۷ فروردین ۳۲، صص ۳۱-۳۰ حاوی انتقاد از تغییر موضع جمعی از راهبان نخستین نهضت ملی و همکاری آنان با عمال دیکتاتوری بیست ساله بر ضد دولت ملی، یادکردنی است. کیا در کاروانی نیز که از جمعیت آزادی مردم ایران از تهران به کرج رفته و در آنجا به برگزاری میتینگ و تظاهرات در حمایت از

شنوا) رابط جمعیت با آیت الله لنکرانی بود.^{۴۷} کیا از دوستان و دست پروردگان لنکرانی بود که تا آخر عمر در دوستی با ایشان پایدار ماند.^{۴۸} وی سینه‌ای سرشار از خاطرات جالب و مستقیم تاریخی مربوط به حوادث آن روزگاران داشت و خوشبختانه پاره‌ای از این خاطرات را با قلم روان و جذّاب خود در مجله کوثر (منتشر شده در سال ۱۳۵۸ شمسی) منعکس کرده است. داستان زیر از جمله خاطراتی است که کیا برای این بنده نقل کرد. متأسفانه چون مطلب را در همان زمان ضبط نکرده‌ام، برخی از جزئیات داستان (که البته به اصل مطلب لطمه نمی‌زند) از ذهنم رفته است. کیا گفت:

چندی پیش از کودتای ۲۸ مرداد در بهارستان در دفتر آقای هاشمی حائری،^{۴۹} که از روزنامه‌نگاران وقت بوده و در جرگه دوستان سیدضیاء و مخالفان دکتر مصدق قرار داشت، با حسین مکی روبه‌رو شدم. مکی که مرا آنجا دید پنداشت من هم از مخالفان دکتر مصدق، و همفکران او و هاشمی هستم. در خلال سخن رو به من کرده و پرسید: تو فکر می‌کنی این پیر خرف تا کی روی کار باشد؟! من تأملی کرده و گفتم:

→ نهضت و دولت ملی، و مخالفت با امثال بقایی پرداخت، جزو سخنرانان بود (همان: س ۲، ش ۲۶، ۲۴ اردیبهشت ۳۲، ص ۱ و ۲).

۴۷. آقای سمیعی، در گفت‌وگو با حقیر (مورخ ۱۲ خرداد ۸۱) اظهار داشتند: ما در جمعیت آزادی مردم ایران هر هفته جلسات سخنرانی می‌گذاشتیم که آقای لنکرانی می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند. موضوع سخنرانی‌شان، مسائل مختلف بود ولی بیشتر درباره مسائل سیاسی و تاریخی مبارزات رجال سیاسی مبارز (و از جمله خود ایشان) با شرکت نفت انگلستان، و خاطرات و مشهوداتشان در این زمینه بود. عصر ۲۶ مرداد ۳۲، که روز قبلش کودتای اول صورت گرفته بود، ما مراسم مفصلی در محل تشکیلات حزب (واقع در روبه‌روی بیمارستان شفا یحیانیان در خیابان مجاهدین اسلام) برگزار کردیم که آقای صدر بلاغی در آن برای سخنرانی دعوت شده، ولی سخنران اصلی آقای لنکرانی بود. مراسم مزبور، بیشتر جنبه جشن و سرور داشت، چون ملت ایران در روز ۲۵ مرداد موفق شده بود شکست کودتا را به چشم ببیند و سخنرانی آقای لنکرانی بیشتر در زمینه همین حرکتی بود که به هر حال برضد حکومت ملی صورت گرفته بود. آقای لنکرانی خطیب بسیار قوی و مسلطی بود و وقتی شروع به سخن می‌کرد باور کنید آدم یک نوع حالت مجسمه پیدا می‌کرد؛ یعنی، فقط دلش می‌خواست کلمات را همین طوری ببلعد! متأسفانه این شماره از روزنامه به شکل دیگری منتشر شد و بعد هم در روز بیست و هفتم شماره بعدی درآمد که نطق آقای لنکرانی در آن نیست؛ فقط اشاره‌ای هست که آقای لنکرانی هم سخنرانی کردند. ضمناً در ۲۷ مرداد که روزنامه حزب درآمد ما اولین تشکیلاتی بودیم که نوشتیم بساط سلطنت باید برچیده شود و جمهوری اعلام گردد. از عجایب روزگار این است که برادر سرتیپ فرزنانگان (همان سرتیپ فرزنانگانی که در کودتای ۲۸ مرداد همه کاره بود) جزو دوستان ما شده و مدیر داخلی روزنامه بود! که اگر او نبود، کار ما پس از کودتای ۲۸ مرداد به جاهای باریک کشیده می‌شد.

۴۸. در گزارش مأموران مخفی رژیم پهلوی (مورخ ۲۱ مرداد ۱۳۲۹) «آقای علی کیا، نویسنده و همکار شیخ لنکرانی» قلمداد شده است. رک: روحانی مبارز آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی به روایت استاد، ج ۱، ص ۲۴۰.

۴۹. سیداحمد هاشمی، مدیر روزنامه اتحاد ملی.

فعلاً می‌بینید که سرکار است و مردم هم پشتیبان اویند، و وجهی ندارد که سرنگون یا برکنار شود. مکی گفت: نه، تو اشتباه می‌کنی، این پیر خرف، ۹ روز دیگر یا ۹ هفته دیگر یا ۹۰ روز دیگر سرنگون می‌شود.^{۵۰}

اینکه مکی با آن اطمینان، عدد خاصی را (۹ روز... ۹ هفته... ۹۰ روز) برای سرنگونی مصدق تعیین کرد، برای من بسیار عجیب و تکان دهنده آمد و به نظر رسید که کودتایی برای برکناری دکتر مصدق در جریان است که جزئیات آن نیز از قبل مشخص و تعیین شده است. نگرانی و التهاب روحی سختی در من به وجود آمد، به گونه‌ای که نمی‌دانم چگونه و با چه سرعتی از نزد مکی خارج شده و خود را شتابان به منزل لنکرانی رساندم و موضوع دیدار خود با مکی و سخنان وی را با ایشان در میان گذاشتم.

کیا در اینجا توضیح داد که:

آقای لنکرانی، بسته به اهمیتی که به محتوای شنیده‌ها و مسموعات خویش می‌داد، عکس‌العمل نشان می‌داد. بسا می‌شد که ما، مطلبی را، با صدای غوا و بلند، به ایشان گوشزد می‌کردیم و ایشان - چون به موضوع آن خبر، یا نحوه تحلیل ما از آن، اهمیتی نمی‌داد - خود را به اصطلاح به نشنیدن می‌زد و می‌گفت: نفهمیدم چه گفتی، و بحث را عمداً عوض می‌کرد! اما گاه نیز ما مطلبی را (که از نظر او مهم تلقی می‌شد) به طور معمولی و عادی، بلکه با صدایی آرام و ضعیف برای او نقل می‌کردیم و او مطلب را از روی همان حرکت لب ما می‌خواند و سریعاً با جدیتی شایان درباره آن موضوع، اقدام مقتضی را به عمل می‌آورد.

در اینجا نیز آقای لنکرانی، به محض شنیدن مطلب، آن را بسیار بااهمیت تلقی کرده، فوراً به وسیله تلفن با شخص دکتر مصدق تماس گرفت و در حالی که التهاب بسیار داشت گفت: آقا، کودتا در کار است و زمان و خصوصیات آن هم مشخص شده است؛ فکری نکنید! دکتر مصدق هم قول مساعد داد که مسئله را به طور جدی و سریع پیگیری کند.

حقیر از مرحوم کیا پرسیدم: نتیجه آن تذکر چه شد؟! گفت: هیچ! دکتر مصدق، طبق معمول خود، مسئولان مربوط را گردآورده و موضوع را با آنها در میان گذاشته بود که: می‌گویند کودتا در کار است و... آنها هم گفته بودند: «تخیر قربان، خاطر مبارک آسوده باشد، نقلی

۵۰. حافظه حقیر (علی ابوالحسنی) دقیقاً باری نمی‌کند که به روایت کیا، آیا مکی عدد ۹ را به کار برد یا عدد ۷ را؟

نیست و اگر چیزی هم باشد ما جلوگیری خواهیم کرد» و این‌گونه حرفها... (پایان اظهارات کیا).

در همین زمینه افزودنی است که خطر وقوع کودتا، و آمادگی هواداران نهضت ملی برای مقابله جدی با آن، از دل مشغولیهای مرحوم کیا در بهار و تابستان ۱۳۳۲ بود و در این زمینه، حتی مقاله‌ای نیز در برخی جراید وقت درج نمود که از دولت می‌خواست هواداران نهضت را برای مقابله با کودتا مسلح کنند... اما متأسفانه هشدار او و دیگران به جایی نرسید.

۳-۱۱-۵. آیا مقابله با کودتا امکان داشت؟

مرحوم لنکرانی، سرکوبی کودتای ۲۸ مرداد را از سوی دولت ملی، امری امکان‌پذیر می‌دانست و می‌فرمود: کودتا، نخست با تظاهرات مشت‌فاحشه و الواط در خیابانها آغاز شد و چنانچه در همان دقایق و ساعات اول، مختصر مقابله‌ای با آن جماعت صورت می‌گرفت و سردمداران آنها چند کشیده و لگد می‌خوردند، کودتا شکست می‌خورد و موضوع، منتفی می‌شد؛ ولی متأسفانه این امر انجام نگرفت و رادیو به جای آنکه برنامه‌های خود را قطع کند، و شیپور دفاع را به صدا درآورد، تا ساعات بعد از ظهر آن روز که کودتا به پیروزی رسید، تحلیل اقتصادی داشت^{۵۱} در نتیجه، چندی پس از جولان لاتها و فواحش در میدان بی‌حریف، ارتشیان وابسته (به‌عنوان حمایت از «قیام ملی») با توپ و تانک به کمک پیشقراولان کودتا آمدند و آنچه نباید بشود، شد.

آقای احمد سمیعی، از دوستان آیت‌الله لنکرانی و فعالان نهضت ملی کردن صنعت نفت، که با محمد نخشب در جمعیت آزادی مردم ایران همکاری می‌کرد، در تاریخ ۱۲ خرداد ۸۱ اظهار داشتند: ما قبل از کودتای ۲۸ مرداد، چند ملاقات با دکتر مصدق داشتیم که یکی از آنها (که ذیلاً شرح می‌دهم) در همان ایام قبل از کودتای ۲۸ مرداد در روزنامه مردم ایران، ارگان مرکزی جمعیت آزادی مردم ایران، درج شده و من نیز در کتاب ۳۷ سال به تفصیل به آن اشاره کرده‌ام:

درست صبح روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ بود که من برای گرفتن پول یک آگهی شهربانی که در روزنامه مردم ایران چاپ شده بود به شهربانی رفتم. آن موقع، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی بود و سرهنگ دوم واثقی معاون وی بود که پس از کودتا مدتی

۵۱. به نوشته کریمت روزولت، عضو سیا و رهبر عملیات کودتا: رادیوی تهران روز ۲۸ مرداد «از مظنة غلّه... سخن می‌گفت» و آقایان کودتاچیان هم، کار خود را بیش می‌بردند! (کودتا در کودتا، صص ۱۹۰-۱۹۳).



سرهنگ حسینعلی اشرفی فرماندار نظامی تهران [۱۶۹۹-۴م]

رئیس شهرداری حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام شد و بعد هم سمتهای دیگر پیدا کرد. نخست سراغ سرهنگ اشرفی را گرفتم که گفتند نیست. گفتم یک سری به اتاق واقعی می‌زنم. وقتی به سمت اتاق او رفتم دیدم در اتاق او باز بوده و خود روی صندلی گردان، مشغول گفت‌وگوی تلفنی است و حواسش یکسره معطوف به این گفت‌وگو است. وقتی من وارد اتاق شده و آن صحنه را دیدم، با خود گفتم مزاحمش نمی‌شوم تا تلفنش تمام شود. لذا چیزی نگفتم و او هم متوجه ورود من نشد. در آنجا شنیدم که پشت تلفن به طرف می‌گوید: ما این مقدار تفنگ فرستادیم، این مقدار لباس نظامی فرستادیم، این مقدار...

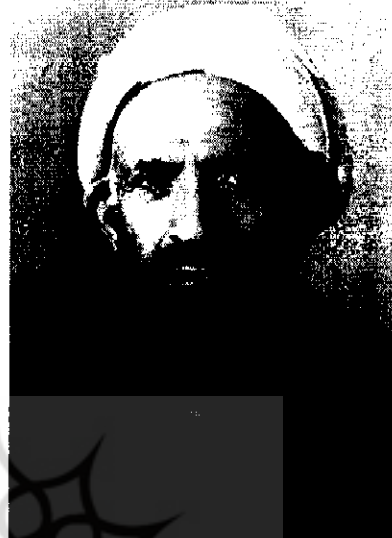
با توجه به کودتای نافرجام دو روز پیش (یعنی ۲۵ مرداد) و وضعیت خطیر کشور در آن ایام، فهمیدم مسائل، خیلی حاد شده و ظاهراً آقایان راستی راستی دارند زمینه را برای تجدید کودتا فراهم می‌بینند! سرفه‌ای کردم و واقعی یکمرتبه برگشت و چشمش که به من افتاد گفت: کی تشریف آوردید؟ گفتم الان وارد شدم (در صورتی که مدت‌ها گوش ایستاده بودم و حرف او را می‌شنیدم). فهمیدیم او با کودتاجیان مربوط است. طرف خطاب او در تلفن، سپهر نامی بود که حزب آریا را داشت و بعد هم صحنه‌هایی که در هنگام بیرون آمدن از اتاق وی دیدم موضوع عملیات کودتا را

تأیید کرد؛ زیرا از پله‌ها که پایین آمدم، در خود محوطه شهرداری چشمم به فردی افتاد که زمانی که در نظام وظیفه خدمت می‌کردم سمتی هم‌ردیف سروانی داشت. دیدم او با درجه سرهنگ تمامی لباس شهرداری پوشیده و پاسبانها را سوار ماشین می‌کند! با حیرت پرسیدم: تو کی درجه گرفتی و کی سرهنگ شدی؟! که انگشتش را روی دماغش گذاشت و گفت: «هیس، چیزی نگو!» که دیدم بله، مسئله چیز دیگری است!

از آنجا با سرعت به کاخ شمس‌العماره آمدم که دفتر مدیرکل دکتر مصدق، آقای تویسرکانی، در آنجا قرار داشت. جریان را که به تویسرکانی گفتم او گفت: همین الان به خانه دکتر مصدق برو و موضوع را با او در میان بگذار. و دستور داد با یک ماشین جیب مرا به خانه دکتر رسانند. به محض ورود با آقای فریور، منشی و رئیس دفتر دکتر مصدق، طرح موضوع کردم و او پس از شنیدن ماجرا، مرا به اتاق دکتر راهنمایی کرد. دکتر مصدق روی تخت استراحت کرده بود. ماجرا را برای وی شرح داده و گفتم که آقای تویسرکانی نیز از قضیه مسبوق‌اند و خود ایشان به من گفتند که نزد شما آمده و موضوع را به شما گزارش دهم. و افزودم که: ما قرار است امشب، در حزب مردم ایران عکس شما را به حراج بگذاریم که گذشته از جنبه سیاسی آن، به هر حال یک درآمدی هم برای حزب حاصل شود. دکتر مصدق دست زیر تخت برد و جعبه گزی بیرون آورد و گفت: می‌برید با رفقا تقسیم می‌کنید. این خبرها چیست که می‌گویید؟ کودتا چیه؟! هیچ غلطی نمی‌تواند بکنند، و خلاصه موضوع را انکار، و ما را مرخص کرد!^{۵۲}

۵۲. آقای سمعی افزودند: متأسفانه، فقط دکتر مصدق چنین نبود، آقای دکتر صدیقی و دیگر کارگزاران دولت آقای مصدق هم در آن اوضاع و احوال چه هنری به خرج دادند؟! آقای صدیقی وزیرکشور است. او در اتاقش نشسته، می‌آیند به وی گزارش می‌دهند که: «آقا، شهر شلوغ است». مدیرکل خود را صدا می‌زند و می‌گوید: «برو در خیابان، بین چه خبر است؟! اینها را سرهنگ نجاتی (که البته من اعتقاد و اعتماد زیادی به او ندارم) و دیگران نوشته‌اند! در حالی که در یک موقعیت بسیار خطیر و بحرانی که مملکت در التهاب به سر برده و سه روز پیش در آن کودتا شده، مگر می‌شود وزیرکشور نداند دارد در مملکت چه اتفاقی می‌افتد، و مجبور شود مدیرکل خود را برای کسب خبر به خیابان بفرستد؟! من این را به خود دکتر صدیقی هم گفتم که: «آقا، شما در آن روز وزیرکشور بودید، آیا نباید بدانید چه اتفاقاتی در کشور در شرف وقوع است؟! بختیار به کرمانشاه رفته بود. سرتیب دادستان - که اولین فرماندار نظامی پس از کودتا شد - فرمانده تپ آنجا به تهران آمده بود؛ آخر نباید سؤال می‌شد که اینها را کی احضار کرده، کی به پایتخت آورده، و چرا آورده‌اند؟! بله، دکتر مصدق، آدم خوب و درستی بود، سران جبهه ملی نیز همگی آدمهای خوبی بودند، ولی باید دید چقدر

لنکرانی، مصدق را در کار مقابله با کودتا، قاصر می‌شمرد و در پاسخ به این سؤال که: «چطور شد مصدق با کودتا برخورد قاطع نکرد؟» می‌فرمود: در حل این معما به اینجا رسیده‌ام که: خوبها، به تصور اینکه ما خوبیم و دلیلی برای برکناری و شکست‌مان وجود ندارد، در تمهید مقدمات دفاع از خویش، تصور می‌ورزند، و همین امر سبب شکست آنان و پیروزی غافلگیرانه دشمن می‌شود. زیانش را هم ملت می‌برد. در همین زمینه، در نوشته آقای رامیان تحت عنوان «رهبران و صلحا» از زبان مرحوم لنکرانی، چنین می‌خوانیم: «صلحای امت و رهبرها را فکر



آیت‌الله میرزا محمدتقی آملی [۱۲۰-۸۲ع]

خودشان به خطر انداخته است... آنان فکر می‌کنند و می‌بینند با تمام وجود خیرخواه مردم‌اند و باور نمی‌کنند ملتی که با فکر آنها آشناست در موقع خطر آنها را تنها بگذارد؛ ولی نمی‌دانند آنچه آنها می‌دانند دیگران نمی‌توانند بدانند و تمام بزرگان ما را همین طرز فکر شکست داده است... بنابراین، بزرگان باید ضمناً هم و احتیاط را نیز رعایت کنند... باید بگویم مصدق و دیگران را همین طرز فکر شکست داد!»^{۵۳}

۱۲۷

۵-۱۱-۴. لنکرانی و دکتر بقائی

به گفته سرهنگ سید جعفر پورسجادی (از بستگان نزدیک آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی، و دوست دیرین لنکرانی): «بین اعضای جبهه ملی، دکتر بقائی خیلی با مرحوم لنکرانی

→ در انجام دادن مسئولیت دولتی کفایت داشتند؟ چنانکه آقای مهندس بازرگان هم آدم خوبی بود؛ ولی به قول خود دکتر مصدق: به درد پیشنهادی می‌خورد نه مسئولیت دولتی! پس از رفتن دکتر حسینی از وزارت فرهنگ، دکتر صدیقی مهندس بازرگان را به جای او پیشنهاد می‌کند، و دکتر مصدق می‌گوید: ایشان خیلی آدم خوبی است؛ ولی به درد پیشنهادی می‌خورد نه این کار! این مطلب را آقای فریدون آدمیت نوشته و در جزوه‌ای که به پادمان دکتر صدیقی تهیه شده و ایرج افشار چاپ کرده درج شده است.

۵۳. گنجینه معرفت... ص ۲۸۷

ضد بود و آقای لنکرانی هم او را هیچ‌گاه قبول نداشت و همیشه با او مخالفت می‌کرد.^{۵۴} آیت‌الله لنکرانی در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۳۰ شمسی، درباره مسئله ملی شدن نفت، ترور رزم آراز سوی فداییان اسلام، و جبهه ملی، مصاحبه‌ای با مخیران جراید انجام داد که در روزنامه‌های گوناگون درج و منتشر شد.^{۵۵} مصاحبه مزبور، اواخر دوران نخست‌وزیری حسین علاء، و پنج روز پیش از روی کار آمدن دکتر مصدق انجام گرفت. لنکرانی در این مصاحبه، ضمن اعلام عدم مشروعیت ترور در اسلام، ترور رزم آراز به دست فداییان را عملاً به سود مبارزات ضد استعماری ملت ایران قلمداد کرد و ضمن تأیید «مشروط» جبهه ملی، آرزو کرد که در مسیر نهضت ضد استعماری ملت ایران، پایدار بمانند و «رعب و دهشتی در آنها تأثیر نکند». در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران که پرسید: «راجع به جبهه ملی نظر شما چیست و چه فکر می‌کنید؟» اظهار داشت: «کسانی که قوه تشخیص این را دارند که در پناه افکار عمومی ملتشان حرکت کنند پیش خواهند رفت. جبهه ملی نیز فقط یک افتخار دارد که آن هم بزرگ‌ترین افتخار است که پیروی از افکار ملتش در مورد ملی شدن صنعت نفت کرده است و مادامی که این رویه را ادامه دهد احترام خود را حفظ خواهد کرد و آرزو می‌کنم این حسن تشخیص دوام یابد، و رعب و دهشتی در آنها تأثیر نکند».

افسوس که پس از صعود دکتر مصدق به مسند نخست‌وزیری، خیلی زود دامنه اختلاف وی با جمعیت فداییان اسلام بالا گرفت، چندانکه نخست‌وزیر به عنوان نداشتن تأمین امنیت جانی از سوی فداییان، در مجلس متحصن شد (۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰) و تا رهبر فداییان، مرحوم نواب صفوی، در ۱۴ خرداد بازداشت نشد به تحصن پایان نداد. مشاهده این امر، برای لنکرانی که اختلاف بین سران و فعالان نهضت را مایه تضعیف بلکه نابودی آن می‌دید، بسیار تلخ و ناگوار بود و تمام سعی خود را از یک سو (توسط دکتر سنجابی) برای آزادی فداییان از زندان به کار بست و از دیگر سو به فداییان توصیه کرد که از

۵۴ گفت‌وگوی پورسجادی با نگارنده، ۲۱ آبان ۷۹.

۵۵ همچون روزنامه مشت‌آهین، دارنده: مرح فقیه مرندی، مدیر مسئول: حسین فقیه مرندی، س ۱، ش ۱۲، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰، صص ۲-۱ و نیز روزنامه توقیف شده بازاریان، سردبیر: اصغر کلهر (که با استفاده از امتیاز روزنامه هدایت، صاحب‌امتیاز: سید محمدباقر سبزواری، شماره اول، ۴شنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، صص ۱ و ۴) منتشر شده بود. همچنین بولتن بررسی جرایم - اداره اطلاعات منتشر شده از سوی اداره کل انتشارات و تبلیغات دولت نیز در شماره ۱۳۳۰/۴/۴ خود مصاحبه فوق را به نقل از روزنامه بازاریان منعکس ساخت.



۱۲۹

از سمت راست: ۱. مهندس سید احمد رضوی (نایب رئیس مجلس شورا در زمان ریاست آیت‌الله کاشانی بر مجلس) ۳. مرتضی لنگرانی (ردیف عقب) ۴. دکتر مظفر بقائی ۵. آیت‌الله لنگرانی ۶. احمد لنگرانی (ردیف عقب) ۱۱. مصطفی لنگرانی (آخرین فرد سمت چپ)

برخوررد تند با دولت ملی پیرهیزند.^{۵۶} اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که شایعه تصمیم

۵۶. حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی دولتی در ۲۲ مرداد ۸۱ اظهار داشتند: مرحوم لنگرانی، در دوران نهضت ملی کردن صنعت نفت، معتقد و مصمم به مدارای نیروهای مبارز ملی و مذهبی با یکدیگر، و اتحاد آنان (حول اهداف مشترک) در مبارزه با استبداد و استعمار بود. در این زمینه از روابط حسنه‌اش با فداییان اسلام، و احترام و علاقه متقابل آنان به خویش، سود می‌جست و سران آنان نظیر مرحوم واحدی را (که تندتر از آقای نواب بود) نصیحت می‌کرد زیاد به دولت دکتر مصدق نیچند و یک خورده مامشات کنند تا به تدریج ان‌شاءالله مشکلات برطرف شود. به خاطر دارم در رمضان ۱۳۳۰ شمسی که مخالفت فداییان با دکتر مصدق (و نیز آیت‌الله کاشانی) بالا گرفته بود، روزی همراه شهید واحدی به خانه آقای لنگرانی در کرج رفتیم، واحدی، با شور و حالی خاص که ویژه او بود، از لزوم فاطعیت انقلابی و برداشتن موانع از سر راه سخن گفت، و لنگرانی در مقابل، به وی خاطر نشان کرد که نه، نباید خیلی تند رفت و تندروها عاقبت خوشی ندارد و در همین زمینه افزود: اگر ما پاسبانی را که دولت برای حفظ خانه من و تو گذاشته، زدیم و کشتیم، در آن صورت کی از خانه من و شما در برابر دزدان و مهاجمان محافظت خواهد کرد؟^{۱۹} که بادم هست وقتی ایشان

فدائیان به قتل دکتر مصدق، توسط شاه (و به نقل از یکی از اعضای سازمان دکتر بقائی موسوم به سرتیپ دیهیمی) به مصدق گوشزد شد، و این، حاکی از نقش تفرقه افکنانه بقائی (و شاه) در این رویداد است.^{۵۷} به این علت و علل دیگر، (از قبیل بیقیدی بقائی نسبت به احکام اسلامی)، تقار بین فدائیان اسلام و بقائی بالا گرفت و جرأید وابسته به فدائیان حملات خود به بقائی را شدت بخشیدند و متقابلاً گروه بقائی نیز دست به مقابله به مثل زدند. با اوجگیری این اختلاف، پای لنکرانی نیز (که به رغم انتقاد از برخی مواضع تند فدائیان، خلوص دینی و نیز نقش برجسته و حماسی ایشان در گشایش فضا - با ترور رزم آرا و هژیر - به سود نهضت و استقرار دولت ملی را ارج می نهاد) به میدان معارضه با بقائی کشیده شد. توالی عملها و عکس العملها به آنجا کشید که مرحوم کیاعلی کیا (یار و هم‌رزم لنکرانی) طی اعلامیه‌ای به انتقاد از بقائی پرداخت.

لنکرانی در داوری نسبت به افراد و شخصیتها، گذشته از عملکرد روزمره آنان، به سوابق خانوادگی و نیز میزان تدبیر و طهارت اخلاقی ایشان بهای بسیار می داد. بر این اساس، لنکرانی نمی توانست میانه خوبی با دکتر مظفر بقائی داشته باشد. چه، وی پدر دکتر بقائی؛ میرزا شهاب کرمانی را (که همکار سلیمان میرزا در حزب سوسیالیست بود) از عوامل ارتقای رضاخان به نخست وزیر و سپس سلطنت می شمرد و حتی در ترور شهید مدرس دخیل می دانست. نسبت به مظفر نیز اولاً وی را از دوران جوانی گرفتار مفاسد اخلاقی می دانست؛ ثانیاً بقائی عضو حزب دمکرات قوام السلطنه و نماینده آن حزب در مجلس ۱۵ بود و دخالت «غیرقانونی» قوام در انتخابات دوره ۱۵ مجلس، از دیدگاه لنکرانی، یک نقطه سیاه در پرونده وکلای آن حزب به شمار می رفت، که طبعاً دامن بقائی را نیز می گرفت. مهم تر از همه، بر این باور بود که بقائی با آمریکاییها و نیز دربار سر و سرّ دارد و می فرمود: چندی بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم یک محاکمه ساختگی به راه انداختند و تبرئه اش کردند.

به گزارش مأمور ساواک: در جلسه هفتگی لنکرانی و دوستان مبارزش (آیت الله شهید

→ این مثل را زد، آقای واحدی اصلاً ساکت شد و دیگر چیزی نگفت. لنکرانی می خواست آنها را متوجه سازد که ابعاد گوناگون مسئله، و پیامدهای آن، را خوب در نظر بگیرند و بدانند که فعلاً ما دولتی بهتر از این نداریم و بیشتر به فکر اصلاح آن باشند تا براندازی آن.

۵۷. رک: مقدمه آقای عبدالله شهبازی بر زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، حسین آبدیان، ص ۲۲. بقائی در ایجاد اختلاف بین آیت الله کاشانی و دکتر مصدق نیز فعال بود و سابقه تفتینهای وی در این زمینه به مرداد ۱۳۲۹ یعنی دوران نخست وزیر رزم آرا بازمی گردد. رک: روحانی مبارز آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، ج ۱، صص ۲۳۰-۲۳۲.

سعیدی، سید مجتبی صالحی، محمد منتظری، شیخ حسینعلی منتظری، مجید خراسانی و...) که در تاریخ ۴۸/۲/۱۶ در منزل سید مرتضی صالحی تشکیل گردید «محمد منتظری از شیخ حسین لنکرانی سؤال نمود... من با بعضی از اطرافیان دکتر مظفر بقائی تازه آشنا شده‌ام؛ وضع بقائی چگونه است؟ لنکرانی پاسخ داد: وضع بقائی معلوم است. او به وسیله آمریکاییها روی کار آمد و نباید به وی اعتماد کرد و بعد به منتظری نصیحت کرد که با احتیاط کار کند. لنکرانی در دنباله سخنان خود گفت: بقائی از اول هم با شاه رابطه داشته و به نفع او کار کرده است».^{۵۸}

در تأیید روابط بقائی با آمریکا، می‌توان به گزارش ابوالحسن ابتهاج اشاره کرد که می‌نویسد: جان وایلی، سفیر «مغرور» و «مداخله‌جو»ی آمریکا در ایران (سال ۱۳۲۷ش / ۱۹۴۸م) از شایستگی دکتر بقائی برای نخست‌وزیری ایران سخن می‌گفت! ابتهاج می‌نویسد:

وایلی یک روز به من گفت من یک نفر ایرانی را پیدا کرده‌ام که شخص فوق‌العاده‌ای است و خیلی خوب هم فرانسه حرف می‌زند. بعد شروع کرد به تعریف از طرز فکر، طرز بیان و شخصیت آن شخص، و بعد از آن همه تعریف معلوم شد مقصودش مظفر بقائی است. وایلی می‌گفت به عقیده من این یکی از اشخاصی است که برای نخست‌وزیری صلاحیت دارد.^{۵۹}

ابتهاج، جان وایلی را یکی از نالایق‌ترین سفیران آمریکا در ایران، و شخصی دائم‌الخمر، بی‌کفایت، شوخ و مسخره، و مداخله‌جو در امور داخلی ایران معرفی می‌کند^{۶۰} و اظهارات مشفق کاظمی، عضو وزارت خارجه ایران، نیز مؤید دآوری منفی ابتهاج نسبت به وایلی است.^{۶۱}

۵۸. پرونده لنکرانی در ساواک. ج ۱، کد ۱۰۳۳، ص ۲۱۳؛ شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی. یران امام به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۶. ص ۲۶۱.

۵۹. خاطرات ابوالحسن ابتهاج. ج ۱، ص ۲۴۷. درباره روابط بقائی با آمریکاییها همچنین رک: «اظهارات حسین مکی»، مندرج در تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۱، بهار ۷۶، صص ۱۹۱-۱۹۲.

۶۰. خاطرات ابوالحسن ابتهاج. ج ۱، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۶۱. کاظمی (که در زمان وایلی، رئیس اداره تشریفات وزارت خارجه ایران، و رابط بین دربار و دولت و هیئتهای سیاسی و وزارت خارجه بوده است) می‌نویسد: «تنها سفیرکبری که برخلاف سنن جاریه که مورد قبول همه دیپلماتهاست رفتار می‌نمود یعنی به این موضوع که نماینده سیاسی در هر کشوری که مأموریت دارد باید سعی کند روابط خوبی با تشریفات داشته باشد توجه نداشت، سفیر کبیر آمریکا به نام جون [جان] وایلی بود، او که بسیار مغرور و متکبر به نظر می‌آمد و برعکس جرج آلن سلفش به هیچ‌وجه نتوانسته بود در دل ایرانیان

سالها بعد، یک بار دیگر نیز در ۲۵ ژوئن ۱۹۶۳ (۴ تیر ۱۳۴۲، حدود ۲۰ روز پس از فاجعه ۱۵ خرداد) در ضیافتی که اتاق تجارت نیویورک به افتخار سفیر و کنسول ایران در آمریکا برگزار کرد و منصور رفیع زاده (دوست ساواکی بقائی نیز در آن حضور داشت) مضمون گفت‌وگوها این بود که بقائی نخست وزیر خواهد شد و در «محافل بالا»ی آمریکا سخن از او است.^{۶۲}

عکس لنکرانی به اتفاق بقائی و چند تن از شخصیتها (ظاهراً در ایام تبعید کرمان) دارد. گفتنی است که در آغاز امر، آقای لنکرانی به دلایل گوناگون، نسبت به بقائی، حفظ‌الغیب می‌کرد و متعزّض او و امثال او، که در مجلس ۱۵ و ۱۶ نقشی در پیشبرد نهضت ملی کردن صنعت نفت داشتند، نمی‌شد، بلکه احیاناً به حکم اشتراک در هدف (=قطع جنگال کمپانی استعماری انگلیس از منابع نفتی ایران) با وی همکاری نیز می‌نمود.^{۶۳} به گفته آقای احمد سمیعی در ۱۹ خرداد ۸۱: «در جریان نهضت ملی شدن

→ خود را جای کند به اتکای همان خودرایی و تکبرش نه تنها معمولاً به تشریفات با بی‌اعتنایی می‌نگریست بلکه در سر مسائل ساده‌ای هم با اداره تشریفات گلاویز شده بود» و سپس نمونه‌ای از توقعات و لجاجتهای نابجا و زنده او را شرح می‌دهد. رک: مشفق کاظمی. روزگار و اندیشه‌ها، ج ۲، صص ۱۵۶-۱۶۱.

۶۲ حسین آبادیان. زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۸. نامه رفیع‌زاده به بقائی، مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۶۳.

۶۳ اواخر اردیبهشت ۲۸ دکتر بقائی، ساعد نخست‌وزیر را به علت غیرقانونی شمردن حزب توده و تشکیل مجلس مؤسسان و دخالت در انتخابات استضاح کرد. در شهریور و مهر ۲۸ لنکرانی، حائری‌زاده، حسین مکی و بقائی دست به فعالیت انتخاباتی زده در این راه به همکاری پرداختند. اوایل آبان ۲۸ انتخابات تهران شروع شد و دخالت آشکار و زنده دولت هنگام شمارش آراء در صندوقهای رأی موجب اعتراض عمومی پدید آورد. روز ۱۳ آبان (برابر ۱۲ محرم) ۲۸ هژیر (وزیر دربار) در مجلس روضه‌خوانی دربار که در مسجد سپهسالار تشکیل شده بود) به دست سیدحسین امامی (عضو فدائیان اسلام) ترور شد و در پی این امر، دولت ساعد حکومت نظامی را برقرار ساخت، دست به تبعید مصدق به احمدآباد زد و عناصر مهم جبهه ملی نظیر حائری‌زاده، بقائی، عبدالقدیر آزاد و نیز خلیل طهماسبی (از فداییان) را بازداشت کرد. سیدحسین امامی نیز بلافاصله پس از ترور هژیر دستگیر و ۵ روز بعد محاکمه و اعدام شد.

۱۷ آبان دکتر مصدق با انتخابات مجلس سنا مخالفت کرد و دو روز بعد از سوی انجمن نظارت به توسط سیدمحمدصادق طباطبایی ابطال انتخابات تهران اعلام، و مجدداً انتخابات برگزار شد. ۱۷ آذر آقایان حائری‌زاده، مکی، عبدالقدیر آزاد و بقائی از زندان آزاد شدند. سرتیپ صفاری (رئیس شهربانی و عامل اصلی دستبرد به صندوقهای رأی) از پست خود برکنار شد و جایش را به سرلشکر زاهدی داد که آن روزها متمایل به جبهه ملی و مخالف انگلیسها می‌نمود.

در ۱۹ بهمن ۲۸ سناتور از سوی شاه برگزیده شدند و فردای آن روز اولین دوره مجلس سنا همزمان با

صنعت نفت، مخصوصاً شرایط ۳۰ تیر، بسیاری از آقایان (مکی و بقائی و...) با آقای لنکرانی به طور تلفنی یا ملاقات حضوری در تماس بودند. بارها دیدم که دکتر بقائی همراه آقای عباس دیوشلی به خانه آقا می‌آمدند و درباره مسائل روز با ایشان گفت‌وگو می‌کردند... اما توالی حوادث، و انتقادات «اصولی» لنکرانی از مواضع بقائی، به ویژه روابط مشکوک وی با دربار و عناصر خارجی، و نیز اختلاف‌افکنی وی در صفوف نهضت ملی، بسیار زود آن دو را رودرروی هم قرار داد. در اینجا متن اعلامیه کیا برضد بقائی را (که بی‌شک اطلاعات تاریخی آن راجع به پدر بقائی، از آن لنکرانی است) ذیلاً می‌خوانیم:

بحث تحلیلی در مورد مصاحبه حضرت آیت‌الله لنکرانی

یکی از علل انحطاط و بدبختی کنونی نیز مولود عدم تفکیک خوبی از بدی و زشتی از نیکی می‌باشد. چنانچه متأسفانه معمول شده، هرکس که با شخصی کوچک‌ترین غرضی یا اختلاف نظر خصوصی و یا تاکتیکی دارد، بدون توجه به آثار و عواقب، از روی کمال بی‌انصافی اظهاراتی می‌نماید که در نتیجه موجب وسعت آشفته‌گی و دشمنی و خصومت می‌شود. در صورتی که اصولاً از نظر اخلاقی و مخصوصاً در مورد جریانات اجتماعی و سیاسی انسان بایستی حد اکثر انصاف و بی‌نظری را پیشه خویش ساخته و در واقعتهای سیاسی از روی کمال بی‌نظری و

→ مجلس ۱۶ افتتاح یافت. عصر ۱۹ بهمن لنکرانی در اجتماع مردم در برابر خانه خود در سنگلج راجع به آزادی انتخابات سخنرانی کرده، و ضمن حمایت از آیت‌الله کاشانی، توقیف و حبس بقائی را محکوم ساخت. در گزارش مأمور مخفی شهرستانی مربوط به این سخنرانی (مورخ ۲۸/۱۱/۱۹) آمده است: «در ساعت ۵ بعدازظهر در منزل شیخ حسین لنکرانی سخنرانی توسط وکیل برجسته عدلیه شروع شد. ضمن سخنرانی اظهار می‌نمود: چه علتی داشت دکتر بقائی را بازداشت نمایند؟ تمام روزنامه‌ها می‌نویسند و بر تمام ملت آشکار است که بی‌جهت دکتر بقائی را زندانی نموده‌اند. مگر هدفش این نبود که معادن نفت را به جریان بیندازد و ملت بیچاره را از فقر نجات دهند. دیگر آنکه شش میلیون تومان برای مصرف استخر بی‌جهت نیست. خیال دارند بر جان ملت ستمدیده مهیا کنند، ما باید بگردیم شخص صالحی را بر روی کرسی بنشانیم. آقایان، مبارزه کنید. دست جمعی قلدرها را از میان بردارید، نترسید! ضمناً یک نفر طلاب [کذا] جوان چند بیت شعر میان جمعیت در سالن قرائت نمود، تمام با کف‌زدنهای زیاد ایشان را تشویق می‌نمودند... [وی] در چنین احساسات سخنرانی اظهار می‌نمود: آقای امامی، روح شاد و فریادهای زیادی... می‌کشید. می‌گفت بنده کسی هستم که فردا در جلو شراره‌های بیرق مردم را راهنمایی و بیدار کنم...». همان روز (۱۹ بهمن ۲۸) مأمور مخفی گزارش داد: یک نفر روحانی (از سوی طرفداران دکتر مصدق) در خیابانها از داخل ماشین با بلندگو به سود آقایان مصدق، لنکرانی، مکی، بقائی، حائری‌زاده و چند تن دیگر تبلیغ می‌نمود و عده زیادی از مردم در اطراف وی جمع شده بودند. ۲۵ بهمن انتخابات تهران پایان یافت و هفت تن از اعضای جبهه ملی به مجلس راه یافتند.

انصاف قضاوت نماید.

چنانچه حضرت آیت‌الله آقای شیخ حسین لنگرانی با اینکه به خوبی از طرز عمل و سوابق جریان زندگانی خصوصی و سیاسی و خانوادگی اکثر از اعضای جبهه ملی مطلع می‌باشند، و با اینکه می‌دانند مرحوم میرزا شهاب کرمانی در مجلس مؤسسان اول شرکت داشته و در قتل جنت مکان مرحوم سید حسن مدرس اعلی‌الله مقامه شریک و سهیم بوده، و با اینکه از طرز چگونگی انتخاب آقای مظفرخان بقائی در دوره پانزدهم به دست قوام‌السلطنه مستحضر هستند، آری با این ترتیب در وقت قضاوت در برابر سؤال مخبرین جراید خارجی روی اصل تقدیر از خوبی و تنفر از بدی می‌فرمایند: جبهه ملی در مورد ملی شدن صنعت نفت پیروی از افکار ملت ایران کرده، و مادامی که این رویه را ادامه دهد احترام خود را هم حفظ خواهد نمود. ولی آن مولود تازه به دوران رسیده آزادی، که در دوره پانزدهم به دست قوام‌السلطنه خائن از شهرستان کرمان به ملت مظلوم ایران تحمیل شد، او، آری او، چون در جای دیگر از مصاحبه حضرت آیت‌الله در مورد جمعیت مستقل فداییان اسلام می‌فرمایند که: من به همه جمعتهای مستقل احترام می‌گذارم و یکی دو کار در ایران انجام شده که به فداییان اسلام نسبت می‌دهند و این دو کار نیز با هر مقدمه‌ای که انجام شده باشد نتیجه آن به نفع ملت ایران بوده. و چون روزنامه نبود ملت، ارگان جمعیت مزبور، در اولین شماره سال ۱۳۳۰ به سازشکارهای جبهه ملی حمله نموده و آنها را از عواقب عملیات سوء خودشان مستحضر ساخته است، از این رو مولود تازه به دوران رسیده آزادی از اظهار نظر حضرت آیت‌الله در مورد جمعیت مستقل فداییان اسلام نگران شده و در پشت پرده فرّفر می‌کند.

در صورتی که هیچ مرد بی‌انصاف و بی‌وجدانی نمی‌تواند منکر زحمات و فداکاریهای افراد مبارز و جانباز جمعیت فداییان اسلام در کوران مبارزات انتخابات دوره پانزدهم بوده باشد.^{۶۴} زیرا آنهایی که وارد در مبارزات انتخاباتی بوده‌اند می‌دانند که اگر زحمات و مشقات افراد فداییان اسلام نبود اساساً این عناصر پرمدها و سازشکار نیز محال و ممتنع بود که در انتخابات موفق شده و به پارلمان بروند؛ چون فشنگ شادروان سید حسین امامی بود که تمام سدهای مقاومت را شکست و اوضاع را به نفع ملت ایران تغییر داد؛ ولی آنهایی که از فلسفه خائنانه دیسرانیلی نخست‌وزیر متوفی [متوفای] انگلستان پیروی می‌کنند (در مورد اینکه هیچ

۶۴. در اصل: باشند.

وجدانی نیست که قابل خرید نباشد) آنها، آری آنها زود و خیلی زود، فداکاریهای دلیرانه این بزرگ سربازان مجاهد عالم اسلام را که در کمال خلوص نیت و پاکی و صداقت در راه موفقیت موالید تازه به دوران رسیده، مبارزه کرده و قربانی دادند فراموش کرده‌اند، و علاوه بر این نیز در نهایت ناجوانمردی و فرومایگی بیش‌مانه از پشت هم خنجر می‌زنند.

درست به خاطر دارم که چندی قبل یک اعلامیه‌ای تحت عنوان مظفر هلودر چاپخانه باقرزاده چاپ شد؛ ولی آقای کریم‌پور، مدیر روزنامه شورش، نویسنده را از جریان مطلع کرد و یک شماره از فوق‌العاده مزبور را که در زیر چاپ بود داد که آقای دکتر بقائی را از وضع مطلع کنم. از این رو موقعی که به اتفاق یکی [از] دوستان آقای کریم‌پور، که اسم او هم بقائی است، به چاپخانه رسیدیم، دیدم که جناب مظفرخان مشغول ایراد سخنرانی است. ایشان در خلال بیانات مشروح خویش مطالبی را عنوان نمودند که لازم است شمه‌ای از آن در اینجا یادآوری شود. وی گفت: من سی سال نسبت به آقای تقی‌زاده علاقه و محبت داشتم و ایشان را یکی از آزادیخواهان نامی و مبارز ایران می‌شناختم، تا در دوره پانزدهم موقعی که آقای عباس اسکندری مطالبی را راجع به ایشان فاش کرد آن وقت فهمیدم که تقی‌زاده خائن است. ضمناً خاطر نشان ساختند که عباس اسکندری نیز از قماش تقی‌زاده است. و سپس اضافه کردند که من در دوره عمرم خیلی اشتباه کردم، به طوری که اگر تحولاتی در زندگی سیاسی من ایجاد نمی‌شد شاید من هم امروز در کنار سران حزب توده یا فراری و یا در زندان و یا در خارج از ایران بودم؛ زیرا من به شدت تحت تأثیر مبانی و ایدئولوژی سیاسی حزب توده ایران قرار گرفته بودم و حالا خوشوقتم که متوجه خیطهای خودم شدم.

آن شب موقعی که آقای دکتر این بیانات را در حضور بیش از چهارصد نفر از دانشجویان و سایرین ایراد فرمودند، نویسنده ناگهان استدلال تقی‌زاده در مجلس پانزدهم به خاطر آمد؛ زیرا او نیز در مقابل استدلال شکننده و خردکننده آقای عباس اسکندری گفت: من آلت فعل بودم و گناه از [ارضاخان] بود...^{۶۵}

آقای کیا سپس با اشاره به سوابق مداخله نامشروع قوام در انتخابات دوره پانزدهم

۶۵ در اینجا متأسفانه به علت پاره شدن اوراق نوشته آقای کیا و مفقود شدن بخشی از آنها، چند سطر کامل خوانده نمی‌شود ولی مضمون آن چنین است که: چطور عذر آقای تقی‌زاده در خطاهای پیشین وی مقبول نیست اما عذر بقائی از خطاهای پیشین، که مورد اعتراف خود وی قرار دارد، مورد قبول است؟! *

مجلس و تحمیل بقائی (با فشار حزب دمکرات قوام) بر مجلس ۱۵ می نویسد:

... بسیاری از حقایق را که تا امروز برای بسیاری از مردم ایران مکتوم بوده فاش می‌کردم تا همه به ماهیت واقعی و خانوادگی این مولود کرمانی آشنا شده باشند؛ زیرا صدمه‌ای که این خانواده به آزادی ایران زده است به راستی جبران‌ناپذیر بود؛ زیرا همه مردم و تمام خانواده‌هایی که در صحن مطهر حضرت علی بن موسی‌الرضا قربانی دادند و فرزندان‌شان در راه حفظ پرستی اسلام شهید شد، همه و همه، ستم‌دیدگان مازندران و ایل جلیل... [یک کلمه افتاده. شاید: سنجابی] و قشقایی عموماً از رضاخان متنفر و منزجر هستند ولی باز هم عموم مردم می‌دانند که موجد و مسبب دیکتاتوری بیست ساله همان کسانی هستند که با دیکتاتور همکاری کرده و نردبان ترقی او شدند...

دکتر بقائی در روز دوشنبه ۲۵ آبان ۱۳۶۶ دار فانی را وداع گفت. روزنامه جمهوری اسلامی (س ۹، ش ۲۴۵۷، ۲۷ آبان ۱۳۶۶، ص ۲) با عنوان «مظفر بقائی مرد» به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشت: «مظفر بقائی رئیس حزب منحلّه زحمتکشان ایران روز دوشنبه بر اثر بیماری سیفلیس در بیمارستان مهر تهران مرد. وی چندی پیش بر اثر پیشرفت بیماری و حاد شدن مرحله سوم بیماری سیفلیس^{۶۶} از بازداشتگاه به بیمارستان منتقل شد و نهایتاً روز دوشنبه در این بیمارستان مرد. بقائی از عناصر سرسپرده انگلیس بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایجاد تفرقه و توطئه نقش مؤثری داشته است. وی پس از انقلاب ظاهراً ادعای طرفداری از انقلاب را داشت اما انتشار وصیتنامه سیاسی او نشان داد به هیچ چیز پایبند نیست و دقیقاً سیاستهای بیگانگان را در داخل دنبال می‌کرده است. مظفر بقائی همچنین متهم به شرکت در قتل افشار طوس، رئیس

۶۶. طبق اسناد پزشکی موجود (که کلیشه آن در کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، صص ۵۶۸-۵۷۶ آمده) وی مبتلا به «سیفلیس درجه ۳ یعنی نوع بسیار پیشرفته آن» بود و این «بیماری غیر قابل علاج» در مرگ او (۲۶ آبان ۶۶، بیمارستان مهر تهران) تأثیر داشت (همان: ص ۳۲۷). بر پایه اسناد یادشده، آزمایشهای ماهیانه و درمانهای انجام شده روی بقائی نشان می‌دهد که وی پیش از سال ۱۳۲۳ دچار بیماری سیفلیس بوده و دائماً برای مداوا به پزشک مراجعه می‌کرده است. همسر وی نیز در تیر ماه ۱۳۲۳ به پزشک مراجعه کرده و ابتلای وی به سیفلیس آشکار شده است. قاعدتاً علت مرگ پسر یک ساله بقائی (فروردین ۲۳) نیز ابتلا به سیفلیس مادرزادی بوده و آشکار شدن این راز، سبب جدایی همسر بقائی از وی شده است. چنانکه راز عدم ازدواج مجدد بقائی را باید در همین امر سراغ گرفت (همان، ص ۵۶۷). تصویر مستهجن بقائی در سالهای آخر عمر در مجلس رقص در آمریکا که در صفحه ۶۰۲ زندگینامه سیاسی... آمده کاملاً حاکی از فساد اخلاقی او تا پایان عمر است - ع. منذر.

شهریاتی دوران حکومت مصدق، بود».

آقای سید محمد طباطبایی، از دوستان مرحوم لنکرانی، بریده روزنامه مذکور را همراه با نامه‌ای به حضور لنکرانی ارسال کرده و در آن نامه با اشاره به بیماری کهنه سیفیس در بقائی نوشت: «یادم به فرمایش آن روز حضرت عالی افتاد که فرموده بودید: به این شخص می‌گفتند مظفر هلو و فرمودید که من راضی نیستم جایی نقل شود. به دنبال این فرمایش شما، حقیر هم کوشش کردم جایی نقل نکنم ولی در روزنامه در شرح احوال مرگ این شخص ذکر شده است که به علت بیماری سیفیس در بیمارستان مهر درگذشته است و در وصیتنامه سیاسی هم ضدیت خود را با این جمهوری اسلامی و امام خمینی ذکر نموده است، در حالی که این فرد معلوم الحال قبلاً خود را با انقلاب، موافق قلمداد می‌کرد...».

مرحوم دکتر سید حسن آیت (عضو مستعفی حزب زحمتکشان بقائی) در نامه انتقادی مفصلی که در تاریخ ۳ آذر ۴۲ به بقائی دارد، «سربسته» از وی می‌خواهد که «از تظاهر به هر عملی که مغایر ظواهر سنن و شعائر مذهبی و ملی باشد» خودداری کند.^{۶۷} تعریض آیت در این تذکر، از جمله، به مشروب‌خواری بقائی است که خود بقائی در خاطراتش بارها به آن اعتراف کرده است.^{۶۸} حتی حسین خطیبی، از عناصر مرموز حزب زحمتکشان، در زمان تبعید بقائی (مرداد ۳۴) به وی نوشت: «خوردن مشروب را در انظار حتی محارم نزدیکان ترک کنید. در اینجا این موضوع انعکاس نامطلوب پیدا کرده است».^{۶۹} به قول شمس قنات‌آبادی: «بقائی عاشق چایی پررنگ و مشروبات الکلی» بود.^{۷۰} مخالفت با روحانیت شیعه و اموری چون حجاب و... دیگر خصوصیت منفی بقائی است که طبعاً در مواضع سیاسی و فرهنگی او بازتاب داشته است.^{۷۱} با این روحیه و سوابق، بقائی نمی‌توانست با انقلاب اسلامی ملت ایران و نظام دینی برخاسته از آن، سازگار باشد و لذا صرف نظر از اطلاق «انقلاب کبور»! بر قیام ۱۵ خرداد و جانبداری از

۶۷. زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، صص ۲۸۳-۲۸۴.

۶۸. درباره مشروب‌خواری بقائی و دوستان وی رک: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، صص ۲۱۵ و ۳۰۵.

۶۹. زندگینامه بقائی، ص ۲۸۴.

۷۰. سیری در نهضت ملی شدن نفت؛ خاطرات شمس قنات‌آبادی، ص ۳۱۸.

۷۱. برای مخالفت بقائی با روحانیت شیعه و حجاب و... در ایام جوانی، دوران تحصیل اروپا رک: زندگینامه سیاسی بقائی، صص ۵۴-۵۵ و ۶۰-۷۰. به نوشته مأخذ یادشده: مادر بقائی سالها پیش از منع حجاب رضاخانی مبادرت به کشف حجاب کرده بود.

سلطنت پهلوی تا اواخر انقلاب، تنها در اوایل پیروزی انقلاب مدتی کوتاه به جانبداری از نظام جمهوری اسلامی پرداخت و سپس به سرعت از آن فاصله گرفت و روند این جدایی در سیر فزاینده خود به آنجا کشید که در وصیتنامه سیاسی خود با قانون اساسی جمهوری اسلامی (به لحاظ اندراج اصولی چون ولایت فقیه در آن) مخالفت کرد و نقش الله اکبر را (به جای شیر و خورشید) بر روی پرچم ایران شدیداً محکوم ساخت!

اسناد موجود، حاکی از تشکیل سازمانی مخفی با عنوان «کمیته مجازات» در لایه‌های پنهان حزب زحمتکشان بقایی، و اقدام آن کمیته به پخش شبنامه‌هایی بر ضد مرحوم آیت‌الله کاشانی است. اما افسوس که مرحوم کاشانی به دکتر بقائی اعتماد داشت و این امر، در اختلاف تدریجی وی با دکتر مصدق و نیز فدائیان اسلام بی‌تأثیر نبود. یکی از گلایه‌های لنکرانی از آیت‌الله کاشانی، همین اعتقاد و اعتماد وی به بقائی بود که از نظر لنکرانی، حاکی از فقدان بینش «عمیق» سیاسی در آن مرحوم بود.

آقای نصرت‌الله فتاحی (آتشبک) - از دوستان لنکرانی، و مشروطه‌نگار مشهور معاصر - نیز در تیر و اسفند ۱۳۲۹ کتابی با عنوان ناراضی نوشته و در خرداد ۳۲ به چاپ رساند که ضمن جانبداری از جنبش ملی شدن صنعت نفت، نسبت به وابستگی جمعی از مخالفان انگلیس در کشور به آمریکا هشدار می‌داد: «امروز کسان انگشت‌شماری که از «گریدی» نقشه دریافت می‌دارند و از روی آن رل خود را بازی می‌کنند مربوط به ملت ایران نیستند و نباید آنها را به حساب ملت ایران بگذاریم. آنها نوکرهای ناراضی انگلیسیها هستند که درصدد به دست آوردن ارباب جدید می‌باشند و در عقیده بیشتری از طبقات ممتاز ما «دست بزن عوض می‌شود و الا پس گردن همان پس گردن است که بود»، یعنی برای آنها تفاوت نمی‌کند که ملت ایران را هر چندی به یکی از دولتهای بزرگ بفروشند. آنها حاضرند در مقابل حفظ منافع خصوصی خود گاهی از آلمان، زمانی از انگلیس، چند گاهی از روس و مدتی از آمریکا پس گردنی را بخورند... و هدف مشخص و معلومشان حفظ خود و معامله روی کشور و مردم است و حال آنکه در مقابل ملت واقعی ایران، اجنبی اجنبی است و هر نوع تحمیل آزاده در هر لباسی و با هر منطقی بوده باشد خلاف مصلحت کشور و مضر بر استقلال ملی است».^{۷۲} آقای فتاحی نسخه‌ای از کتاب خود را در ۱۴ تیر ۳۲ «به کتابخانه شخصی جناب آقای شیخ حسین لنکرانی اهدا» نموده و افزون بر این، داستانی از اهتمام مرحوم لنکرانی در سال ۱۳۲۴ به الغاء امتیاز

۷۲. ناراضی. تهران، بی‌نا، خرداد ۱۳۳۲، صص ۹-۱۰.

نفت جنوب در کتاب خود آورده است.

۱۲-۵. انتقاد از سیاست روس و آمریکا در ایران (دوم اردیبهشت ۱۳۳۰)

(لنکرانی و کنگره جهانی صلح)

لنکرانی در خلال کنفرانس مطبوعاتی خود راجع به جبهه ملی و نهضت نفت (مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۳۰ شمسی) سخنانی نیز درباره بلوک شرق و غرب ایراد کرد که دریغ است از ذکر آن درگذریم. گفتنی است که در آن روزها، نزاع سیاسی شدید بین دو ابرقدرت طماع و فزونخواه وقت (روسیه شوروی و آمریکا) بر سر تسخیر جهان، و اصطکاکهای حاصل از آن در نقاط گوناگون دنیا، جهان را در آستانه وقوع یک جنگ جهانی دیگر قرار داده و این امر، اندیشمندان سراسر جهان را شدیداً نگران ساخته بود. در عین حال، دو ابرقدرت مزبور به منظور فریب ملتها و به عنوان جزئی از جنگ سرد خویش با حریف، خود را حامی صلح و مخالف جنگ شمرده و در این راه، هر کدام به شیوه خاص خویش، تبلیغات وسیعی را راه انداخته بودند، که از دیدگاه برخی صاحب نظران (و از آن جمله: آیت‌الله لنکرانی) تکاپوی عناصر چپ در کشورمان مبنی بر همنوایی با کنگره صلح استکهلم و جمع آوری امضا به نفع آن، نیز در همین راستا ارزیابی می‌شد.^{۷۳} به همین سبب، زمانی که در مصاحبه مزبور از لنکرانی سؤال شد: «جناب عالی اعلامیه [صلح] استکهلم را امضا کرده‌اید یا نه؟»، ایشان فرمود: «در این باب اگر قلم به دست بگیرید من جواب می‌دهم و سپس» افزود:

تصور می‌کنم اجتماع بشر - به استثنای افرادی که اگر عدد یک را دست چپ

۷۳. توضیح بیشتر آنکه: روز ۲۸ اسفند ۱۳۲۸ برابر ۱۹ مارس ۱۹۵۰ کنگره جهانی دفاع از صلح در استکهلم تشکیل شد. کنگره مزبور هدف از تشکیل خود را «توقف مطلق مسابقات تسلیحاتی اتمی در جهان و جلوگیری از تجدید جنگ جهانی» اعلام کرد. ۱۱ اردیبهشت ۲۹ (۱ مه ۱۹۵۰) ف.د. جولوت کوری (رئیس کمیته کنگره جهانی دفاع از صلح) طی نامه‌ای از پاریس به آیت‌الله لنکرانی در تهران، ضمن توضیح اهداف کنگره، همکاری و هموایی وی با آن را خواستار شد و افزود که: وابسته سفارت ایران در پاریس، هم اکنون با این کمیته همکاری فعال دارد. اوایل مرداد ۲۹ جمعیت ایرانی هواداران صلح تحت ریاست ملک‌الشعرای بهار تشکیل یافت. احمد لنکرانی (برادر آیت‌الله لنکرانی) عضو هیئت رئیسه و فعال این جمعیت شناخته می‌شد و انتشار روزنامه‌های مصلحت و ستاره صلح از سوی وی به عنوان ارگان جمعیت ایرانی هواداران صلح، از جمله فعالیت‌های او در این راه بود. برای فعالیت جمعیت ایرانی طرفدار صلح، از جمله رک: اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۱: احزاب سیاسی ایران (۲)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، صص ۱۰۶-۱۰۹.

بگذاریم بیشتر از سه صفر دست راست نخواهیم گذاشت. در دنیا طرفدار جنگ پیدا نمی‌شود و شاید عدد طرفدار حقیقی جنگ در دنیا، از این هم کمتر باشد. به این جهت من معتقدم طرفداران جنگ باید ورقه امضا کرده باشند، نه طرفداران صلح. پس، بنابراین، یک بشری نمی‌توان تصور کرد که هم شریف باشد و هم طرفدار جنگ. ولی من چون همیشه به استقلال خودم بیشتر از هر چیزی احترام می‌گذارم، از این روز هر عملی که مرا به یکی از دو جبهه ارتباط دهد خودداری می‌کنم. در یک مصاحبه‌ای که گویا پس از مراجعت از تبعید بوده در یکی دو سال قبل (مقصود تبعید کرمان است) گفتم: اینکه می‌گویند دنیا به دو جبهه تقسیم شده من تصدیق نمی‌کنم، بلکه در دنیا دو جبهه تشکیل شده و اجتماع بشری در بین این دو جبهه سرگردان و سعادت او روزی است که مستقل و آزادانه فکر طرح ریزی زندگانی خودش باشد و راه آن هم به نظر من زیاد مشکل نیست؛ اگر همان عددی که قبلاً به آن اشاره کردم مزاحم نباشد. به همین جهت در عین اینکه دشمن جنگم، آن ورقه معین را امضا نکردم.

در پایان مصاحبه نیز لنگرانی رو به مخبرین و نمایندگان جراید خارجی کرده و با اشاره به تضاد قول و فعل دو جبهه شرق و غرب در مورد صلح جهانی، اظهار داشت:

آقایان، من از شماها خواهش می‌کنم که این خواهش وجدانی مرا به ملل خودتان اطلاع دهید. همه، حرف از صلح می‌زنند و همه از جنگ خود را متحز^{۷۴} و هراسان نشان می‌دهند؛ ولی رویه آنها طوری است که درست نقض غرض و خلاف مطلوب است. من می‌ترسم که این کشاکش در ایران باعث اشتعال ناگهانی نائره جنگ سوم شود. بلی، مملکت بزرگ ما را مظالم و غرض‌ورزیها به این روز نشانده است. من بیم دارم رویه هر چه بادا باد دنیا را در آتش بکشد، و طلیعه آن هم از وطن مظلوم ما باشد. اگر جنگ نمی‌خواهند ما را به اختیار خودمان بگذارند. تصور می‌کنم این رویه به نفع هر دو جبهه باشد که هر دو مدعی صلح‌طلبی هستند. مقتضیات زمان را ملل و دول آشناتر به اوضاع زمان باید بیشتر مورد نظر قرار دهند. در عرب، قشلی است که می‌گویند (رب أكله سمعت أكلات) یعنی ای بسا یک لقمه‌ای است که شخص را از لقمه‌هایی باز می‌دارد. این محال است که ملت هوشمند ایران این فرصت را از دست بدهد. به طرفین می‌گوییم از محبت ملت ایران (فقط محبت نه همکاری)، کولی





مستفید خواهند شد که یک ملت به تمام معنی مظلوم و عصبانی را عصبانی تر نسازند. این راجع به ایران، و اما در مورد اوضاع عمومی، نمی‌توانید منکر باشید که من هم یکی از افراد اجتماع بشری هستم و به نام یک فرد بشر می‌گویم که این کشاکشها طرفین و بشریت را به سوی نیستی سوق می‌دهد. من در یک مصاحبه‌ای که با یکی از آقایان خارجیها که گویا از آمریکا آمده

بود و در دو یا سه سال پیش با حضور عده‌ای کردم مخصوصاً خاطر نشان نمودم که این کشاکش کسب شدت می‌کند و طرفین در مقابل آنچه نمی‌خواهند قرار می‌گیرند و متذکر شدم که اگر هیئتهای حاکمه طرفین به اجتماع بشری و خودشان رحم کنند و فلاسفه بیغرض و آزاد فکر را میدان دهند که در یک تجمع آزاد، قانون اساسی عمومی جهانی از لحاظ اقتصادی و سیاسی برای دنیا وضع کنند و همه در برابر آن خشوع نمایند، ممکن است برای یک مدتی عالم رو به آرامش برود و تصور نمی‌کنم که طرفین اگر باور کنند که با حسن تفاهم از چنین امری استقبال خواهد شد به آن تن در دهند. اینک بهترین فصل است برای این کار، چون قردای خطرناکی امروز بشریت را استقبال می‌کند، آخر خود آنها هم بشرنند.

ضمناً نمی‌خواهم زیاد مزاحم آقایان شده باشم، لذا حاضرم موقع دیگری که صلاح بدانند برای تکمیل عرایضم در اختیارشان قرار گیرم، اجازه بفرمایید فعلاً به همین مقدار اکتفا کنیم. من در هر موقع مناسبی در اختیار آقایان هستم و خوشحالم که تمام مصاحبه‌های من همیشه با حضور ملت خودم انجام می‌یابد و به همین جهت مایل شدم و استقبال کردم که جراید داخلی هم مثل همیشه در این مجلس حضور داشته باشند و خوشوقتتم که حاضرند. ۷۵

محمد تقی
بهار

ع-۲۶۵۰

امتناع لنگرانی از امضای اعلامیه صلح استکهلم، در حالی بود که شخصیت‌هایی چون ملک‌الشعراى بهار، دکتر سید علی شایگان، حائری‌زاده و آیت‌الله کاشانی عضویت خانه صلح را پذیرفته و اعلامیه صلح را امضا کرده بودند.^{۷۶} احمد لنگرانی (برادر مرحوم لنگرانی) دبیر جمعیت صلح، و ملک‌الشعراى بهار رئیس آن بود. فراتر از این، لنگرانی حتی از سوی سران کنگره جهانی دفاع از صلح دعوت به همکاری شده بود. چنانکه جولپوت کوری، رئیس کمیته کنگره جهانی دفاع از صلح در پاریس در تاریخ ۱مه ۱۹۵۰میلادی (برابر با ۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ شمسی) طی نامه زیر به لنگرانی، خواستار همنوایی و همراهی وی با کمیته مزبور گردید، اما وی به علت آنکه این حرکت را (به نحوی) مرتبط به یکی از دو بلوک می‌دید، از پذیرش آن سر باز زد:

پاریس، ۱مه ۱۹۵۰.....

آقای عزیز، زمانی که موقعیت جهانی به گونه‌ای نگران‌کننده شروع یک جنگ جهانی دیگر را تخیر می‌داد، کنگره جهانی دفاع از صلح در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۵۰ در استکهلم تشکیل یافت و مسئولیت سنگین مراجعه به آراء عمومی در جهان را برعهده گرفت.

افکار عمومی در جهان، مسابقات تسلیحاتی بین

دولتها را محکوم ساخته و خواستار توقف مطلق مسابقات تسلیحات اتمی، و ایجاد یک نیروی کنترل بین‌المللی درباره انرژی است. بسیاری از شخصیت‌های بزرگ



هدی فرخ منضم السلطه | ۵۲۴-۱ع

→ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، صص ۱ و ۲.

۷۶. رک: خاطرات دکتر مظفر بقالی کرمانی، صص ۲۷۳ و ۳۹۸-۳۹۹. آقای مرتضی لنگرانی (برادر مرحوم لنگرانی و از فعالان صلح) در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰، نقل کرد: «آیت‌الله کاشانی از کسانی بود که قرارداد صلح را امضا کرده بود.» زمانی که احمد لنگرانی می‌خواست از مرحوم کاشانی امضا بگیرد، او گفته بود: «بی‌سواد، با این امضا صلح می‌شود؟» احمد هم گفته بود: «بله، امضا صلح می‌آورد.»

عمل ما مبنی بر مراجعه به آراء عمومی را تأیید کرده‌اند و ما امیدواریم یک حرکت عمومی حول این مسئله در تمام کشورها به وجود آید.
هم‌اکنون وابسته سفارت کشور شما در پاریس به عنوان یک عامل مهم در ایجاد صلح فعالیت دارد و ما همیشه از شما خواهان بوده‌ایم با ما در این زمینه هم‌نوا شوید تا همه مردم صدای صلح را بشنوند.
جولیوت کوری

با کمال آرزو ابا بهترین آرزوها،
رئیس کمیته کنگره جهانی دفاع از صلح (امضا)

سالها بعد از آن تاریخ نیز، زمانی که سناتور معتمد السلطنه فرخ (به اشاره رژیم پهلوی، و نیز از سر عقده دیرینه) از تریبون مجلس سنا به لنکرانی حمله برده و او را عامل شوروی، هوادار واگذاری نفت شمال به روسیه، و همدست کمونیستها شمرد (آذر ۵۰)، مأمور ساواک در گفت‌وگویی که به همین مناسبت با آیت‌الله لنکرانی داشت (۱۳ دی ۵۰) نوشت: لنکرانی می‌گوید: «علاوه بر آنکه کمونیست نیست، فعالیت‌های این گروه مورد اعتراض و ایراد او نیز بوده و آن زمان که اغلب رجال مملکت تأییدیه جمعیت هواداران صلح وابسته به این گروه را امضا می‌کردند وی در مقابل پیشنهاد کمونیستها مبنی بر تأیید این جمعیت که قصد بهره‌برداریهای تبلیغاتی از نام او را داشتند تسلیم نشد و آن را امضا نکرد و همیشه با سران و گردانندگان حزب منحلّه توده اختلاف نظر و عقیده داشته است...» گزارشگر ساواک افزود: مشاراً‌البه (لنکرانی) سپس با ارائه فتوکپی شماره ۲۵ مورخ ۲۱ آذر سال ۳۱ روزنامه شلاق و مشروح‌های که یکی از دوستانش به نام علی کیا در پاسخ اظهارات سناتور فرخ به مجلس سنا ارسال داشته... با استناد به مندرجات این روزنامه افزوده: به خلاف اظهارات فرخ، نه تنها شخصاً مایل به دادن نفت شمال به روسها نبوده بلکه مخالف این موضوع و حتی اولین کسی بوده که در پارلمان خواستار استیفای حقوق حقه ایران از شرکت سابق نفت جنوب بوده است. نامبرده فرخ را یک فراماسون و فاحشه سیاسی شناخته شده معرفی کرده و اضافه نموده: دولت و دستگاههای مسئول چگونه اجازه می‌دهند این شخص به اظهاراتی آن هم در یک مکان رسمی و از بلندگوی یک مرجع قانونی مبادرت نماید که نتیجه آن به زیان مملکت است... سناتور فرخ در مجلس سنا اظهار داشته وزارت اطلاعات باید از انتشار مطالب و گفتار لنکرانی در جراید جلوگیری کند. آیا این اظهارات جز معرفی وزارت اطلاعات به

عنوان دستگاه سانسور و قیچی مطبوعات در افکار عمومی مردم ایران و جهان تعبیر دیگری هم دارد؟...

نامبرده در پایان این مصاحبه بار دیگر خود را فردی خدمتگزار و دلسوز به حال مردم و مملکت معرفی کرده و علاوه نموده جای تأسف است که در گذشته افرادی نظیر مستوفی‌الممالک‌ها، مؤتمن‌الملک‌ها و مدرس‌ها، حتی مقامات عالیه و مسنول مملکت در مسائل مختلف سیاسی و بحرانهای جاری، بر اساس تجربیاتش در جهت تعالی کشور از او ایده می‌گرفته‌اند ولی امروز به کنجی



آیت‌الله سید محمود طالقانی | ۱۰۱۱-۲۰۱۱ع

نشسته و گرد نسیان بر او پاشیده‌اند. او اکنون نه طالب مقام است و نه در پی منصب و پول و هیچ‌گونه انتظار شخصی هم از دستگاه ندارد. وی مردی است آزاده و ضد استعمار و دشمن بیگانه و بیگانه پرست که زندگی سیاسیش در همین چند کلام خلاصه می‌شود. اگر هم حرفی زده و یا می‌زند در مسیر رهایی کشور از هرگونه وابستگی به سیاستهای خارجی و قید و بندهای استعماری اعم از شرق و یا غرب است...^{۷۷}

۱۴۵

۱۳-۵. لنکرانی و کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد

برای مرحوم لنکرانی که سخت دلبسته نهضت ضد استعماری ملت ایران برای نجات کشور از استعمار و استبداد وابسته به آن بود، وجود اختلافات فزاینده در صفوف نهضت و وقوع کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، رویدادی بسیار تلخ و کشنده بود. آقای باقر ترقی - در مصاحبه‌ای که به اتفاق دوستشان آقای عبدالعلی ادیب برومند، شاعر زبردست معاصر، در تاریخ

۷۷. در پایان این فصل، از باب توضیح و اوضحات، باید افزود که: امتناع لنکرانی از بستگی به کنگره و جمعیت صلح، به معنای مخالفت وی با صلح، و حتی بی‌تفاوتی نسبت به جنگ‌افروزان جهانی نبود. طبق گزارش مأمور مخفی دستگاه (مورخ ۳۰/۲/۳۰)، اول اردیبهشت ۳۰ لنکرانی در اجتماع منزل خویش به جانبداری از صلح جهانی پرداخته و اظهار داشت: «آنها که امروز به لباس دلسوزی برای شاه نوحه سرایی می‌کنند و وجود رژیم سلطنتی را در ایران ضروری می‌دانند باطناً از دشمنان بزرگ صلح هستند». وی همچنین «اعلی‌حضرت همایونی و علاء و افراد دولت کتونی را عموماً نوکرهای امپریالیسم خواند».

۲۲ فروردین ۱۳۷۳ در منزل آقای برومند با حقیر دربارهٔ لنگرانی داشتند - اظهار داشتند: در تمام جریانات سیاسی، چه قبل از کودتای ۲۸ مرداد و چه بعد از کودتا و زمان اختناق، هرگاه خدمت آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی می‌رسیدیم ایشان همان طریق ملی و صلاح مملکت را به ما سفارش می‌کرد و هیچ برده‌پوشی هم نمی‌کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد وقتی خدمت ایشان می‌رفتیم خیلی صریح می‌فرمود: آمریکاییها به این مملکت خیانت کردند، به این مردم خیانت کردند، و خیلی صریح اسم شاه را می‌برد. و در قضایای حکومت مرحوم دکتر مصدق تا آن موقعی که اتحاد و اتفاق بین آقای کاشانی و مصدق بود هر وقت خدمتشان می‌رسیدیم خوشحال بودند. منزل آقای کاشانی هم می‌آمدند و آقای کاشانی خیلی احترام ایشان را داشتند، و بعد که اختلاف پیش آمد خیلی سفارش می‌کردند. بادم هست روزی که من هم حضور داشتم به آقای کاشانی عرض کردند: آقا! این اختلاف شما صدمه‌اش را مردم می‌خورند. برای رضای خدا سعی کنید این اختلافات حل بشود، و اگر موضوعی هست که حل نمی‌شود این را مکتوم نگه دارید، نگذارید مردم صدمه بخورند؛ که روابط آن دو متأسفانه اصلاح نشد و آن قضایای تلخ پیش آمد...

به گفتهٔ آقای حسین شاه حسینی: شاه، پس از کودتای ۲۸ مرداد، قصد اعدام دکتر مصدق را داشت اما لنگرانی (به توصیهٔ آیت‌الله حاج آقا رضا زنجانی) از طریق دستهایی که داشت مانع انجام یافتن این امر شد:

آتشخ حسین با مرحوم آسیدابوالقاسم کاشانی روابط بسیار دقیقی داشت و مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی آسیدابوالقاسم کاشانی را چه در انتخابات دورهٔ چهاردهم و پانزدهم و چه در مجالس شانزدهم و هفدهم تأیید می‌کرد. زمانی که بین مرحوم آسیدابوالقاسم کاشانی و مرحوم دکتر مصدق به عقیدهٔ من یک اختلاف سلیقه سینه اختلاف راه - پیدا شده بود، مرحوم آقای لنگرانی معتقد بود که این اختلاف ناشی از توطئه‌هایی است که به وسیلهٔ آقای دکتر بقائی انجام می‌شود. آقای لنگرانی بر این باور بود که، آیت‌الله کاشانی یک مرد شجاع مبارز سیاسی مذهبی است، ولی در کار سیاسی، روی هم رفته آن کیاست و پختگی لازم را ندارد و آدم دیپلمات و کیاسی نیست، و چون آدم شجاعی است آقای دکتر بقائی از شجاعت ایشان بهره‌برداری نموده و به این شکل در صدد ایجاد اختلاف بین او و مصدق است. خیلی هم افسوس می‌خورد و می‌گفت: ما سالیان سال کوشش می‌کردیم دست انگلستان را از این مملکت جدا بکنیم؛ بالأخره با این نهضت و حرکت،

بخشی از این مقصود انجام گرفت، ولی اینها نگذاشتند که ملت ایران به طور کامل به مقصد برسد.

حتی بعد از اینکه دکتر مصدق را دستگیر کرده و به محاکمه او پرداختند، روزی من به خدمت آقای لنکرانی رسیدم تا پیام آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی را به ایشان ابلاغ کنم. پیام مرحوم زنجانی را که به ایشان رساندم، شروع کردند به گریستن و گفتند: چه کنم که دیگر حالا دستم... پیام این بود که: آقا، ما با همکاری آقای شهیدزاده و آقای حسن صدر، مشغول تهیه لایحه دفاعیه دکتر مصدق هستیم (شهیدزاده و حسن صدر، مدیر روزنامه قیام ایران، از وکلای میزز و درجه یک دادگستری بودند). با اطلاعاتی که من دارم و مسائل از این طرف و آن طرف بسیار زیاد است، شما می‌توانید به آن فرد مورد نظر بگویید خشونت نکنند، خشونت به نفع مملکت نیست. بعدها من فهمیدم که مقصودش شاه بوده است. مراد آیت‌الله زنجانی این بود که، مرحوم لنکرانی برای تعدیل حکم دادگاه در باره دکتر مصدق، توصیه‌ای به شاه بکند...

۱۳-۵. می‌شد کار شاه را تمام کرد، اگر...!

۱۴۷

حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ ابراهیم وحید دامغانی - نویسنده و مترجم آثار گوناگون، مدیر نشریه وزین ندای قومس، و از یاران نواب صفوی - در بهمن ۱۳۸۰ اظهار داشتند:

مرحوم نواب صفوی به چند نفر در تهران خیلی علاقه‌مند بود و ما را به آنها ارجاع می‌داد: حاج شیخ عبدالحسین ابن‌الدین، حاج سراج انصاری، حاج شیخ حسین لنکرانی، حاج شیخ عباسعلی اسلامی و سید محمود طالقانی. وی به حاج سراج، «پدر» خطاب می‌کرد و افرون بر این، به نظریات مرحوم لنکرانی احترام بسیار می‌گذاشت و می‌گفت: ایشان از وجودهای مغتنم هستند؛ قدرشان را بدانید و از وی استفاده کنید. علت آنستایی من (وحید دامغانی) با مرحوم لنکرانی نیز همین توصیه‌ها بود. لنکرانی هم متقابلاً به نواب علاقه‌مند بود و از او تعریف می‌کرد. نواب و فدائیان - در کل - مورد تأیید و حمایت لنکرانی قرار داشتند، منتها وی معتقد بود که نواب باید همکاری و هماهنگی بیشتری با دیگران داشته باشد و می‌افزود: اگر هماهنگی و اتحاد بیشتری بین آقای کاشانی و دیگران وجود داشت و او و نواب و دکتر مصدق از هم جدا نشده بودند، می‌شد کار را یکسره کرد و در نتیجه این جوانها هم - اشاره به فدائیان اسلام - این گونه مظلومانه به شهادت نمی‌رسیدند

و مقررات اسلامی اجرا می‌شد... در جریان دستگیری و محاکمه نواب، من حدود دو سال در دامغان و مازندران و مشهد فراری بودم و زمانی که پس از بازگشت به تهران، خدمت مرحوم لنکرانی رسیدم ایشان را از شهادت فدائیان اسلام شدیداً ناراحت و متأثر یافتیم.

۵-۱۳-۲. دوستان لنکرانی، در چالش با رژیم کودتا

گفتنی است دوستان و دست پروردگان آقای لنکرانی نیز پس از کودتای ۲۸ مرداد برضد رژیم وابسته‌ای که روی کار آمده بود شدیداً فعال بودند. آقایان کیا علی کیا، ابراهیم کریم‌آبادی، نصرالله اهورهوش شیرازی، حسین شاه حسینی و ابوالفضل مرتاضی از جمله این عناصرند که در حدّ وسیع خویش با کودتا مبارزه کردند و چوب این مبارزه را نیز خوردند.

مرحوم حاج کیا علی کیا در جنبش ملی کردن صنعت نفت، در صف کوشندگان راه آزادی و استقلال ایران قرار داشت و در روز ۲۵ مرداد ۳۲ برگزارکننده میتینگ سیاسی باشکوهی بود که در میدان بهارستان در مخالفت با شاه و حامیان خارجی وی برگزار شد. وی پس از کودتا، در حالی که جانش شدیداً در معرض خطر بود، مرتباً در مطبوعات روز با نامهای گوناگون برضد فرماندار نظامی وقت: سرهنگ «دادستان»^{۷۸} (و به قول خودش: «جانستان»!) مقاله می‌نوشت، چندانکه کاربرد واژه جانستان راجع به فرماندار نظامی در مقالات جراید، اسم رمز کیا نزد دادستان محسوب می‌شد، و بر سر این مبارزه سختیها و دریدریهای بسیار کشید.

مرحوم ابراهیم کریم‌آبادی از فعالان پابرجا و متدین نهضت ملی، و مدیر روزنامه اصناف، لحظه‌ای سلطه کودتاچیان بر مقدرات خود و ملت خویش را تاب نیاورد و در زندان نیز چون شیر بر سپهد آزموده غزید که: «تیمسار می‌توانی مرا بکشی، ولی حق نداری فحش بدهی!» (اعلامیه پرشور مرحوم کیا در حمایت از کاندیداتوری وی برای مجلس شورای اسلامی، در صفحه بعد کلیشه شده است).

آقای حسین شاه حسینی گذشته از ضرب و جرح شدیدی که در زندان کودتا دید و کشید، در نهضت مقاومت ملی شرکت جست و در مقام عضو کمیته مرکزی نهضت، دستیار آیت‌الله حاج آقارضا زنجانی بود و با لنکرانی در مسائل مربوط به نهضت

۷۸. سرتیپ فرهاد دادستان پس از کودتای ۲۸ مرداد، در فاصله شهریور تا دی ۱۳۳۲ فرماندار نظامی بود.

مشورت می‌کرد. در گفت‌وگویی که حقیر در روزهای ۲۰ و ۲۷ اسفند ۷۲ با ایشان داشتم (و در شماره‌های پیشین مجله تاریخ معاصر ایران چاپ شد) نقل کردند: «بعد از کودتای ۲۸ مرداد که من در کمیته نهضت مقاومت ملی عضو بودم، یک روز از آقای لنگرانی پرسیدم که: آقا، ما می‌خواهیم مبارزات مرحوم دکتر مصدق را ادامه دهیم. در شرایط کنونی چه باید بکنیم؟ ایشان فرمودند که: ما در کمیته‌ای که برضد قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله تشکیل داده بودیم، شروع کردیم یک چیزهایی تهیه کردن روی کاغذهای خاصی، ولی حالا که آن کاغذها نیست، شما همین‌طوری شروع بکنید؛ ولی ترتیبی بدهید آنهایی که اعلامیه‌ها را می‌نویسند، توزیع‌کننده آن نباشند و آنها که توزیع می‌کنند غیر از نویسنده‌ها باشند». پس از آن نیز هیچ‌گاه در مبارزه با رژیم پهلوی کوتاه نیامد و زندان، خانه دوش بود.

دکتر جواد خاوری، وکیل فعلی دادگستری، در ۲۸ مرداد چنان از ایادی کودتا کتک خورد که مدتها بیمار در منزل افتاد. وی در جریان انتخابات مجلس ۱۸ نیز که با اعمال نفوذ سبهد زاهدی صورت گرفت، کتک مفصلی از دست اشرار خورد که یک هفته در خانه بستری شد.

۱۴۹

نصرت‌الله اهورهوش شیرازی (از دوستان لنگرانی و فعالان نهضت ملی نفت، و مدیر روزنامه جوشن) پس از کودتا به جرم مخالفت با سبهد زاهدی، روزنامه‌اش توقیف و خودش بازداشت و در زندان قرل قلعه محبوس گردید. پس از رهایی از زندان، روزنامه کورش را (که امتیاز آن به نام همسرش، توران اهورهوش، بود) سنگر حمله به زاهدی ساخت و در نتیجه پس از ۴ شماره (که تیترو شماره آخر آن چنین بود: «استبداد است یا مشروطه: تمام مظاهر آزادی‌کشی در مملکت ما حکمفرماست») کورش نیز تعطیل و اهورهوش به دستور فرماندار نظامی وقت (تیمور بختیار) دستگیر شد و مجدداً به زندان افتاد. چندی بعد که از زندان آزاد شد برضد قرارداد نفت امینی - پیچ^{۷۹} (شهریور ۱۳۳۳ ش/اوت ۱۹۵۴ م) به پا خاست و دو کتاب به نام جوشن کبیر در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم و عاقد ایرانی آن منتشر کرد که به توقیف چندباره او انجامید. وی در دهه ۴۰ نیز (زمان نخست وزیری هویدا) با لنگرانی بر ضد مظالم دستگاه همکاری داشت. به

۷۹. هاوارد پیچ رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم بین‌المللی نفت (مشکل از کمپانیهای بزرگ نفتی آمریکا، انگلیس، آمریکا، فرانسه و هلند) بود که تنها ۴۰ درصد سهام آن متعلق به کمپانی نفت جنوب (بریتیش پترولیوم) بود که نهضت ملی کردن صنعت نفت جنگالهای آن را قطع کرده بود.

گزارش مأمور ساواک (مورخ ۲۴/۳/۴۴): «برابر اطلاع، اخیراً افراد روحانی در منزل آقای لنکرانی تماسهای مشکوک می‌گیرند و شیخ ربانی^{۸۰} که تازه از زندان آزاد شده، از طرف لنکرانی مأموریت پیدا نموده جزوهای را که از طرف اهورهوش راجع به عملیات مرحوم حسنعلی منصور و همچنین آقای هوبدا نخست‌وزیر در دورانی که در خارج بودند، نوشته به دست بیاورد و در دسترس عامه قرار دهد».^{۸۱}

دوست و دست پرورده دیگر لنکرانی که نامش در طومار مبارزه با رژیم کودتا ثبت است آقای حاج ابوالفضل مرتاضی لنگرودی، از همفکران و هم‌زمان دیرین مرحوم طالقانی و شهید مطهری (در مسجد هدایت و مسجد الجواد علیه‌السلام) می‌باشد که سابقه مبارزات وی با استبداد و استعمار به پس از شهریور بیست باز می‌گردد. مرتاضی - که خود و برادرش، مرحوم افصح لنگرودی، را در رشته مبارزه و سیاست، فارغ‌التحصیل مکتب آیت‌الله لنکرانی می‌شمارد^{۸۲} - در واپسین ماههای دوران حکومت دکتر مصدق دست به انتشار مجله وزین و انقلابی گنج شایگان زد که امثال سیدغلامرضا سعیدی و مهندس بازرگان در آن مقاله می‌نوشتند و چندی پس از انتشار پنجمین شماره آن (سال اول، مهر ۳۲)، آقای مرتاضی به علت سرمقاله تنیدی که در مخالفت با مستشاران آمریکایی در مجله نوشت، کودتاچیان را که آپستن دلارهای اجنبی بودند سخت خشمگین ساخت. در نتیجه، به دستور فرماندار نظامی دستگیر شد و به زندان

۱۵۰

۸۰ مقصود آیت‌الله شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، از یاران برجسته امام خمینی و ارکان مبارزه با رژیم پهلوی است که در سالهای نخست پیروزی انقلاب، به نحوی مشکوک درگذشت.

۸۱ پرونده لنکرانی در ساواک، ج ۱، کد ۱۰۳/۳، ص ۶۱.

۸۲ ایشان در ۱۷ شهریور ۷۳، ضمن اشاره به ارتباط تنگاتنگ خود با مرحوم لنکرانی از ۱۳۰۷ شمسی به بعد در نهران، و تردّد مداوم به خانه آن مرحوم، اظهار داشتند: آقای لنکرانی در گرفت و گیر پیش از شهریور بیست، تمام فعالیتش بر روی ما جوانها متمرکز بود و در ملاقاتهایی که با وی داشتیم به تفصیل از تاریخ و سیاست مملکت، و سرشت و سرنوشت رجال سیاسی آن، بر ایمان سخن می‌گفت و ما را کاملاً با این مسائل آشنا کرده بود. به گونه‌ای که در اثر بحثهای ایشان، ما کاملاً در سیاست مملکت وارد شده و درباره افراد سیاسی و هویت و عملکرد آنان آگاهی خوبی یافته بودیم. ایشان دست‌اندرکاران عرصه سیاست کشور را به چند دسته تقسیم می‌کرد: ۱. عده‌ای که صریح و بی‌پروا با رضاخان به جنگ برخاسته، برخی‌شان کشته شدند و برخی در خانه‌هایشان محبوسند؛ ۲. عده‌ای که بینابین بودند و به شکلی که «نه سیخ بسوزد و نه کباب»، مشی کردند و وقتی که رضاخان اعمال خلاف دین خود را آغاز کرد صدایشان درنیامد. از امثال مرحوم مدرس و فرخی یزدی شاعر و روزنامه‌نگار مشهور به عنوان رجال شاخص دسته اول یاد می‌کرد. لذا وقتی که شهریور بیست پیش آمد و فعالیتها تجدید شد، ما به خاطر تعریفها و توضیحات آقای لنکرانی، تا حدود زیادی افراد را شناسایی کرده بودیم و صدق بخشی از اظهارات ایشان را نیز بعداً به چشم خود دیدیم.

افتاد و پروانه مجله نیز برای همیشه لغو شد....

ویژگی جالب سرمقاله مرتاضی آن است که از موضع تشیع انقلابی، در یک زمان با هر دو جبهه راست و چپ (غرب کاپیتالیست و شرق کمونیست) و ستون پنجم آنها (رژیم کودتا و حزب توده) درافتاده و در مورد «مطامع استعماری» آنان هشدار می‌دهد، ولی در آن میان، به طور ویژه، از خطر نفوذ استعمارگر تازه نفس آمریکا در ایران و به قول خودش: سیاست «آمریکانیزه کردن ایران» اظهار نگرانی می‌کند.

بخشهایی از مقاله آقای مرتاضی را از نظر می‌گذرانیم:

ملت مسلمان ایران مستشار مسیحی نمی‌خواهد

خدا آن ملت را سروری داد

که تدبیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد

که دهقانش برای دیگری کشت

اقبال

ای کسانی که خود را مؤمن و مسلمان می‌دانید، یهودیان و نصارا را ارباب خویش قرار مدهید، آنان دوستان یکدیگر و همگی خواهان ذلت شما هستند. هرکس از شما با آنان دوستی و سازش کند از خیل آنان بوده و مورد هدایت خداوند نخواهد بود (قرآن مجید: ۵۰-۵۱).

یهودیان و مسیحیان از تو راضی نخواهند شد و تو را دوست و جزو «بلوک» خویش نخواهند خواند مگر آنکه از نیت و مرام آنان پیروی کنی و قید عبودیت‌شان را برگردن نهی، باید از خدا رهنمایی خواست. هرآینه بعد از اینکه آگاهی یافته‌ای، از خواستهای آنان تبعیت کنی از جانب پروردگار هیچ‌گونه حمایت و پشتیبانی نخواهی دید (۱۲۰-۱۳۰).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید کفار خارج از دین را دوست صمیمی و نهانی خویش نگیرید (و به خانه خویش راه ندهید). آنان از هیچ فساد و تباهی‌ای دربارۀ شما کوتاهی نمی‌کنند. آنان دوستدار و خواهان رنج او یا بدبختی شما هستند. کینه و دشمنی از زبان و گفتار آنان می‌بارد ولی آنچه در دل دارند از آن شدیدتر و هولناک‌تر است. ما این آیات را بر شما روشن کردیم شاید فکر کنید و موقعیت خویش بشناسید» (۱۴۴-۲۰).

این حکم قرآن است. این دلیل متین و بی‌چون و چرای کتاب آسمانی و منبع

الهام‌دهنده ۵۰۰ میلیون مسلمان جهان است. فرمان جاویدان قرآن و اسلام برای خوشبختی، برای تکامل و برای برتری و سروری امت مسلمان صادر شده است، ولی ما مسلمانها و حکام و زمامداران ما و رجال اشیاء^{۸۳} الرجال ما از این احکام قاطع و صریح چه آموخته‌ایم!...

ایران در اسارت خار جیان!

ملت مسلمان ایران هم اکنون در میان سه نیروی خارجی قرار دارد که همگی از نظر دشمنی با عالم اسلام به مصداق *الْكَفْرُ مِلَّةٌ وَاحِدَةٌ*^{۸۴} از یک قماش‌اند. به هر وسیله‌ای می‌خواهند و می‌کوشند با القاء دوستی خویش در اجتماع ما نفوذ کرده و مطامع استعماری خویش را اعمال نمایند.

همسایه شمالی مادارای ستون پنجمی است که به صورت مخفی و علنی در این کشور مقاصد و هدفهای او را عملی می‌سازد: با نشر فساد و الحاد، سعی در سستی بنیان اخلاق و معنویات مردم ما و بالاخره محو شخصیت ملی و دینی و امحاء استقلال سیاسی ما می‌نماید. دیگری از چهار قرن پیش، از زمانی که با قیافه فریبنده برادران شرلی به بهانه ایجاد روابط تجارتنی و آشنایی با ایران وارد دربار شاه عباس شد و او هم آنها را پذیرفت و یکی از آنان را سفیر ایران در فرنگ ساخت، نفوذش شروع گردید و با گذشت زمان وسعت و دامنه یافت و به تدریج سایه شوم حکومت آن بر کلیه شئون اجتماعی کشور ما از دولت و دربار و نظام و تشکیلات اداری افکنده شد؛ و به نحوی نفوذ نموده که به کلی شیرازه مدنیت و عظمت قدیمی ایران و مسلمانان ایران را از هم پاشید. حتی با اینکه در این شرایط فعالیت ظاهری در ایران ندارد، آثار شوم نفوذ آن هنوز از اندیشه رجال و زمامداران و اشراف و اعیان ما نرفته است. اسفا! قرآن چه خوب گفته و چه نیکو آتیه ملت اسلام را پیش بینی نموده بود: یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم لایالونکم خبالاً و دوا ما عثمم قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر، قد بینا لکم الآیات ان کتم تعقلون.^{۸۵}

۸۳ در اصل: اشیاء

۸۴ کفر (در تمامی انواع آن، به لحاظ دوری از حق و ستیز با حقیقت) آیین واحدی است.

۸۵ آیه ۱۱۴ از سوره آل عمران: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کفار خارج از دین را دوست صمیمی و پنهانی خویش مگیرید. آنان از هیچ فساد و تباهی درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. آنان دوستدار و خواهان رنج و بدبختی شما هستند و کینه و اغراض از زبان و گفتار آنان می‌بارد. ولی آنچه در دل دارند از آن شدیدتر و هولناک‌تر است و اگر تعقل کنید و اندیشه نمایید خواهید دید که ما برای شما آیات را روشن گردانیدیم - حاشیه از آقای مرتضی است.

آن همه بیدارباش و هشدار از جانب پایه‌گذار و شارع امت وسط و ملت اسلام،
و این همه سستی و خواب آلودگی از طرف مسلمانان!

آن سفارش پیشوایان، و این خیانت زمامداران و فرمانروایان!!

اثری که از روابط چند صد ساله ما با این دو کشور خارجی به جای مانده و هم
اکنون بالاترین درد ملک و ملت ماست و همچون سم مهلکی تمام آثار مدنیت دینی
و ملی ما را سوزانده و نابود کرده و می‌کند، همان حس زبونی و ضعف نفس و
تحقیر خویش در برابر خارجی است که در تمام شئون اجتماعی ما، در ادارات و
دستگاههای دولتی ما، در ارتش و دربار و انتظامات ما، در بازار و صنایع ما ریشه
دوانده‌است و نتایج شوم و تأثرانگیزی به بار آورده که همگان شاهد و ناظر آن هستیم.
ولی نهضت ملی ما که چند سال است بر ضد همین نفوذ و دخالت‌های
استقلال‌شکنانه خارجی‌ان شروع شده، آهنگ نجات بخش و پیک امیدی است برای
رهایی از اسارت.

با مجاهدات و مبارزات مسلمانان و تندوست ایران باید امید داشت که نهضت
ملی ما تا سرحد پیروزی نهایی ادامه داشته همای سعادت و ترقی ملت اسلام را بر
میهن ما سایه گستر سازد.

۱۵۳

اما خطر دیگری که اکنون حیات ملی و دینی ما را تهدید می‌کند نیروی خارجی
ثالث است. آن نیروی تازه نفسی که با همان نیت استعماری بیگانگان، با قیافه
جدیدی که در تاریخ نمونه‌های فراوان دارد وارد گردیده است:
و آن نفوذ آمریکا در ایران و به اصطلاح آمریکانیزه کردن ایران است. آری آنها پس از
ترکیه، میهن ما را هدف قرار داده‌اند. آمریکاییها اکنون به عنوان مختلف در جامعه و
دولت ما نفوذ کرده‌اند:

۱. مستشاران.

۲. کمکهای قسی و اصل چهارم.

۳. انجمن ایران و آمریکا و میسیونهای مذهبی و بهداشتی.

تحلیل دقیق آثار این مظاهر استیلا و تسلط بیگانه را از نظر ضیق صفحات مجله
به شماره آتیه موقوف می‌کنیم. در آنجا نشان خواهیم داد که چگونه تاریخ تکرار
می‌شود و چسان این کمکها و این انجمنها بظاهر برای کمک و همکاری، و در باطن
برای تخریب اساس معنوی و دینی و روحی ملت ایران در وطن ما فعالیت می‌کنند
و با استفاده از حربه قدیمی پول، شراب [و] زن، رجال و فرمانروایان و زمامداران
ما را می‌خرند.

شما ای فرمانداران، رجال، فرمانروایان کشور و شما ای روحانیون و پیشوایان و هادیان قوم، ما با ذکر این آیات و دلایل صریح و روشن، با دادن این نمونه‌های بارز، شما را متوجه خطری که در انتظار ملت و میهن ماست می‌کنیم.

این سرمقاله تند و آتشین، درست در آغاز دورانی حساس از تاریخ ایران اسلامی نگارش یافته که ویژگی بارز آن، هجوم فزاینده مستشاران حریص، سلطه‌جو و اسلام‌ستیز آمریکایی (همراه با کلان سرمایه‌داران صهیونیست) به کشورمان است و می‌توان در آینده هشدارهای آن، هستی ملتی را در خطر غارت «صلیب-صهیون» دید، چنان که، هشدارها و اخطارهای آن، به نحوی، متوجه نسل امروز این سرزمین نیز هست. می‌بینیم که حریف، برای اعاده نفوذ خود در ایران انقلابی، و چنگ‌اندازی بر مقدرات این مرز و بوم، چگونه به آب و آتش می‌زند، و برای چیدن چنگ و دندان ما، از سیاست «تازیانه و هویج» بهره می‌جوید و ما را از احکام قدرت‌بخش قرآن (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه...) دور می‌خواهد؟! انقلاب اسلامی، با همان منطق و اندیشه‌ای پیروز شد که جهت و آهنگ هشدارها و توصیه‌های این مقاله را سامان داده است.^{۸۶}

سرمقاله آقای مرتضی، کفرخواستی علیه قدرت و سیاست ۲۵ ساله حاکم بر ایران از کودتای ۲۸ مرداد تا بهمن ۵۷ است، و شگفت آنکه در آن، تلویحاً سفارتخانه‌های بیگانه «لانس جاسوسی» نام گرفته است، همان عنوانی که ملت ایران، کوتاه مدتی پس از سرنگونی رژیم منحط پهلوی، بر پیشانی سفارت آمریکا آویخت و تا کنون نیز از چهره آن پاک نشده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۸۶ این نکته نیز نیاز به توضیح ندارد که اسلام با اهل کتاب - چنانچه صادقانه مصالح و مقررات حکومت اسلامی را رعایت کنند - نه تنها سر جنگ ندارد بلکه پاسدار منافع آنان نیز هست. سخن از استعمار صلیب-صهیون و ستون پنجم آنها در داخل کشور اسلامی است که این ستون پنجم می‌تواند گونه‌های غیرمسیحی (و حتی مسلمان) نیز داشته باشد. به گفته اهل نظر از خود اروپاییان، هیچ چیز مثل هجوم صلیبیان به ممالک اسلامی در قرون میانه (و تجاوز استعمارگران مسیحی و عناصر صهیونیست در قرون اخیر) به مشرق زمین، به روابط انسانی و مسالمت‌آمیز پیشین مسیحیان و کلیمیان با مسلمانان در ممالک اسلامی، صدمه زده است.